مجله هفتگی- شنبه ۲٤ قوس ۱۳۵۲ - شماره - ۳۹

چرا مصری‌ها خواستند باردیگر جنگ علیه اسرائیل آغاز کنند

په برلین کښې درادیو بین‌المللی نندارتون

شرح روی جلد درصفحه ۳۹

پیام

بناغلی محمد داود
رئیس دولت وصدر اعظم
به مناسبت بیست و پنجمین سالگرد
اعلامیه حقوق بشر ملل متحد

مسرورم ازاینکه تجلیل سالگره بیست‌وپنجم تصویب اعلامیه حقوق‌بشر ملل متحد را در افغانستان افتتاح می‌کنم .

فعالیت های سازمان ملل‌متحد در ساحه حقوق بشر به تصویب اعلامیه حقوق‌بشرکه حاوی اساسات این حقوق بود محدود نشده بلکه باتدوین این حقوق در میثاق های دوگانه حقوق بشر و پروتوکول اختیاری آن که در سال ۱۹۶۶ـازطرف مجمع عمومی ملل متحد تصویب گردیده دوام پیداکرد .

تاسیس کمیسیون حقوق بشر برای مطالعه دقیق و اختصاصی مسایل مربوط به حقوق بشر وفعالیت های آن پیشرفت های مزیدرا در این ساحه میسر ساخت .

افغا نستان در امور وفعالیت های حقوق بشر ملل متحد علاقمندی فراوان نشان داده وسهم فعال درتدوین میثاق های حقوق‌بشر وامور کمیسیون حقوق بشر گرفته است. نقش افغا نستان درتدوین پرنسیب تعین سر نوشت ملل وبعداً در فعالیت های‌مربوط به شناخت این اصل بحیث یکی‌از حقوق اساسی بشری موثر بوده ومورد تقدیرقرار گرفته است .

چون نظر به پیشنهاد کمیته فرعی‌حقوق بشر وحمایت اقلیتها که افغانستان عضو آن است مجمع عمومی‌ملل متحد دهۀانکشاف حقوق بشر را تصویب نموده وقرار است این دهه با تجلیل سالگرۀ بیست و پنجم تصویب اعلامیه حقوق بشر آغاز یابد،امید وارم که تطبیق موفقانه پروگرام این دهه بهمکاری همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر بحفظ کرامت بشری و بالنتیجه درتامین صلح وامنیت بین المللی تاثیر عمده داشته باشد .

افغانستان با پشتیبانی کامل از پروگرام دهه انکشاف حقوق بشر آماده است‌درتامین اهداف اساسی آن مطابق به روحیه‌دهه انکشاف همکاری لازمه نموده وسهم فعال بگیرد.

امید واریم کتله های که تاهنوز ازحق تعیین سر نوشت خویش محروم مانده اند درآینده نزدیك موفق به استفاده ازین‌حق اساسی خود گردند.

آرزو مندیم حکو ماتی که پا لیسیهای تبعیض نژادی را در پیش گرفته اندوظایف خودرا مطابق به اعلامیه حقوق بشر درك نموده ودرغصب حقوق اساسی مردمان‌محروم اصرار نورزند.

رئیس دولت بیست‌و پنجمین سالگرۀ اعلامیۀ حقوق بشر را طی تلگرامی‌به والد هایم تبریك گفتند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت‌و صد راعظم طی تیلگرام عنوانی بناغلی کورت والدهایم سر منشی مو سسه ملل متحد ابیست وپنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر راتبریك‌گفته‌و اظهار عقیده نموده اند که تجلیل جهانی بیست و پنجمین سا لگر ه اعلامیه حقوق بشر ملل متحدوسهم گیری موثر همه کشور های جهان در انکشاف حقوق بشر تطبیق جهانی پرنسیب های مندرجه درمنشور ملل متحد اعلا میه جهانی حقوق بشر اعلامیه اعطای آزادی به سر زمین‌ها ومردمان تحت استعمار واعلامیه‌امحای همه اشکال تبعیض نژادی را سهلتر و سر یعتر خواهد ساختت .

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صد راعظم در این‌تیلگرام ازنقش موثر و فعالی‌که سرمنشی ملل‌متحددر راه تطبیق پرنسیب های متذکره ایفا میکند اظهار خر سندی نموده و علاقمندی و همکاری کامل جمهوریت افغانستان را در ایـــن راه اظهار فرموده اند .

سفیرجمهوریت دموکراتیک المان اعتماد نامه اش را بحضور رئیس دولت تقدیم کرد

بناغلی فردیناند تون سفیرکبیر غیرمقیم‌جمهوریت دیمو کراتیك آلمان درکابل هنگام تقدیم اعتماد نامه اش بحضور رئیس دولت‌درقصر گلخانه ریاست جمهوری

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبردادکه‌بناغلی فردیناند تون سفیر کبیر غیر مقیم‌جمهوریت دیمو کراتیك آلمان ساعت یازده‌قبل ازظهر۱۸قوس بحضوربناغلی محمدداؤدرئیس‌دولت در قصر گلخانه ریاست‌جمهوری شرفیاب‌شده واعتماد نامه اش راطبق تشریفات معمول تقدیم نمود .

در این موقع بناغلی وحید عبدالله معین‌سیاسی وزارت امور خارجه نیز حاضربود .

تاسیس شورای عالی اقتصادی منظور شد

مجلس عالی وزراء در جلسه دیروز خودکه تحت ریاست ښاغلی محمدداؤد رئس دولت و صدراعظم افغانستان دایرگردید تاسیس شورای عالی اقتصادی را منظور نمود .

شورای عالی اقتصادی تحت ریاست ښاغلی محمدداؤد رئیس دولت و صدراعظم و عضویت ښاغلو معاون صدارت عظمی ، وزرای مالیه، زراعت و آبیاری ، معادن و صنایع ، فوایدعامه تجارت ، معین سیاسی وزارت امور خارجه، معین وزارت پلان ورئیس دافغانستان بانك درهرماه جلسه عادی خودرا دایر میکند .

معین وزارت پلان بر علاوه عضویت بحیث منشی شورای عالی اقتصادی نیز موظف گردیده است.

برای ترتیب و تنظیم و تطبیق موثر تصامیم شورای عالی اقتصادی یك بورد اقتصادی که مشتمل بر اشخاص مسلکی افغان باشد تاسیس میگردد .

وظایف عمده شورای عالی اقتصادی قرار آتی میباشد :

تدقیق وتطبیق خطوط اساسی اقتصادی ومالی، تدقیق وضع عمومی انکشاف اقتصادی واجتماعی، تدقیق و تثبیت تدابیر اساسی برای تطبیق پالیسی های اقتصادی واجتماعی .

وتدقیق پیشرفت فعالیت های انکشافی مملکت علاوتاً موضوعات دیگرکه به پالیسی اقتصادی و اجتماعی کشور ار تباط پیداکند مورد بحث شورای عالی اقتصادی قرار می گیرد .

متخصصین وزارت معادن و صنایع

ذخایر مس رادرلوگر مطالعه میکنند

پوهاند عبد القیوم وزیر معادن وصنایع قبل ازظهر ۲۳ قوس از معدن مس درناحیه عینك لوگر بازدید نمود.

ناحیه عینك تقریبا به فاصله پنجاه کیلو متری جنوب کابل موقعیت دارد.

دراین ساحه سه گروپ متخصصین اکتشافی مس جیو فزیك وتو پو گرافی مصروف مطالعه وتثبیت ذخیره مس میباشند.

در موقع بازدید وزیر معادن وصنایع از ساحات مس، ښاغلی عبدالحمید مبارز والی لوگر ویکعده از متخصصین داخلی وخارجی ریاست سروی معادن هم باوی همراه بودند

طبق یك خبر دیگر وزیر معادن وصنایع ساعت چهار ونیم عصر روز ۲۳ قوس به کابل عودت نمودند.

زارعان ولایت هلمند :

۱۱ هزار تن گندم را دربدل قرضه های زراعتی تحویل داده اند

یازده هزار تن گندم را زارعان ولایت هیلمند دربدل قرضه های کود کیمیاوی، تخم بذری وتراکتور تحویل داده اند.

یك منبع ولایت هیلمند گفت: زارعان مذکور در سالهای گذشته کود کیمیاوی تخم بذری و تراکتور را طور قرضه گرفته بودند.

منبع اضافه نمود حکومت جمهوری بمنظور مساعدت بادهقانان وتقویه بنیه اقتصادی شان گندم مازاد آنهارا از قرار فی سیر ۴۵ افغانی بعوض قرضه شان قبول نموده است.

درحا لیکه فعلا در بازار های ولایت هیلمند یك سیر گندم بین سی وهشت وچهل افغانی خرید وفروش میگردد.

بیست و پنجمین سالگره اعلامیه حقوق بشر

روز ۱۹ قوس بیست وپنجمین سالگرهٔ تصویب اعلامیه حقوق بشر درادیتوریم پوهنتون کابل باقرائت پیام رئیس دولت توسط دکتور عبدالمجید وزیرعدلیه ورئیس انجمن دوستان ملل متحد تجلیل گردید .

پل تیره افتتاح گردید

پل تیره شهر گردیزکه بامصرف بیش از دوملیون افغانی تکمیل گردیده روز ۱۷ قوس توسط ښاغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه افتتاح گردید .

وزیر فواید عامه هنگا م افتتاح پل دراجتماع اهالی ومامورین شهر گردیز گفت نظا م جمهوری برای خدمت مردم افغانستان بمیان آمده وآرزوی قایدملی ماښاغلی محمدداودرئیس دولت وصدراعظم اینست که برای ترقی وطن و آرامی مردم باهمبستگی هموطنان عزیز بکوشیم تاکشور آباد ومردم آسوده زندگی بنمایند .

این پل سی ودو متر طول وده متر عرض داشته واز بودجه دولت اعمار گردیده است .

درمواقع افتتاح پل تیره ښاغلی روشن احمدشاه والی پکتیا ، تورن جنرال سراج الدین قوماندان قول اردوی آنولایت ورئیس سرك های وزارت فواید عامه حاضر بودند .

وزیر فواید عامه شام ۱۷ قوس بکابل عودت کرد .

دولت جمهوری افغانستان

افتخارات ملی کشور راحفظ میکنند

درجلسه ۲۱ قوس کنفرانس بین الحکوماتی پالیسی ها ی کلتوری ممالك آسیایی بعدازآنکه نمایندگان اتحاد شوروی، فیلپائن ، جاپان، اندونیزیا و ایران در باره پالیسی های کلتوری شان بیانیه ها ایراد نمودند .

پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور ورئیس هیات افغانی اظهار داشت و رئیس هیات افغانستان جداً ازمفاخر علمی ملی دفاع مینماید و نمیخواهد که دیگران افتخارات ملی کشور مارا ازخود بدانند .

پوهاند دکتور نوین که به اکثریت آراء بحیث معاون رئیس کنفرانس انتخاب گردیده است اضافه نمود که رجال علمی وفرهنگی کشور ما مانند ابن سینا، البیرونی ، بهزاد، بیهقی، مولانای بلخی ، ابونصر فارابی وغیره ازجمله فرزندان نامور افغانستان ودنیا میباشند .

وی گفت درپالیسی کلتوری که دولت جمهوری افغانستان طرح کرده وهمچنان در بیانیه موسس ورئیس دولت جمهوری افغانستان ښاغلی محمدداود که بتاریخ اول سنبله ایراد کردند درباره حفظ وانکشاف ثقافت افغانستان توجه زیاد مبذول گردیده است .

درجلسه ۲۱ قوس که تحت ریاست پوهاند دکتور نوین صورت گرفت نمایندگان کوریای جنوبی، پاکستان وهند نیز بیانیه های شانرا ایراد کردند .

ژوندون

شنبه ۲۴ قوس ۱۳۵۲ برابر با ۲۰ ذیقعده ۱۳۹۳ مطابق ۱۵ دسمبر ۱۹۷۳

اعلامیه جهانی حقوق بشر

مجمع عمومی مو سسه ملل متحد بتاریخ چهارم دسمبر ۱۹۵۰ فیصله نامه ای را به تصو یب رسا نیدکه بموجب آن از تمام کشور ها و مو سسات ذیعلاقه تقاضا میشود تا روز دهم دسمبر هر سال را رو ز حقوق بشر شنا خته واین روز را بحیث روز اعلا میه جهانی حقو ق بشر تجلیل کنند ،و مسا عی خودرادر زمینه پیشرفت وار تقا بشریت در جهات مختلف اقتصادی واجتماعی بیشتر سازند .ازآن تاریخ به بعد ،دهم دسمبر در اکثر قسمت های جهان روز حقوق بشر اعلام گردید .

تصویب اعلامیه جهانی حقو ق بشر از طرف موسسه ملل متحد بیست وپنج سال پیش اقدام فو ق العاده مهمی بود چه اعلامیه مذکور یکی از با صلا حیت ترین اسناد عصر حاضر بشمار میرود .

اقداماتیکه مجمع عمومی ملل متحد در قسمت بر آوردن حقوق مدنی ، اقتصادی ، سیاسی ، اجتما عی و فر هنگی تمام افراد بشر اتخاذکرده طی فیصله نامه ها ومیثاق ها ی ازین حقوق مردم ،در سر تا سر جهان پشتیبا نی نیز نموده و به منظور تحقق این اهداف قدم ها ی مثمر برداشته است ولی باو جو د آنهم نایل آمدن به این مقا صد و دست یافتن باین اهداف سر یع و اسان نیست .چه اگر تمام افرا د بشر قبول کنند که تامین حقوق بشر بوسیله همکاری های بین المللی امکان پذیر است، بازهم موانع جدیدی بوجود می آید که باید بر آنها فایق آمد .

همین اکنون ،هستند بسیا ری از کشور ها ئیکه تا بحال نتوا نسته اند به آزادی و استقلال خودبرسند و هستند کشور هائیکه تا هنوز مساله اختلاف رنگ ونژاد و عدم موجود یت قوانین که تبعیض نژادی را دامن میزند وباعث بروز مشکلات ودرد سر های بسیار میشود، درآن کشورها حکمروایی دارد. افغانستان از جمله نخستین کشور های عضو ساز مان ملل متحد است که اعلامیه جهانی حقوق بشر را امضا وا ز فیصله نامه ها ومیثاق های آن پشتیبانی نموده است .

دولت جمهوری افغا نستان برای تحقق اهدافی که کمیسیون حقوق بشر در قبال خویش دارد در جهت تامین وتعمیم صلح ،حق تعیین سر نوشت ملل و علیه جنگ ،استعمار و تبعیض نژ ادی اظهار آمادگی نموده وآنچه را ساز ما ن ملل متحد برای پیشر فت وتا مین حقوق بشر در دنیا معمول داشته از آن حمایت خواهد نمود .

صرف تحولات انقلابی واقعی کشور را قادر خواهدساخت استقلال ملی خویشرا تحکیم نماید وبا اطمینان بیاری خداوند بزرگ (ج) در شاهراه ترقی اقتصادی واجتماعی گام نهد.

محمد داؤد

رئیس دولت وصدراعظم افغانستان

دردفترمدیر

چندین مرتبه است که بدفتر مجله مراجعه میکنم و هربار مضمون و یاشعری برای نشر بشما می سپارم ودر هربار از طرف یکی از اعضای شعبه میشنوم که میگوید : مضمون تانرا خواهیم دید و اگر قابل نشر باشدبشما وعده میکنیم که چاپ خواهد شد .

ولی هر مرتبه آیکه بعد از یك هفته انتظار مجله بدسترسم قرار میگیرد ،مضمون وشعری ازمن در مجله نیست .

دیگر حوصله ام سر رفت ، دیگرنمیتوانم خاموش بمانم .

باید صاف وپوست کنده علت را برایم واضح سازید .

این کلمات از دهنی مردی خارج میشودکه هفته پیش وارد دفتر مجله میشود وعصبانیت زیاد و بدون مقدمه داد و بیداد راه میاندازد. وبعد در حالیکه از خشونت وبر افروختگی زیاد نمی تواند کاملا سکوت کند وزیرزبانش آهسته «غم غم» میکند منتظر جواب میشود .

ومن به آرامی برایش می گویم :

ببخشید مضامین و اشعار تانرا به چه کسی داده اید ؟

ـ اسمش را نمیدانم .چون هردفعه ایکه اینجا آمده ام بایکی از کار کنان مجله برخورده ام که ....

ـ خوب ،پس حتماً اشعار شما نشر خواهد شد . شاید تابحال نوبتش نرسیده. شما بهتر میدانید مطالب ارسالی که جهت نشر به مجله ژوندون میرسد خیلی زیاد است وما ناگزیر هستیم به ترتیب نوبت نوشته هاییراکه قابل نشر باشد چاپ کنیم .

درلابلای همین نوشته ها و مطالب که از طرف یکعده دوستان برایمان میرسد مطالبی هم وجود داردکه ازیك نشریه خارجی کاپی شده ویا اینکه ازنظر های مختلفی قابل نشر نمی باشد . تلاش ما اینست تاسطح مجله ژوندون هرچه بیشتر بالا برود ومطابق خواسته همه دوستانیکه با مسایل مختلفه اجتماعی علاقمند هستند .گردد .

آن مرد،که تا اندازه ای از عصبانیتش کاسته شده وحالت عوض کرده است ، بطرفم خیره میشود ، چشمانش را تنگ میسازد ابروهایش رابهم نزدیك میکند و پیشانیش را چین میدهد و میگوید : ولی نوشته هاییرا که من برای نشر سپرده ام حتماً قابل دارد که چاپ شود .

ـ من باشما موافق هستم . پس بازهم منتظر بمانید تا نوبتش برسد.

ـ نه من باید مطمئن شوم که در کدام شماره نشر میشود .

ـ خوب است . مضمون و شعر تان تحت چه عنوانی بود ، تابگویم چه وقت نشر می شود .

ـ شعری داشتم تحت عنوان ...

وبه فکر فرو میرود ، بالایش فشارمی آورد وبعد از مدتی دستش را بالا میبرد ،انگشت وسطش را باشصتش می چسپاند وآوازی ازآن درمی آورد و میگوید . مضمونم تحت عنوان چی.. همی .. «یادی از گذشته ها» است ولی اشعارم را بخاطر ندارم .

دوسیه هارا یکی از پی دیگر میگردم، تا اینکه پس از زحمت زیاد مضمون آنرا می یابم .

باوجودیکه این مضمون را یکبار خوانده بودم و میدانستم که قابل نشر نیست، دوباره یکجا بانویسنده اش میخوانم .

به زعم خودش نوشته عالی بود وهمانطوریکه مضمون را میخواند بعد از هرسطر تعریف هم میکرد . ولی چه عرض کنم بهر صورت پس از گفتگوی زیاد توانستم قناعت او را حاصل کنم .

اورفت ، ولی زود بر میگردد چون یادداشت هایش رامی بیند تانام اشیا و نوشته هایش رابیابد وبعد برویم سراغ دوسیه های مضامینی که ازنشر باز میماند .

اسلام دین زندگی

برخی ازادیان کهن درروش وتعالیم خود نسبت بزندگی اهمیتی قایل نبودند وبه ارتباط اجتماعی ارزشی نمیدادند وهمواره متوجه ضمیر ودلها میگردیدند ومردم را تنها به تصفیه روح وتهذیب نفس دعوت میکردند وبه عبارهٔ دیگر زندگی انسانی رابه دونوع تقسیم مینمودند که نوعی برای خودواختیارکردن عبادت مطلق وترك زندگی باهمه مظاهروزیبایی های آن، ونوع دیگر ، زندگی برای مردم که عبارت اززندگی انسانی باکلیه تکالیف ودشواری های آن بوده ودین ودیانت رابااین نوع زندگی منافی وانمود میکردند چنانچه آثار ومثالهائی ازآن درجهان معاصر نیز در ادیان بزرگ غیراسلامی بمشاهده میرسد .

اسلام که آخرین ادیان آسمانی است برای آن آمدتاپیام نجات بشریت رابگوش جهانیان برساند وزمام زندگی رادردست گرفته راه زندگی متوازن ومسعود رانمایان سازدودیدگاه بشررادر پهنه دور ونزدیك زندگی روشن و امیدبخش نماید وانسان رامثل حیات اسلامی وانسانی درمیان موجودات گرداند اسلام سعادت وآرامش واقعی رادرزندگی همگانی واجتماعی میداند ونجات راجزدرسایه یك اجتماع متکامل وآبرومند جستجو نمیکند واعلام میداردکه انسان برای آن بوجود نیامده تا به حال فردی، انزوا ودوراز مردم بسر برده و جزبخود بدیگری نیندیشد ، ازینرو اسلام نمیتواند ازاجتماع بدور بماند وراضی شودکه انسان هابرمبادی ظلم واستبداد اعتماد کنند وازنظریات وافکارشوم وگمراه‌کن پیروی نمایند ویابه ارتباطات وعلایقی که منافی پیوند ها وارزشهای اسلامی باشد، بگرایند .

اسلام دین قانون ونظام است وانسان هارا بداشتن قانون ونظامی که ضامن سعادت و پیشرفت مادی ومعنوی باشدامرمیکند وزندگی رادور ازقانون ودستوریکه حدود وساحه پیروزی وخوشبختی بشریت رادرهروقت و زمان تعیین نماید، مورد نکوهش قرارمیدهد.

درسایه قوانین اسلام هرفرد باید کارکند وازثمرکار وزحمت خویش برخوردار گردد وباردوش دیگران نباشد . تاریخ اسلام گواه است که رهبران دین اسلام ، خودشخصا میکردند واززحمت شان خود ودیگران رامستفید مینمودند وباشخاص تنبل وبیکار ارزشی قایل نبودند .

میگویند حضرت محمد (ص) هرگاه نظرش به شخص خوش آیندی می افتاد می پرسید آیااین شخص پیشه دارد ؟ اگرپاسخ میدادند رابطه نفرت وکینه نخواهد بود .

که بیکار است، میفرمود ازنظرمن افتاد، می پرسیدند چرا؟ میفرمود هرگاه شخصی پیشه‌ای نداشته باشدکه زندگی خودرا باآن اداره کند، بادین خودزندگی خواهد کرد .

همچنان موقعی‌که یکعده مردم بحضورحضرت محمد (ص) مشرف شدند، یادکردند که فلان شخص همواره روز خودرا درروزه وشبش را درنماز میگذراند وکاری جزاین ندارد، پیامبر اسلام فرمودند : اسلام در این صورت مصارف زندگی اورا چه کسی تامین میکند؟ عرض‌کردند ماهمه بکمك یکدیگر اینکار راانجام میدهیم . فرمود شما همه ازاو بهترید .

اسلام اجازه میدهد انسان در هر رشته وجهتی که بخواهد به فعالیت بپردازد، به نحویکه اینکار وفعالیت اوباعث آزار وضرر دیگران نگردیده بدینوسیله راه زندگی رابر دیگران تنگ نسازد. اسلام حدود ومقرراتی دارد که مصلحت فردرابعنوان یك شخصیت جداگانه درنظر میگیرد ودرعین زمان فردرا به صفت اینکه جزئی ازاجتماع وباسائر افراد یکجازیست مینماید هم بقدرکافی رعایت‌میکند، ازین لحاظ ، دیگر رابطه فرد باجامعه یك قوانین وضعی ایکه از صبغه اسلام رنگ نگرفته، نتوانسته است تحت تاثیرمصلحت طبقه بخصوصی نرود چنانچه این وضع در بسا ازکشور های انکشاف یافته جهان ما بمشاهده میرسد، رویهمرفته این خصوصیت های قانونی چیزی غیرمترقب وفوق العاده نیست زیراتاوقتی که قانون بشری تنهاوتنها ازفکر واندیشه خاص بشری سر چشمه‌میگیرد همیشه درمعرض تحولات ودیگر گونی‌هایی‌در دست طبقات غالب برضد طبقه ناتوان قرار خواهد گرفت .

این اسلام است‌که باتسلط قدرتهای استبدادی واستعماری آشتی نمی پذیرد وموقف استعمارگران رادرجامعه سالم ومتکامل اسلامی‌مواجه بخطرمیداند وازهمین جااست‌که نیروی‌های استعماری همواره زمانیکه ازنفوذ افکار حیات‌بخش‌اسلام احساس خطرمینمایند، تلاش میکنند تا پیروان عقیده اسلامی دارای پندارهای قشری وسطحی وخرافاتی بوده وتنها رنگ وشباهت اسلامی داشته باشند زیراایشان میدانندکه اسلام برای هرفرد و اجتماع حقوق انسانی، اجتماعی وقانونی‌میدهد وفردواجتماع رابه آزادی وداشتن روح عزت طلبی وکرامت جویی آگاه میسازدکه این عمل خود مانعی بزرگ جلو پخش نیروهای استعماری قرار میگیرد .

اسلام آمد تاانسان وانسانیت را ازتاریکی هابسوی نوروروشنی رهنمون شود ، یوغ ترس وهراس‌راازدوش اوبرداردوزنجیر بردگی رادرهم بشکند .

اسلام تنها عقیده‌ای نیست که بااستقرارآن دروجدان وضمیر کفایت شود وتنها فکری نیست‌که ذهن رافراگیرد بلکه اسلام عبارت ازعقیده وعملی است که براساس یك نظام کامل استوار بوده هدف آن تامین یك حیات مطمئن ومرفه درپرتو خداپرستی وخداشناسی میباشد .

اسلام وقتی میتواند این رسالت جهانی و بشری خودرا انجام بدهدکه اززندگی جدانگردد وازآلام ومصائب انسانی چشم نپوشد وزمانی دین واقعادین زندگی وهمیشگی شده میتواند که باحیات انسانها بیامیزد وقدم بقدم ایشان رادرطریق پرخطر ودشوار گذارزندگی رهبری کند .

ازینجااست که اسلام همه جهات زندگی رادر نظرگرفته علایق ذات البینی انسانها را دستورمیدهد، درثروت هاواموال، نظامی وضع

بقیه درصفحهٔ ٥٦

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت انس بن مالک (رض)

نام این شخصیت برازنده اسلامی انس بوده پدرش بنام‌مالك‌بن نضرخزاجی انصاری معروف است، مادرش ام سلمه بنت لمحان میباشد، همواره بخدمت پیغمبر اسلام (ص) حاضر ومصروف بوده نظربه کثرت حضور ومبادرتش پیغمبراسلام «ص» اورابه‌اباصخره ملقب نمودند .

درحضوراین شخصیت‌اسلامی درغزوهٔ بدر اختلاف است، بعضی هااشتراك آنرا بغزوهٔ بدر تایید نموده وبرخی تردید کرده اند توفیق هردو روایت اینست که این صحابه غزوهٔ بد را مشاهده نموده ولی نسبت‌صغر سنش بخدمت رسول خدا (ص) موظف بود. زمانیکه رسول خدا «ص» بمدینه منوره تشریف فرما شدند سنش ازده سال‌تجاوز نمی کرد ، وی مالك‌زمین وباغی بوده‌سالانه دوبار ازان حاصل می برداشت واز عصارهٔ گلهایش مشك می ساخت .

خودانس (رض) میگوید : بسن دوسالگی ام در مدینهٔ منوره‌ام سلمه مادرم روزی‌از دستم گرفت ومرانزد رسول خدا (ص) برد وگفت: این پسرمن است وبملازمت شما می‌گمارم سپس مدت ۹سال تام خدمت رسول خدا «ص» برایش دعای اولادنمودند، همان دادم پیغمبر خدا (ص) بمن نگفت که این‌کار رابی مورد اجرا کردی .

نسبت حسن خدمت واجراءاتش رسول خدا«ص» برایش د عای اولاد نمودند، همان بودکه ازصلب آن هشتاد مولود پسری بدنیا آمد. هنگامیکه وفات می نمود از پسرپسر پسرش ۱۲۰ تن زندگی می‌کرد .

ابن عبدالبرگوید : صحیح ترین نظر در مورد فرزندان ابن مالك اینست که از آن صد فرزند مانده است، بعضی هاهشتاد تن میگویند که ۷۸ تن ازآن مرد و۲تن باقی دختر بوده است .

ابن مالك (رض) ازجملهٔ‌تیراندازان ماهر آندوره بشمار میرفت ، بهمین منظور حضرت ابوبکر صدیق (رض) ویرادربحرین فرستاد.

این صحابه‌درزمان‌خلافت‌حضرت عمر(رض) به‌بصره جهت تعلیم وآموختن مردم‌فرستاده شد ودرآنجا به تعلیم کلام الهی مصروفیت داشت .

این شخصیت برازندهٔ اسلامی در سفر و حضرنماز راترك نمی‌کرد وهمیشه مواظبت می نمود بهمین مناسبت نماز خواندن اورابه نماز خواندن پیغمبر اسلام (ص) تشبیه کرده اند .

ابن مالك (رض) ازجملهٔ آخرین اصحاب است‌که دربصره وفات نموده وبفاصلهٔ چند میلی آن شهر مدفون است .

بقیه درصفحهٔ٥٦

اعلامیه جهانی حقوق بشر

یك ربع قرن پیش از امروز ،سازمان ملل متحد اعلامیه جهانـــی‌حقوق بشر را تصویب کرد .
تاریخ نویسان آینده نیز این روزرا در جهت رسیدن بـه استقلال وآزادی بین‌المللی تجلیل خواهندکرد .
وا ماقبل ازوقت خواهد بـوداگـربگو ییم که انسان امروز بشکل عام‌وتام اعلامیهٔ جهانی حقوق بشررادرك‌واستنباط نموده ، موادآنراقابل‌تعمیل‌میداند . هستند تـعـداد زیـا دی ازکشورها که‌ارزشهای این بزرگترین‌سند آزادی وبرابری‌حقوق انسانهارابه فراموشی می سپارند .
در اینجا به مناسبت بزرگداشت‌روز جهانی حقوق بشر مقدمه وبعضی‌مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را به‌چاپ میرسانیم . باید تذکر داد کـــه: اعلامیه مذکورا دارای سی ماده می باشد .

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری وحقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنـان‌اساس آزاد ی و عدالت وصلح رادر جهان تشکیل میدهد ، ازآنجاکه‌عدم‌شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی با اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را بعصیان وا داشته وظهور دنیایی که در آن افراد بشر دربیان و عقیده آزاد ترس و فقر فـارغ باشند بعنوان بالا ترین آمال‌بشراعلام شده است .

از آنجاکه‌اساساحقوق انسانی‌راباید با اجرای قانون حمایت کرد تابشر بعنوان آخرین علاج بقیام برضدظلم و فشار مجبور نگردد .

از آنجا که‌اساسا لازم است‌توسعه و روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد .

از آنجا که‌مردم ملل متحد باور خود را بحقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی‌حقوق مرد و زن‌مجددا درمنشور اعلام‌کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته اند که بـــه پیشرفت اجتماعی کمك کنند و در محیطی آزاد تر وضع زندگی بهتری بوجود آورند .

از آنجا که دول عضو متعهدشده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقـعی حقوق بشر و آزادی های اساسی را با همکاری موسسه ملل متحد تامین کنند .

از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت باین حقوق و آزادیها برا ی اجرای کامل این تعهد کمال اهمیت را دارد ، اسامبله عمومی این‌اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعـلام میکند تاجمیع‌افراد و همه ارکان‌اجتماع این اعلامیه را دایما در مدنظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیلـه تعلیم و تربیت احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابدو با تدابیرتدریجی ملی و بین‌المللی ، شناسایی واجرای واقعی و حیاتی آنها ، چه‌در میان‌خود ملل عضو وچه دربین مرد م کشور هایی که در قلمرو آنها میباشد ، تامین گردد .

ماده اول –

تمام افراد بشر آزاد به دنیامی‌آیند وازلحاظ حیثیت و حقوق باهم برابر اندهمه دارای عقل‌و وجدان‌میباشندوباید نسبت بیکدیگر باروح برادری‌رفتار کنند .

ماده دوم –

(۱) هرکس‌میتواند بدون‌هیچگونه تمایز مخصوصا از حیث نژاد ، رنگ جنس ، زبان ، مذهب ، عقیده‌سیاسی یاهر عقیده دیگروهمچنین ملیت وضع اجتماعی ، ثروت ،ولادت یاهر موقعیت دیگر ، از تمام‌حقوق و کلیه آزادی هاییکه دراعلامیه‌حاضر ذکرشده‌است، بهره مند گردد .

(۲) بعلاوه هیچ تبعیضی بعمل نخواهد آمد که مبتنی بروضع سیاسی اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سر زمینی باشد که شخصی یاآن تعلق دارد ، خواه این کشور مستقل تحت قیمومت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن بشکلی محدود شده باشد .

ماده سوم –

هر کس حق زندگی ، آزادی و امنیت شخصی دارد .

ماده چهارم –

احدی را نمیتوان در بردگی نگا ه داشت و داد و ستد بردگان بهرشکلی که‌باشد ممنوع است .

مادهٔ پنجم –

احدی را نمیتوان تحت شکنجه‌یا مجازات یا رفتاری قرار داد کـــه ظالمانه و یابر خلاف انسانیت وشئون بشری یا موهن باشد .

مادهٔ ششم –

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا بعنوان یـك انسان درمقابل قانون شناخته شود .

مادهٔ هفتم –

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض وبالسویه از حمایت قانون بر خور دار شوند همه حق دارند در مقابل هر تبعیض که نا قض اعـلامیه حاضر بـاشد و علیه هر تحریکی که برای چنـــین تبعیض بعمل آید بطوری تسا وی از حمایت قانون بهره مند شوند .

مادهٔ هشتم –

در برابر اعمالی که حقو ق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد وآن حقوق بوسیله قانون اساسی یاقانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هر کس حق رجوع موثر بمحاکم‌ملی صالحه دارد .

مادهٔ نهم –

احدی نمیتواند خود سرانه توقیف حبس یا تبعید بشود .

ماده دهم –

هر کس با مساوات کامل‌حق‌دارد که دعوایش بوسیله محکمه‌مستقل و بی‌طرفی ، منصفانه‌وعلنا رسیدگی‌بشود وچنین محکمه درباره حقوق والزامات او یا هر اتهام جزایی‌که باو توجیه پیدا کرده باشـد اتخـا ذ تصمیـــم بنماید .

مادهٔ یازدهم :

(۱) هر کس که متهم‌بجرمی شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتیکه در جریان یـــك د عـوا ی عمومی که درآن کلیه تضمین‌های‌لازم برای دفاع او تامین شده‌باشدتقصیر او قانونا ثابت گردد .

(۲) هیچکس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب آن عمل بموجب حقوق ملی یابین المللی جرم شناخته نمیشده است محکوم نخواهد شد . بهمین طریق هیـــچ مجازاتی شدید تر از آنچه که درموقع ارتکاب جرم بدان تعلق میگرفت‌در باره احدی اعمال نخواهد شد .

ماده دوازدهم –

احدی در زندگی خصوصی ، امـور خانوادگـی ، اقامتگـاه ومکاتبات خود نبایدمورد مداخله‌های خود سرانه‌واقع شود و شرافت و اسم ورسمش‌نباید مورد حمله قرار گیرد هر کس‌حقدارد که‌در مقابل اینگونه مداخلات وحملات مورد حمایت قانون قرار گیرد .

مادهٔ سیزدهم –

(۱) هر کس حق دارد که‌درداخل هر کشوری آزادانه عبور ومرورکندو محل اقـامت خـود را انتـخـا ب نماید .

(۲) هر کس حقدارد هر کشوری و از جمله کشور خودرا ترك کندیانه به کشور خود باز گردد .

مادهٔ چهاردهم –

(۱) هر کس حق دارد در برابر تعقیب شکنجه و آزاد پناهگا هـی جستجو کند ودرکشور های دیگر پناه اختیار کند .

(۲) در موردی که تعقیب‌واقعامبتنی بجرم عمومی وغیر سیاسی یا رفتار هایی مخالف با اصول ومقاصد ملل متحد باشد ، نمیتوان‌ازاین حق‌استفاده نمود .

مادهٔ پانزدهم –

(۱) هر کس حق دارد که دارای تابعیت باشد .

(۲) احدی را نمیتوان خود سرانه از تابعیت خود یااز حق تغییرتابعیت محروم کرد .

مادهٔ شانزدهم –

(۱) هر زن و مرد بالغ حق دارند بدون هیچگونه محدودیت از نظر نژاد ملیت ، تابعیت یاکیش باهمدیگر زن شویی کنند و تشکیل خانواده‌گی‌دهند در تمام مدت زناشویی و هنگام انحلال آن ، زن وشوهر در کلیه‌امورمربوط بازدواج ، دارای حقوق مسا وی می باشد .

(۲) ازدواج باید بارضایت کامل و آزادانه زن ومرد واقع شود .

(۳) خانواده رکن طبیعی واساسی اجتماع است وحق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود .

مادهٔ هفدهم –

(۱) هرشخص‌منفردا یابطوراجتماع حق مالکیت دارد .

(۲) احدی را نمیتوان خود سرانه از حق مالکیت محروم نمود .

مادهٔ هیجدهم –

هر کس حق دارد که‌از آزادی‌فکر وجدان وکیش بهره مند شود . این حق متضمن آزادی تغییر کیش یا عقیده و همچنین متضمن آزاد ی اظهار عقیده و ایمان میباشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم‌دینی است . هر کس میتواند از ایـــن حقوق منفردا یامجتمعا بطور خصوصی یا بطور عمومی بر خور دار باشد .

مادهٔ نوزدهم –

هرکس‌حق آزادی‌عقیده وبیان‌دارد وحق مزبور شامل آنست که‌ازداشتن

کنفرانس صلح ژنیو و آینده شرق میانه

نوشته داکتر ظاهر صدیق

در روز های اخیر حلقه های علاقمند را، بیشتر جریان انکشافاتی بخود معطوف داشته است که بر موفقیت کنفرا نس صلح ژنیو اثـــر مستقیم دارد. این کنفرا نس کـــه در آن تطبیق فیصله نامه شورای امنیت در اخراج قوای اسرا ئیلی از سر زمین های اشغال شده عربی وهم تضمین صلح حوزه شر قمیانه دو نکـــته اساسی مبا حثات آنرا تشکیـــل خواهد داد ،زیاد تر کنفرا نـــس صلح پاریس را در خاطره ها زند ه می سازد که در پایان سال پیشس برای بررسی مو ضوع تضمین صلح ویتنام دایر شد .کنفرا نس صلح پاریس از نگاه شا ملین کنفرا نس وهم طرح مو ضوع تضمین صلـــح حوزهٔ هندچین بـــا پیـــروز ی های نسبی ونتایج نسبتاً امیدوار کننده پایان یافت اما روز ها مابعـــد آن نشان دادکه بازهم صورت سهمگیری دوجانب ویا چار جانب متخا صم در ویتنام درچگو نگی استقرار اوضاع وبر قراری صلح ویتنام سهم موثر تری داشته انـــد تـــا سهمـــگیری کشور های دیگر وموسسه جهانی ملل متحد زیرا بعد از آن دیدیم که در خلا ل تقر یبا یك سال گذشته صلح واقعی نتوا نست آرامی کامل مردم ویتنام را تامین کند ،سلسله بر خورد ها را پایان دهدومو ضوع جبهه گیرهای وآمادگی هارا در سراســـر و یتنام یکسره فرا موش خاطر ها سازد . وظیفه کمیسیو ن ناظرین صلـــح موافق با خواسته همه جوانـــب نتوا نست پیش رود وبا بـــروز اختلا فات دیدیم که شش ماه پیش هیات کانادا از جمله هیات ناظر ین صلح ویتنام خارج گردید وجا یشس را به هیات کشور دیگری داد .

بهمین قسم سلسله تصا دمات در ویتنام خصو صا بین دو جانب د ر ویتنام جنوبی ادامه یافت واکنـــو ن از وقوع بر خورد های وسیع امـــا پراگنده بین قوای حکو متی و جناح ویتکا نها ی آن کشور خبرهای نشر میشود واز خلال این خبر ها چنین برمیاید که اندك بی احتیا طـــی زمین ویتنام بلند خواهد ساخت .

نتیجه کنفرا نس صلح پاریس

با ینصورت نتایج کنفرا نـــس صلح پاریس امید وار کننده بود اما فیصله کن نه ،صلح را در ویتنـــام تضمین نمود اما نتوا نست ز یشه های اختلافا ت را از بن بـــر کنـــد جوانب متخا صم را بـــا شتـــی و سازش وا داشت اما نتوا نســـت فضای بی اعتمادی را از ویتنام وباز هم حوزه هند چنین بصورت کلـــی دور راند ،استقرا رواستحکـــا م اوضاع وبـــر قراری آرامش را در ویتنام توصیه نمود لیکن جوا نـــب علا قمند رااز دوام همکاری وتجهیز قسمی وکلی باز داشته نتوا نست با ینصور ت اگر از کنفرا نس صلح ژنیو نتایج مشابه کنفرا نس صلـــح پاریس را انتظار داشته باشیم آنگاه از پیروزیهای قاطع وکلی آن کمتر میتوان امید واربود ،زیرا هما نگونه که کنفرانس صلح پاریس نتوانست ریشه های نزاع ودوام بر خورد ها را در ویتنام بصور تخـــاص ودر حوزه هند چین بصور تعام بر کند کنفرا نس صلح ژنیو هم راه پـــر پیچ ومانع دار را در حـــل مشکـــل شر قمیانه خوا هد پیمود وحـــل قسمی وتدر یجی این معضله را در میان خوا هد کشید در حا لیکه حل قسمی وتدر یجی مشکل شر قمیانه را عر بها به نفع خود نمیدا نند ـ زیرا آنها از همه بیشتر به روشس وعادت تجاوز کارا نه اسرا ئیـــل بلدیت وآشنا یی دارند ،

اسرا ئیل اصلا اجازه نخوا هدداد قدمها در راه حل تدریجی بحـــر ان شرقمیانه موفقانه دنبال گرددوخواهی نخوا هی بعد از چند قدمی حرکـــت را در راه حل تدریجی این معضلهـ مانع میشود وباز هم عربها وجهان صلح پسند مجبور خوا هند بود در حصه پایان این معضله از آغاز به کار شروع کنند چنا نچه چگو نگی تطبیق پلان صلح اخیر در مـــورد شر قمیانه روش اسرا ئیل را بخوبی برای عربها وجهانیان روشن ساخت زیرا اسرا ئیل مر حله اول ایـــن پلان راکه مبا دله اسرای جنگی بعداز بر قراری اور بند بود به نفع خود عمل کرد اما پیش از آنکه مر حله دوم این پـــلان را تطبیق نمـــاید و به خروج قوای خود ازمنطقه غر بی کانال سویز شروع نماید آغاز کرد به بهانه جویی وبر خورد های پراـ گنده با عربها تا حال هم می بنیـــم که با خراج قوای خود از منطقه غربی کانال سویز شروع ننموده و مـــی خواهد جریان را در مسیری پیش برد که عربها اصلا نتوا نند از آن در حصه بر آورده سا ختن حقوق شان استفاده برند .

لذا آنها ئیکه جر یانات ویتنا م را بعد از کنفرا نس صلح پاریس تا امروز بدقت دنبال کرده اند بایـــن نظر ند که اگر کنفرا نس صلـــح ژنیو صرف بعمو میات تو جه کنـــد وجلسات خود را صرف به مذ اکره در باره دوام اوربند وبحث بر فیصله نا مه ۲۴۲ شـــو رای امـــنیت وقف سازد ،آنگاه کو چکترین ثمرهٔ ازین کنفرانس گر فته نخواهد شد خصو صا اگر کنفرا نس ژنیـــو عربها واسرا ئیل را بـــه دو ام مذاکرات مستقیم توصیه نمایـــد ، کو چکترین ثمری ازین کنفرا نس بدست نخوا هد آمد .

بنابر این توقع این است هما ن گونه که علل جدا گانه ومتفا وت، بر خورد های ویتنام وبحـــران شرقمیانه را سبب شده است بهمان صورت باید با این دو معضله بـــه صورت جدا گانه پیشس آمد شودو بهمین قسم هم فیصله هاو تصامیم کنفرا نس صلح ژنیو قاطع ،عادلانه ووا قعبینا نه باشد ، در غـــیر آن کنفرا نس ژنیو نیز در جمله سائر تشبثات مسا لمت آمیز بین المللی در حصه ختم بحران شر قمیا نه بی نتیجه خواهد بود .

وضع عمومی پیش ازین کنفرانس:

اوضاع عمومی پیش از آغـــا ز جلسات کنفرا نس صلح ژنیـــو به نفع عربها انکشاف مینما ید زیرا موقف حق بجا نب آنها ،ایشا نرا هم در جبهه داخلی وهم در صحنهٔ بین المللی نیرو مند تر سا ختـــه است در جبههٔ داخلی سیا ست شان در زمینه استفاده از نفت بحیـــث روز بروز قویترونزدیکتر میشو د یك حربه در حل مشکل شر قمیا نه چنانچه هفتهٔ پیش باز تصمیم گرفتند تو لید نفت شانرا پنج فیصد دیگر هم کمتر سازند ،اما وزیر امورنفت عر بستان سعودی روز سه شنبـــه گذشته در وا شنگتن اطمیان دادکه اگر ایالات متحده امریکا واسرا ئیل خروج قوای اشغا لگر اسرا ئیلـــی رااز سر زمین های عر بی تضمیـــن نمایند آنگاه عرب ها بر تصمیم شان در حصه کاهش تو لید وصدورنفت شان بکشورهای طرفدار اسرا ئیل تجدید نظر خواهند کردوباینصورت باز نفت عربها برای کشور هـــای غربی جریان خواهد یافت .

اثـــرات کنفرانســـ الجـــز ایـــر در دو هفته

اخیر معلوم می‌شود کـــه کنفرانس الجزایر در اتحاد واتخاذ یك موقف واحد عربها اثرات خاصی د ا شته است همین کنفرا نس بود کـــه بر هبر ان ملل عربی موقع داد تـــا انکشا فات اخیر را با سوال اتحاد کامل شان مجدد آبر اسی نمایندو نتایج جنگ اخیرشر قمیانه رابدقت مطا لعه کنند در اثر تقویه مـــزید روحیه اتحاد بین ملل عربی بود که از پیدا شدن فا صله بین مصـــرو لیبیا هم جلو گیری شد ومسا عـــی رئیس جمهور سو ریه به اختلا فات رهبران مصرو لیبیا که نزد یك بود به قطع علایق بین دو کشور برادر منجر شود پایان داد وروز سه شنبه گذشته این مو فقیت رئیس جمهور سوریه انتشار یافت .

(بقیه در صفحه ۶۰)

پوهنتون میعاد گاه

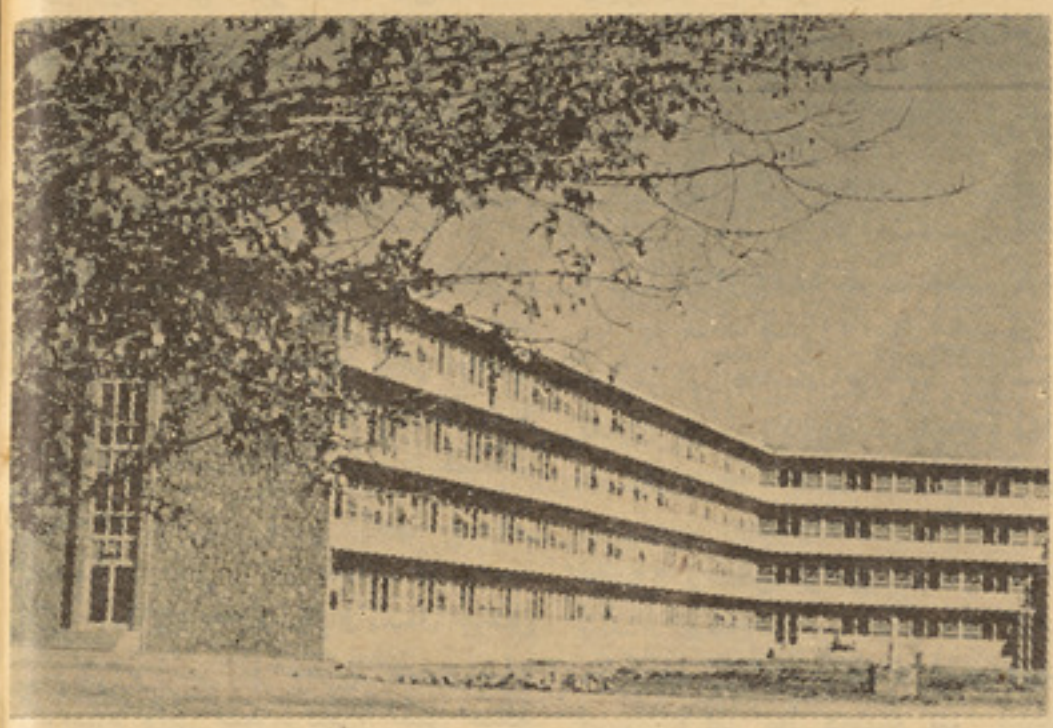

نمایی از لیلیه پسران پوهنتون کابل

لحظه ها و قصه ها و ماجرا های جوانان در پوهنتون

محصله یی که با وجود تربیه دو فرزندش تحصیل هم میکند ...

ـ خوب ... دگه ... دگیشه بگو.

ـ هه ... هه ... هنوز به سرویس بالا نشده بودم که اوره دیدم . . . خیلی بطرف مه سیل میکرد ...مه.. مه هم ... طرفش خنده کدم . . . بیچاره ... تا اینجه ... اونه آمد... و به گیر شما افتید . . .

واوره سخن باران کردین ...

بعد صدای خنده و قهقه بلند می شود ، جوانان که از آنجا می ـ گذشتند همه با تعجب ، آنهارا تماشا میکردند ...

راستی ، فرا موش کردم، مقدمه این راپور را بنویسم ... آری! درین هفته ، مدیر مجله برایم گفته بود تاراپوری از پو هنتون تهیه کنم ، قلم و کاغذ را بر داشته بسو ی پو هنتون رفتم ، بسوی میعاد گاه جوانان ، جایی که پر از خا طره ـ هاست ، خاطره‌های فراموش ناشدنی وجوانان درینجا روزهایی از عمر خودرا میگذرانند که پر از شور و هیجان است ...

صبح زود است ... نسیم سردی میوزد و بوی زمستان را ، با خود به همه جا می برد ... جوانان سرهای شان را کمی بایخن کرتی های شان پو شانیده اند ودستهای شان در جیب ها پنهان شده ...

جاکت های رنگارنگ ، پو هنتون را شکل جالبی می بخشد .

یك دسته د ختران ، درگوشه‌یی ایستاده اند و باصدای بلند ی می خندند ... یك لبخند آن ها ، جوانی را تا آنجا کشانیده و بهانه‌یی برای خندیدن آن ها پیدا شده ...

کم کم آفتاب گرم وگرمتر میشود، عقربه های ساعت آهسته آ هسته بسوی عدد ۳۰ر۸و۹ می لغزد . . . ازدحام در خیابان های پو هنتو ن کمتر میشود ، همه بسوی صنف ها میروند و گوش به لکچر و درس استادان مید هند ...

اما هنوز ، صحنه پو هنتون پراز جوانان است ، یکی درس می‌خواند، دیگری قدم می زند ، دسته یی گرم گفتگو اند .

بسوی کتابخانه پو هنتون میروم، این کتابخانه از جمله غنی تر ین ـ کتابخانه های شهر ما بشمار میرود درآنجا کتاب های مختلفی و جود دارد وبقول یك منبع آن ، روزانه گروه کثیری از محصلین ، از کتاب های آن استفاده میکنند .

نگاهم ، از یکسوی کتابخانه ، به سوی دیگر میرود و بدنبال بهانه‌یی وسوژه‌یی میگر دد ، کسی‌را میجویم که بااو به گفتگو بپر دازم ...

درگوشه یی ، جوانی را می‌بینم که کمی عصبانی به نظر می رسد ، گاهی خودرا باکتابی مصروف می‌ـ سازد و زمانی بسوی دروازه نگاه میکند. اوتنها نشسته‌است، بسویش

کافه‌تریایی پوهنتون کابل که روزانه تقریبا برای چارهزار محصل پوهنتون غذای خوب و ارزان تهیه میکند .

جوانان

کتابخانه مجهز پوهنتون کا بـــل‌دانشجویان را ازمراجعه به کتابخانه های دیگر بی نیاز ساخته است

میروم ، پهلویش می نشینم ، کمی تعجب میکند ، با نگاه متعجب‌بسویم مینگرد ، بعد بازهم بـه کتـا بش چشم میدوزد ...

از او می پرسم :

ـ اجازه مید هید ، کمی ا ینجا بنشینم ؟

بزور لبخندی میزند ، بعد جواب میدهد :

ـ شما خوبی اجازه نشتین !

بااو به‌گفتگو می پردازم ، معلوم میشود ، در پو هنځی ا قتصاددرس می خواند ، و حالا هم آمده تـا در کتابخانه مطالعه کند ... امااز‌همان آغاز معلوم بود که می خواهدتا هر چه زودتر از نزدش بروم.... از او می‌پرسم :

ـ آیا انتظار کسی را دارید ؟

میگوید :

ـ نه ....

ولی از حالت نگاه هایش،بسوی تابه سوالاتم جواب د هد. باز هـم دروازه پی می برم که منتظر است. هم منتظر و هم عصبا نی... کـمی بعد می بینم چهره اش را شا دی‌یی فرا میگیرد ، از جایش آ هستـــه تکان میخورد ، سمت نگـا هش را تعقیب میکنم ، میبینم دختر جوانی بسوی ما می آید ، از جوان خـــدا حافظی می‌کنم ، بعد نزد یك منـبع کتابخانه پو هنتون میرود .

منبع در جواب یك سوالم‌میگوید:

ـ در حدود (۱۶۰۰۰۰) جلـــد کتاب‌مختلف درین کتابخا نه و جود دارد ، که محصلین رو زانه (۱۶۰۰) جلد کتاب را مورد استفاده قـرا ر مید هند .

در بین پو هنتون جوانی را می ـ بینم که باسر عت راه میرود ،کتاب های ضخیمی را ، زیر بغل گر فته است . در برابرش ایستاده میشوم خودم را معرفی میکنم واز اومیخواهم به ساعتش نگاه میکند ، بعد میگوید:

ـ بسیار خوب ... ولی زودباشید که ناوقت شده .

از او سوال میکنم :

ـ در کدام پو هنځی د رس می‌ـ خوانید ؟

میگوید :

ـ پو هنځی انـجنیری ، صنـف سوم .

میگویم : اگر خاطره جالبی‌ازدورهٔ تحصیل خود در پو هنتون دا شته باشی قصه کن .

کمی فکر میکند ، بعد جـــوا ب میدهد :

ـ تمام دو ران تحصیل جوا نا ن پراز خاطره است . ..

درس خواندن ، گرد هم جمع‌شدن وگفتگوهای دوستانه ، شو خی ها ومزاح ها، همه خاطراتی ا ست ، که همیشه می ماند .

ازاو می خوا هم ، تا دربارهٔخودش بگوید ، درباره شمو لیت خود و در بارهٔ کانکور ... درین لحظه ر قـی درچشمانش مید ر خشد ، ئـــمی خوشحال میگر دد ، آ نو قت میگوید:

صفی از شاگردان پوهنتون کـه‌بنوبت وارد کافه تریا میشوند

لشکرگاه و طلای سفید

در لشکرگاه اهالی هفته سه روز در منازل خود هم از صرف نمودن گوشت خودداری میکنند.

پروژه نهر شمالان جدید میتواند بشکل بهتری اصلاح شود

امسال حاصلات پنبه در تمام مناطقی که زارعان به کشت پنبه می پردازند بصورت بیسابقه بیشتر شده است. بناغلی حفیظ الله رئیس موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند گفته است : مجموع خریداری پخته از اول میزان تا ۱۵ قوس امسال به هفت هزارو هفتصد و هشتاد تن رسیده است . بیش ازنودوسه ملیون افغانی قیمت پخته به زارعان ولایات هلمند ، فراه و کندهار تاحال پرداخته شده و سلسله خریداری پخته هنوز هم جریان دارد .

موقعی که در لشکرگاه بناغلی پوهاند پژواکوالی ومامورین عالی‌رتبهٔ آنولایت را ملاقات کردم به مطالب مهم وارزندهٔ پی بردم که‌درین راپور از نظر خوانندگان عزیزمجله ژوندون میگذرد .

پوهاند پژواك گفت :

– مسایل عمده ایست که باید جداً به‌آن‌رسیدگی شود : عرایض فراوانی که همه‌روزه بدفتر خودم وسایر مامورین میرسد وقت زیاد کار را میگیرد . به این عرایض هم نباید بی توجهی کرد . شکایات عمدهٔ مردم و نابسامانی هایی که از رژیم گذشته مانده مسایل حل نشده آنوقت را باید حل فصل‌کرد و در ضمن پلان های انکشافی جمهوری را که برای رفاه مردم و آبادی کشور طرح میگردد بایست مجدانه پیش برد .

چون در همین مجلس بناغلی رئیس موسسه پخته و روغن نباتی هلمند هم حضور دارد می پرسم :

– بناغلی رئیس ، من در محوطه فابریکه با کوه بزرگ پخته مقابل شدم ، معلوم میشود که حاصلات پخته امسال بیشتر است . او می‌گوید :

حاصلات پخته خیلی زیاد است کوهی را که مشاهده کردید هنوز قسمتی از حاصلات می باشد، جریان خریداری پخته ادامه دارد .

می‌پرسم :

– کشت پخته برای زارعان اقتصادی تر است یا سایر ...

حرفم را قطع میکند :

– بلی بخصوصی که دولت کشت پخته را تشویق می نماید ، ما روزانه مبالغ هنگفتی را نقدا به زارعان پخته کار می پردازیم ... امسال ممکن است فابریکه بصورت سال تمام فعالیت داشته باشد در حالیکه سالهای قبل چنین‌نبود .

پوهاند پژواك به ادامه حرف های او میگوید :

– در نظر داریم گدام هایی تهیه نمائیم تا محصول جمع شده‌را درآن نگهداری کنیم .

می پرسم :

– پوهاند صاحب ... شما موفق به‌باز کردن مشت عدهٔ استفاده جو شدید که در زمین های دولتی برای نفع شخصی خود پنبه و گندم زرع کرده بودند ...

پژواك میگوید :

–بلی ... حاصلات شان‌ضبط شد این حاصلات که قراربود چند نفر بصورت شخصی از آن استفاده‌کنند آنقدر زیاد بود که جای نگهداری آنرا نداشتیم، لذا مقادیر زیاد آنرا به کندهار و هرات فرستادیم ...

درینوقت بناغلی رئیس محکمه میگوید :

اکنون میله خلج درینجا برگزار میشود، درنقطهٔ همواری در داخل شهر لشکرگاه

این گوشهٔ ازکـوه پنبـه است. امسال حاصلات پنبه بیشتر از هر وقت دیگر می‌باشد

ـ دوسیه های این عده اشخا ص استفاده جو در حال تکمیل ا ست وبه محکمه محول میگر دد .

رویم را بطرف مستو فی و لایت کرده میگویم :

ـ ښاغلی مستوفی کـار هـای ادارهٔ شما بعد از برقراری‌جمهوریت نوین‌چگونه است .

ښاغلی مستوفی پاسخ‌میدهد :

ـکار ها آ نقدر زیاد است‌وسرعت عمل را ایجاب میکند که‌فعلا مـا به کمبود پر سونل د چاریم . عوا یـد مستو فیت بیشتر شده است‌وتنبلی از ادارات رخت بر بسته .

ښاغلی پژواك داخل صحبت شده میگوید :

ـ رژیم جمهوریت که خـوا ست همه بود عنا صـر و طنپـر ست را چنان بـوجـد آورده کـه بصورت صادقانه لحظهٔ خد مت بو طـن را فراموش نمی کنند . پلان های‌مترقی این رژیم در همین ولایت‌باصمیمیت استقبال شده و در سا حهٔ تـطبیق گذارده میشود ، چنانچه‌درلشکرگاه هفته سه روز در بازار گوشت‌نیست درینجا نه تنها ما مورین بلکه هـمهٔ مردم حاضر شده اند هفتهٔ سه روز در منازل خـود از صرف گـوشت خود داری کنند تا باشد کـه و ضع نابسامان گله داری وتربیه مـواشی که‌زادهٔ خشك سالی ها وبی مبالاتی های گذشته بود بهبود یابد . ا ین مطلب را شما بحیث یك خبر نـگار خود میتوانید در بازار مشا هـده کـنید .

می پرسم :

ـ وضع برق‌درینجا چطوراست؟

ښاغلی پژواك تو ضیح میدهند :

ـ فعلا برق کافی بنظر نمی رسد چنانچه در فابریکه روغن هـلمند نیز ازبرق دیزلی ا ستفاده میشود ، ولی حکومت درنظر دارد دوتوربین دیگر بند برق کجکی را فعال سازد .

درینو قت ښاغلی قو ما ندان‌امنیه ولایت هلمند وارد شده میگوید :

ـوالی صاحب ا مر شما در مورد انتقال میله خلج از محل اولی آ ن بمحل فعلی تعمیل شده است .

پوهاند پژواك از من خوا ست تا محل میله خلج را به همراهی شان مشاهده کنم .

در خود لشکرگاه میدان بزر گی در جوار دریای هلمند را برای میله مذکور کـه‌درحقیقت بـا زا ریست اختصاص داده بودند، گوسفند ها شترها و دیگر حیوانات، ضرو ریات زندگی و تقریبا همه چیز درین‌بازار عرضه میشود، جمع وجوش‌آن محل طوری بود که آ دم میتوانست بفهمد میلهٔ در کار است .

ښاغلی پژواك گفت :

ـقبـ ل برین این میله واین جمع‌ـ وجوش دردشتی دورترازاینجابرگزار میشد ، مگر متاسفانه از آ نـجا حیوانات و بخصو ص شتـر هـا توسط قا چاقبران خریداری شد ه بخارج کشور برده میشد ، چنا نچه شترهائی را که در آن گوشه می ـ بینید شتر هائی است که از نـزد قاچاقبران ضبط شده . برای اینکه کنترول بیشتر بعمل آ مده باشد و در ضمن سهولتی بـرای خریداری اجناس فرا هم گردد ما این‌میله را بداخل شهر انتقال دادیم . بعد بـه اتفاق والی لشکر گاه از پروژه‌جدید شمالان دیدن نمودم ، ښاغلی پژواك نهر قدیم شمالان را و ساحه‌ای‌راکه این‌نهر آبیاری میکرد بمن نشان‌داد وبعد نهر جدید را دیدیم . آنوقت پوهاند پژواك باتاثر فراوان گفت :

ـ درین پروژه‌جدید ، یعنی نهر جدید طو ریکه متخصصین گفته اند در حدود ۱۷ ملیون دالـر مصر ف شده که از نظر من بکلی یك پروژه بی ثمر است و بدان می ماندکه‌خانهٔ رنگ شدهٔ را دوباره ر نگ کـنیم و یادر اتاقی بالای فرش های خـوب آن فرش جـدیدی گسترده شود. این ز مین ها همه سیرا بند پس‌نهر جدیدرا بکدام منطق برای همین‌زمین ها ساخته اند ؟

من که ز مین‌های‌مذکوررا دیده‌ام می‌پرسم:

ـزمین‌های‌مذکورهمه‌آباد وسیرآب بودند و به آب بیشتر ا حتیا جـی ندارند ، حتی آب بیشتر بـاعث خرابی آن خواهد شد ، در حا لیکه درسمت دیگر نهر جدید تپه‌ها یی وجود دارد که نمی‌توان از نهر جدید استفادهٔ برای آن صورت داد .

پژواك‌میگوید :

ـ همین مطلب است که انسان را گیج میسازد ، ولی من فکری برای اصلاح این پروژه کرده ام که می ـ خواهم آنرا در یك فرصت مقتضی بامقامات ذیصلاح درمیان بگذارم .

بعد ښاغلی والی برای اینکه فکر خودرا درست تر تشرح کرده باشد با من بطرف دشتی براه افتاد که‌در نزدیکی آن محل واقع‌بود. پژ واك گفت :

ـ اگر آب نهر جدید بالای ایـن دشت‌هدایت شود این‌زمین‌های‌خشك

بقیه درصفحه ۶۳

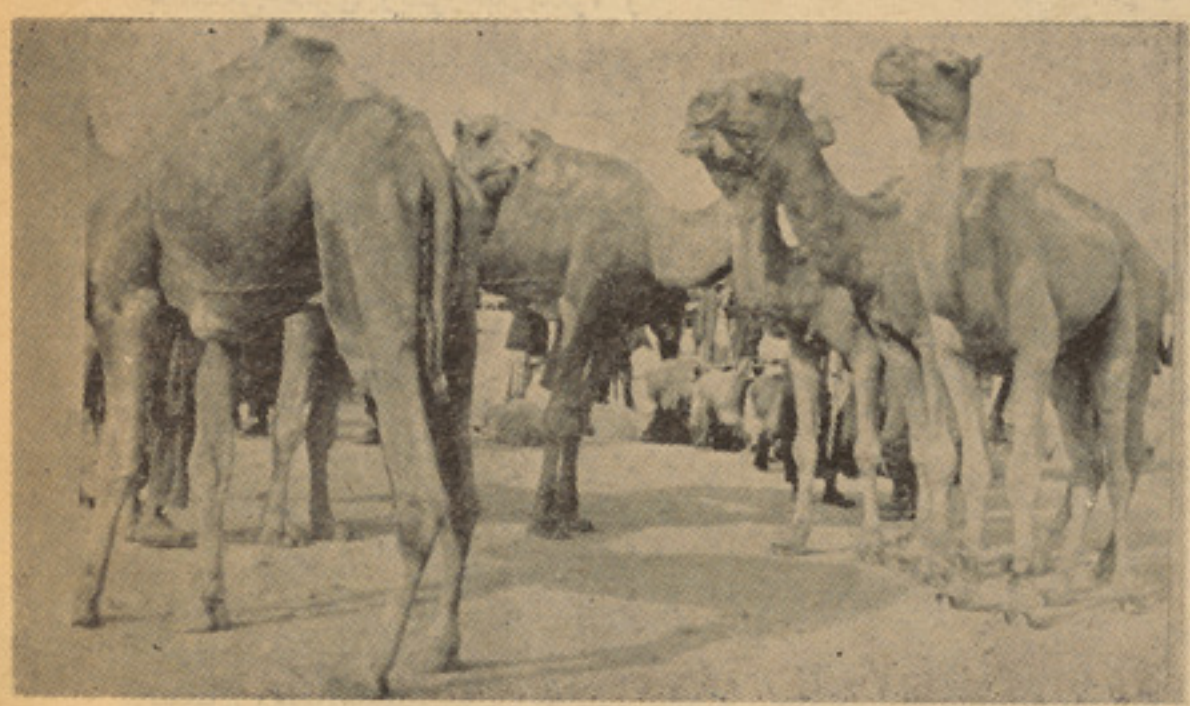

این شتر ها قـرار بود بصورت قاچاق بخارج برده‌شود ولی ازنزد قاچاقبران ضبط گردیده است .

ترجمه ـ ك ـ ش

هنرمندیکه روش خاصی را اساس گ

هنر سوابنسکی بازندگی ملی انکشاف یافته وشیوهٔ خاصی راقوام داده که بصفت نمونه باقی خواهند ماندو بیانگر زندگی شمرده خواهد شد

«شاعر» درسال ۱۹۳۱ روی‌چوب‌کنده شده است

جری داکر ـ گالیری ملی پراگ کار شده باذغال

هر فرد چکو سلواکیااسم ماکس سوا بینسکی هنر مندملی رادرردیف جوزوف مین و میکو لاس الس دو هنر مندی که عنوان بزر گتر ین‌پایه گذاران شیوهٔای هنری چك شنا خته میشوند قرارمیدهند ـودرین‌قضاوت حق بجانب هستند زیراسوابنیسکی به شکل هنری وبطور با شکوه و خاصی زیبائی وایدآل های انسانی را منعکس میسا زد در این آثـــار در خشش خور شید با طرز دیـــد خوشبیبانه توام بایك شادی وتهیج با هم عجین شده ودر عین زمان در آنها زیبائی وفریبایی ریالیستـــکی نیز بطور جامعی مشهود است .

مشا هده نقاشی های‌وی فریبنده حواس وربایندهٔ نگاه والهام بخشش افکار است .

اگر کسی خواسته باشد کـــه رجال بر جسته ملی را از بیـــن کمپوز ران شاعران نو یسند گان‌ـ نقاشان وسیا ستمند اران وسایـــر شخصیت هادر نظر ش مجسم سازد ما بصورت قطعی این قیافه ها را در

صفحه ۱۲

تمثال هائی می بینم که ما کـــس سوابینسکی درپورترت های‌استثنائی وصا دقانه که از نظر روانشنا سی عمیق وبی مانند اند بجا گذ اشتـــه است ما نند پور ترت های میچا ها هاو لیچیك ،نیرودا ،منیس ـا لیس دو وراك ، سمیبـــا نـــا ، ورچلیکای جیرانسیك ، سالدا، نیومن، ولکر، فیوچك ویکعده زیاد دیگر .

هنر سوا بینسکی بازندگی ملی انکشاف‌یافته وشیوهٔخاصی راقوا م داده که بصفت نمونه باقی خواهد ماند وبیانگر زندگی شمرده خواهد شد. سال روز تـــولد وی انگـــیزه یکعده جشن های دیگری در هنگام نخستین نمایش جامع آثاریکه این هنرمند دردوره حیات خود پدیـــد آورده گردید .

محل تولد هنرمند ، قریه موراوین واقع درکرو میریز زیارتگاه هزاران تماشاچی شد اکنون نیز نما یشی از آثار این هنرمند در بزرگتریـــن سالون نمایشگاه های پراگ برای مدت ٤ماه دایر میباشد ودرتابستان برای مردم براتیسلاوا مقدورخواهد

پورتریت سوابنسکی ـ کار خودش باقلم

شد تاازاین نمایشگاه دیدن نمایند سرگذشت زندگی هنری ماکس ـ سوابینسکی از طرف گالیری ملـــی درپراك با تصاویر وشرح آثارهنری اوبه نشر سپرده شده وسرپرستی نمایشگاه‌را وزارت‌کلتور جمهوریت سوسیا لستی چکوسلوا کیا بعهده گرفته است .

همزمان بااین نمایش بزرگ در مرکز ، تماشا چیان و عـــلا قمندان میتوانند درمراکزدیگر در لیبریك، چب وغیره درگالیری های مناطـــق شان کلکسیون کـــو چك تر آثـــار مشهور اورا مشاهده نمایند.

تمام‌عمر این هنرمند وقف تجلی روح ملی در نقاشی های او شـــده است ازین جهت مردم بافهم بیشتر آثار اورا بهتر از گذشته دوست میدارند وبه آثارش علاقه میگیرند وبه این منظور برای‌بازدید ازنقاشی هایش رنج سفر را تحمل میدارند.

او هنرمند محبوب مـــردم است وحتی درزمان حیات خود در نتیجهٔ موفقیتهای شایان هنری به شهرت وافتخارات محسوس نائل گردیدکه همه محصول پشت کـــار و عشـــق وعلاقه بزرگ اوبه هنرش بود. او پرو فیسور اکادمی هنر گرافیـــك درپراك بود . دکـــتوری افتخـــاری داشت و یکعده جوایـــز بزرگـــك را درطول حیات خود نصیب شده بود کـــه مهمترین آن ، جـــایزه صلـــح چکوسلواکیا میباشد .

سوابینسکی تاآخرین روز هـــای حیاتش روز های‌که بسیار پیرشده بود، هنوز هم پر از نیروی خلاقـــه

رگذاشت وآنرا دوام داد

و نوآفرین بود، زندگی برای او عالیترین افتخارات را بارمغان‌آورد، اورا بمقام‌هنرمندی‌ملی رسانیدواورا بصفت یکی از بزرگترین شخصیت های بانفوذ کلتور ملی ویک نفر هنرمند که خود پایه گذار شیوهٔ خود بود وآنرا ادامه داذ بما عرضه کرده است .

بامشاهده آثار اونسل ها علاقه و عشق به طبیعت را چنانچه خود هنرمند آنرا دو ست میداشت خواهند آموخت (طبیعت را تحسین کن نا م یکی از کتب اوست) و مخصوصا تابستان وفصل گلها- پروانه ها دروگری و صفای خاص درخشش خور شید و فعالیت به روشنائی آن را فرا خواهند گرفت .

(فصل درو) یکی از نقاشی های بسیار ارزنده اوست که با رنگ روغنی کار شده و درسال ۱۹۲۷ به ملت چکوسلواکیی اهداء شده است .

درین نقاشی نمای صفو ف انسانهای شاد ومسرور را درداماں طبیعت بادور نمائی که درآن مردم دربین مزرعه وسیع جواری بکار مشغولند ، تجسم داده است درین نقاشی شاد بودن انسانها به‌اشکال تمثیلی دربالای سر آنها درمیان ابرها نشان‌داده شده‌است ازنقاشی های او نسل های بعدی بصورت پیهم عشق به زندگی وحظ بردن ازآنرا خواهند آموخت .

آنها نخستین وتمجید زیبائی را واحترام گذاردن به زمان را ازین آثار فراگرفته و اعتماد ایشان به‌تحمل کار کردن سنگین، افزایش خواهد یافت .

سوانبیسکی حتی درسال های‌که بسیار پیر شده بود سا عت ها درکارگاه که خودش آنرا «پایان» میخواند - می نشست - پنسل

بقیه درصفحه ۶۳

«ستودیو» بارنگ روغنی درسال۱۹۱۶ کار شده است

«سرزمین غریب» درسال ۱۹۰۰ بارنگ روغن کار شده است

روزنه ای بسوی تاریکیها

یادداشت از: لیلا - تنظیم - از دیدبان

بابی شر می چشم در چشمم میدوزد وبعد باسرانگشتانش بسته وگره بسته را لمس‌میکند ومیگوید:

– بگیر !

بعد بی آنکه صبر کند، بی آنکه منتظر من شود، گره بسته را باز میکند وپنج بستهٔ صد افغانیگی را روی فرش ،درست در مسیرنگاهم ردیف میکند وبا وقاحت میگوید :

– هرچه باشد، محسن خان‌یکمرد است، مردی‌که بآنچه بگوید عمل میکند . این هم پنجاه هزار افغانی، همانطور که وعده کرده بود .

مکث کوتاهی میکند و میگوید :

– حالا باید بفهمی که همهٔ‌مردها یکرنگ نیستند، جواد و محسن، زمین تا آسمان با هم فرق دارند .

دهنش راکج میکند و بانیشخند تحقیر آمیزی دوباره تکرار میکند :

– جواد و ...

ومن‌مثل دیوانه ها فریاد میکشم :

–خجالت بکش عمه ! خجالت .

اشکی که دور چشمانم حلقه زده است، میخواهد روی گونه هایم بغلطد، امامن جلو آنرا میگیرم ودر عوض بطرف پولها حمله میبرم، یك بستهٔ آنرا میگیرم وبا دستهای لرزان وناتوانم میخواهم تکه وپاره اش کنم. نوت ها نونو است ومن به آسانی با ینکار موفق نمیشوم وفقط میتوانم مقداری ازآنرا ازمیانه دو، نیم کنم. مثل کسیکه گرفتار رعشه شده باشد ، سر تا پا یم میلرزد ، آنچنان که حتی نمیتوانم تعادلم را نگهدار م .

عمه وقتی دیوانگی ام را می‌بیند، حالت غیر عادی ا م را می‌بیند، چنگ می‌اندازد وبستهٔ پولرا ازلای انگشتانم بیرون می‌کشد و بابسته های دیگر یکجا میکند وزیر زانوی خشکیده خودش قرار میدهد .تلاش و کشمکش من بی‌نتیجه میماند وناگهان عمه جیغ می‌کشد :

– لیلا ! احمق، دیوانه، میفهمی چکار میکنی ؟

میگویم :

– بتو مربوط نیست که چکار میکنم.

لبانش چنان میلرزد که مرا به وحشت می‌اندازد :

– تو از احمق هم، احمق تری! خیال میکنی که اگر پولهارا تکه وپاره کنی،چیزی دستگیرت‌میشود؟ چیزی را جبران میکند؟ ها؟ بگو!

بعد دستش را بلند میکند وبا انگشتا ن خشکیده و استخوانی خودش سیلی پی‌به گونه‌ام میزند.

یکباره مثل برق گرفته ها برجای خشك میشوم،اینکار بقدری‌ناگهانی ودور ازانتظار من است که تا چند لحظه نمیتوانم باور کنم که عمه بصورت من سیلی زده است ، نمیتوانم باور کنم‌که اوچنین‌جراتی بخودش داده است . تحقیر این سیلی عقده ا م را بازمیکند ومن روی فرش می‌افتم‌ومثل سگ‌گرسنه ودرحال مرگی‌که از فرط بیچارگی ودرماندگی زوزه‌بکشد، ناله میکنم، سعی میکنم صدایم ازاتاق بیرون نرود وسیما خواهر معصوم‌وبیگناهم چیزی از ماجرا نفهمد. چه تن‌فرسا است تحمل چنین لحظات وچه تن فرساتر است، یادآوری‌این لحظات.

عمه، وقتی گریه وناتوانی ا م را می‌بیند ومی‌بیند که دیگر از دست لیلای درمانده کاری ساخته نیست، ظاهراً نرمتر میشود و باهمان‌لحن همیشگی ونفرت انگیز، خودش را بمن نزدیك میکندودستی به‌شانه ام میزند ومیگوید :

– هرچقدر دلت می‌خواهد گریه کن، اماعقلت راهم بکاربینداز. تو دیگر آن لیلای گذشته نیستی ، لیلایی هستی‌باشخصیت‌دیگر .وباید اندیشه ودید و برداشت خودت را باشخصیت تازه ات یکرنگ‌بسازی.

دهنم‌را باز میکنم‌که چیزی‌بگویم، امانمیتوا نم . تازه چه می توا نم بگویم؟ دختری مثل من چه داردکه بگوید ؟ به چه چیز میتواند متکی باشد؟ ازچه چیز میتواند دفاع‌کند؟ ازشخصیتی که ندارد یا ازعفتی که ازدست داده است ؟ ؟

ناتمام

آقای دیدبان !

برادر عزیز خواستم تانکات چندپیرامون داستان زندگی لیلابنویسم روزنهٔ بسو ی تاریکی ها حقیقتاراهی است که هرچشم عمیق بین میتواند ببیند که چگونه بدبختی دامن سیاه ومردودش‌را بربخشی از جامعهٔ ماهموار ساخته است .

داستان غم انگیز لیلا را مطالعه کرد م. داستان غم انگیز لیلا واقعا قلب هر انسان با احساس رامیخراشد من درحالیکه خودرا در بدبختی این دوشیزهٔ داغدیده سهیم‌میدانم به همه اشخاص هو سباز بخصوص بآن‌بی‌خردان فرومایه‌ایکه‌دختران همچون لیلای معصوم را بدبخت ساخته اند هزار نفر یـن‌میفرستم.

لیلای‌عزیز! درسیستم‌فرتوت‌گذشته‌درده سال‌اخیرجامعهٔ‌مارا باهوسبازان خائنین وعیاشان‌هم آغوش‌میساختند بی‌بند وباری ها ، نابسامانی ها، عوا م فریبی ها، مردم آزاری ها، حق تلفی‌ها در هرگوشه کشور از طرف تعداد محدودخائنین ملی‌زبانه‌میکشید طوریکه زندگی تو نمایانگر آن است .

من در حالیکه به همه مفسدین‌خصوصا آن ددصفتان بی‌خرد چون «جواد» و«محسن خان» استفاده جووعیاش نفرین‌میفرستم بشمااطمینان میدهم که دیگر این ولگردان‌بی‌خردوامثال آنهاکه زندگی شرافت‌مندانه انسان های معصو م را باچنگال‌های‌کثیف خویش لکه دار ساخته وازین گونه تجارت بی‌شرمانهٔ خویش حظمیبرنددیگر درجامعه‌ما جایی ندارند. جای این دونان در گورستان است

لیلا! توباید به هرگونه مشکلات‌تسلیم میشدی وشرافت خویش را در چنگال این نفع جویان آلوده نمیکردی. تو نباید بدون کنجکاوی به گفتار عمه‌ات گوش میدادی و آن‌را تصدیق میکردی. آیا تونمیدانی که‌پیرزنان‌خرا فی با کوتاه بینی‌خودچه اعمال را مرتکب میشوند؟ بازهم بهرصورت ، تونبایدهراسان باشی‌و اززندگی دست بشوئی . درست است که گذشتهٔ تو تلخ ولکه داراست کوشش کن گذشته ها را فراموش کنی به آینده لبخند بزنی‌چه زندگی این نشیب وفراز رادارد اگرچه پشتیبانی از کسیکه بپای‌خویش درلجنزار هوس گا م می‌نهد خطاست ولی در مورد تو نمیتوان‌چنین قضاوت کردزیرا تو بیگناه هستی. تو و خواهرت بخاطر آنکه‌دست بین دیگران‌نشوید. نخواستی خانه را بفروشی تو نمیدانستی که‌اقدا م تو چنین عواقب وخیم بار می‌آورد دیگران‌که باشرافت‌وحیثیت توبازی کرده‌اند سزاوار بازخواست ومحاکمه اند نه تو، زیرا تو مجبوز بودی اینکار را بکنی‌باید به زندگی آینده امیدوار باشی وسعی‌کنی‌رنده بمانی و شرافتمندانه زندگی کنی !

امین الله – الف فارغ التحصیل صنف ۱۲ لیسهٔ پل خمری !

خوانندگان ارجمند «روزنه ای بسوی تاریکیها»!

متأسفم ازاینکه چاپ‌این سلسله‌چند شماره به تعویق افتاد . البته در اینکار عمدی نبود، چندی قبل ناچار ازیك مسافرت ناگهانی شدم وارمغان این مسافرت برای این‌بنده، مریضی‌یی بودکه دوسه هفتهٔ طول کشید وکارتنظیم یادداشتهارامدتی به تاخیر انداخت. ومن ازاین جهت پوزش می‌طلبم، بخصوص ازآ ن عزیز انی که به وسیله تلفون ویابوسیلهٔ نامه ازچاپ نشدن این‌سلسله گله داشتند و میخوا ستند هرچه زودتر این یاد داشتها دنبال‌گردد .

امید من براین است که پس ازاین، نه درچاپ این سلسله وقفه‌ای پیش بیاید ونه دیگر موردی باقی‌بماند برای گلهٔ دوستان .

دسخی انتظار تر جمه

په برلین کی درادیو بین المللی نندارتون

ددوهم ځل د پاره دغه ښار ددغسی نندارتون لپاره کوربه شوی دی

اخیستو نکی او خر څو ونکی یو بل سره مفاهمه کوی

درادیو بین المللی نندار تون په ۱۹۷۳ کال کی چه په برلین کی د دوهم ځل لپاره پرانیستل شو ی ، په حقیقت کی دارو پا خورا لوی نندار تون وچه درادیو تخنیك او همدا رنگه دخپرو نی تفریحی ا ړخ په هکله دایر شوی و.

دنندار تون (۲۵۳) غر فی د(۲٤) هیواد ونو څخه چه په مجمو عی ډول د«۳۷۱» فابریکو او مو سسو څخه یی نمایندگی کوله واقعاً ډیر په زړه پوری ؤ.

له جاپانه تر هانگ کانگه پور ی او دشمالی کوریا څخه نیو لی تر امریکا او کاناډا پوری په همدی ډول له ختیځی اروپا څخه شوروی اتحاد ، رومانیا، هنگری ،او پولنډ بر خه آخیستی وو.

پدی منا سبت دلویدیز بر لین دښار تقریبا شپاړلس زر ه د هوټل بستری خرڅی شوی اوزیات میلمانه راغلی ؤ و.

درادیو پنځوسمه کلیز ه:ـ

په عین زمان کی چه دغه نندار تون جریان درلود (داگست له ۳۱ نه د سپتمبر ته نهمی پوری) په دغه نیټه کی په آلمان کی د رادیو دزیږید نی او منځ ته راتلو پنځو سمه کلیز ه هم نما نځل کیده او دانبه وخت ؤ چه دواړه مفکوری او دواړه هدفو نه په منا سبت وخت کی انعکاس وموند هود «(۱۹۲۳) کال داکتو بر (۲۹) نیټی ماښام کله چه دگړ ی ستنی صفرته رسیده دپو تسدام وا ټ په څلورم نمبر مانی کی د لو مړ ی ځل دپاره په فو کس هو س کی د آلمان درادیو غږ پورته شو چه دا، اتانسس واو ریدل شو چه «داد برلین خپرونه ده،فو کس هو س دڅلور سوه څپو په مخ کی »

گرانو میرمنو او ښاغلو ! سرله اوس نه تاسی زمونږ سره یوځای دتفریحی پرگرامونو اوموزیك په اوریدو شریك یاست دغه ارتباط دبی سیم تیلفون له لاری یارادیو څپو په مرسته ټینگ شوی دی.)

په پیانو کی دتیلو رسولو مشهوره پارچه دکرایزلر له خوا وغږوله شوه

په برلین کی درادیو گانو بین المللی نندار تون دلویدیز الـمان جمهور رئیس هاینمن پخپله دینا سره

چه‌دموزیك دلومړی ډلی لارښوونکی (اوتواوراك) اوفریتخ گولډشمیدوو. دغه خپرونی خپلی ابتدایی مرحلی تیرولی چه‌خو ورځی وروسته‌د لومړی ځل دپاره دخبرونو خپرونه هم‌پکی ځای ومند خواولنی اطلاعاتی برخه په مونشن‌کی دهتلر دقیام‌خبر وچه‌دنومبر په‌نهم تاریخ‌اوکال۱۹۲۳ کی خپور شو .

صرف‌یوکال وروسته درادیویی خپرو نی لپاره ځانگړی ما نی جوړه شوه اوبیا دهمدی‌مقصدلپاره یولوی نندارتون پرانستل شو چه «۲۳۸» ننداری او (۱۱٤۱۰۹) نندار چیان بی درلود .

په «۱۹۲٦» کی دبرلین مرکزی ښار دیولوی رادیو ستیشن خاوند شوی‌و. هغه وخت چه الفرد بروتز پخپل آواز په‌رادیویی خپوکی وویل «توجه، توجه، دابرلین دی» دتاکلی تابلو دتوصیف‌اوتشریح نه‌وروسته داخبرواورول‌شوچه د«گراف‌سپلین» هوایی بیړی دنړی د گرد چاپیر مزل نه وروسته بر لین ته نژدی دستاکن په هوایی ډگر کی ښکته شوی (۱۹۲۷ ع) دا سړی چه په حقیقت کی درادیو لومړی راپورتر (خبریال)و دومره شهرت وموندچه د هیندنبرگ نه وروسته تر ډیرو وختو پوری په خلکوکی محبوبیت اوعمومیت درلود .

په اوسنی نندارتون کی د عامه ارتباط او اطلاعاتی وسایلو به‌خنگ کی چه په تیرو وختوکی جوړ شوی دمیکروفون په خنگ کی ددغسی اشخاصو عکسونه هم لیدل کیږی

دستیرو دتبت اونشرسیم په‌دوکانو نوممکن دی چه ددو ځانگړ و لودسپیکرو نو په وسیله او رید ل کیږی

دغه گل دسته دلود سپیکرو نو څخه جوړه شوی ده

اوهغه آلات هم سړی لیدلی شی چه له یوی خوایی په داخل‌کی دخارجی خپرونو مخه نیوله اوله بلی خوا خلکوته ویل کیده چه باید ددښمن رادیو خپرونی وانه وری چه دلندن بی‌بی‌سی خپرونی دهتلرپه وخت‌کی دغلیم خپرونی اوله فساده ډکی بلل کیدی، ترڅوچه پخپله المان‌کی دشمال لویدیزی خپرونی په نامه دهامبورگ په ښاربل رادیوستیشن جوړ اوپکار ولوید .

په‌آلمان کی درادیو پنځو سمه کلیزه چه ددغسی یو په زړه پوری نندارتون سره سمون خوری‌د۱۹٦۱ کال نندارتون څخه فوق العادگی لری په همدی ډول «۱۹٦۳» کال څکه دآلمان په رادیویی تاریخ کی اهمیت لری چه پدی کا ل کی دتلویژیون‌دوهم‌پروگرام (ځ،د،ایف) پکار لویدلی دی د ۱۹٦۷ کا ل داگست پنځه ویشتم تاریخ څکه مهم دی چه دالمان اوسنی‌صدراعظم هغه وخت چه دباندنیو چاروزیرو، یوه سره ښښنه‌پارچه یی بیان‌کړی‌وه چه درنگه تلویژیون د افتتاح گولو معنی لری په همدی ډول ۱۹۷۱کال تخنیك پدی بریالی شوچه د کور لپاره تلویژ یون یعنی هغه ډول تلویژیون چه د ریکارد په وسیله عکسونه او وینا وی خرگندوی منځته راغی، د متجسس انسان لپاره یی تردی اندازی پوری دسو کالی زمینه مساعده کړه او دغه هلی‌ځلی پسی لاروانه ده .

ډیرو نندار چیانو د عکس ښودونکی ریکارډونو لید نی لپاره دلچسپی ښکاره کوله ، کوم چه دتیلفونکن او انگلیسی ټلدك کمپنی په گډه همکاری منځته راغلی دغه ریکارډونه په‌یوه دقیقه‌کی (۱۵۰۰) ځلی په څپل گرد چاپیر خر ځی (په داسی حال کی چه دعادی گراما فون ریکارډونه په یوه دقیقه

پاتی په ۵۸ مخ کښی

چرا مصری ها خواستند بار دیگر نبرد را با اسرائیل آغاز کنند

قسمت دوم

سر انجام کار بجایی رسید که هلیکوپتر ها برای قوای مذکور نان می رسا ندند وضع وسایل حربی بدتراز افرادبود خلاصه اینکه موضوع پلان جنگی فرا موش همه شده بود.

صبح روز پنجم جون مواضع مصری درصحرای سینا طوری بود که خط اولی دفاعی به طول صد میل ازشمال قسمیه در مرکز تافونتیلا درجنوب کشیده شده بود.

این خط شامل سه فرقه قوای پیاده بود که با تانکهاوقوای توپچی حمایت میشدند بر علاوه دو دسته کوچك قوا در این خطمتمرکز بود وخودنشان میداد که یك خلای بزر گ بین قونتیلا و قسمیه وجود دارد .

قوای جنرال شازلی که بالاخره به استراحت رسید با اسرائیل هادرشمال غرب قونتیلا مواجه شد .

درخط دوم دفاعی که از العریش تا بیرحسته امتداد داشت فرقه نمبر سوم پیاده با یکتعداد تانکها تمرکز یافتند ودر خطسومی فرقه نمبر چار زرهداروقوای پیاده احتیا طی غند یکصدو بیستو پنج بین گیفگفه و گیدی تمرکز داشتند واین چنین معنی میدادکه پلان اولی مو سوم به قاهر کاملا تغییر یافته بود.

وضع درین خطوط دفاعی در هم و برهم بود طوره مثال همین غند یکصدوبیستو پنج قوای احتیاطی پیاده که در خط سوم دفاعی بافرقه چارم زرهدار قرار داشت اصلا وسایل ترانسپور تی در اختیار نداشتند وحتی یك تفنگ عادی و فرستنده های بی سیم به اختیار شان گذاشته نشده بود .

هشتاد فیصد قوای احتیاطی که مستقیما از زندگی عادی ملکی به صحنه جنگ رفته بودند یونیفورم نداشتند .آنها توسطموتر های ملکی به صحرای سینا انتقال داده شدند ودوباره با همان لباس های دراز عربی شان به شهرقاهره باز گشتند .

تصادفا یکی از آنهایکروز باصاحب منصبی مواجه شد دوان دوان بسوی وی رفت وخواهش کرد که اگر برایش تفنگ داده شود که درصورت حمله اسرائیل ازخود دفاع نماید.

درمیان این همه بی سروسا مانی مصری هادر صحرای سینااسرائیل هم پلان تهاجمی رادر برابر مصر طرح نموده بودکه هدف اولی آن از بین بردن قوای مه سر در صحرای سینا بود ودیگر اینکه طبق این پلان می خواستند صحرای سینار ا تا شرق کانال سویز و نیز آبنای تیران را اشغال نمایند . پلان اسرائیل از چندین سال به اینطر ف طرح وروی آن کار شده بود.

عساکر اسرائیلی طور دقیق به وظایف خود مطلع بودند وهمه کاملا مجهز شده بودند.

در این پلانهای مصر واسرائیل در سا حه طرزدید قوماندانها که پلان را تطبیق مینمودند اختلافاتی وجود داشت جنرالهای اسرا ئیلی همه واقع بین و مصمم برای فتح بودند اماکسی که درقوای مصری کنترول عساکر رابدست داشت حکیم عامر بود که درعالم تخیل سیر میکرد و فکر میکرد همینکه پیروزی را آرزو نماید بدست آورده می تواند ولی نتیجه چنان شد که فاجعه بزرگی را برای مصری ها به بار آورد .

نبرد صحرا در خارج پست فر قه نمبر هفت قوای مصری دراطراف رفاه شروع شد در تاریکی قبل از سپیده دم روز پنجم جون ۱۹۶۷ بود که آواز تانکها از دو منطقه اسرائیل نشین ازآنطرف سرحد شنیده شد وهم چرا غهای وسایل حمل و نقل دیده میشد که به طرف شمال وجنوب این مناطق در حرکت بو دند قوماندانهای دو غندی که در جلو قشون مصر قرار داشتند یعنی مصطفی شاهین و کمال حسن ازاین جریان اطلاع دارند امابه علت خرابی وضع مخابره بین این دو غند و مقر قوماندانی فرقه در شیخ زوید این راپور ها از طرف جنرال سلیمان قوماندان فرقه اخذ شده نتوانست از اینرو هیچ اقدا می بعمل نیامد با اینهم قوماندانهای این دوغند به ابتکارخود امر آماده باش کامل را صادر نمودند .

وقتیکه هنوز هم سپیده دم بود وسردی هوای صحرای سینا کاهش نیافته بودحرکات وسیع قوای اسرا ئیلی در آنطرف سر حد جریان داشت مصطفی شاهین عقیده دا شت که بر واحد های قوای اسرائیل آتشباری را آغاز کند . زیرا تصمیم آنها برای انجام عملیات متخاصمانه بطور واضح معلوم میشد اما اسرائیلی هاهنوزهم درآنطرف سرحدقرار داشتند ولی دیری نگذشت که دسته بزرگی از تانکهای اسرائیل از طرف شمال ظاهرشدودر سه ستون حمله راآغاز کردند . جنگ شدیدی بین قوای تانك و توپچی در گرفت درهمان لحظات اول قوای کمال حسن ضربه یی خورد کننده ای را متحمل شد و قوای اسرائیلی خطوط دفاعی آنها را شکستاندند تانك های اسرائیلی و قوای هوایی آنها تعدادی از توپها و تانکها را از بین بردند و متبا قی عقب نشینی کردند و این عقب نشینی درجریان جنگ اثر عمیقی گذاشت زیراآنهابه طرف غرب عقب نشینی میکردند وراه نفوذبرای تانك های اسرائیل بازشده می رفت.

قوای توپچی که در حال عقب نشینی بود حتی وقتی درمقر فرقه در شیخ زوید رسیدتوقف نکرد ودر حالیکه تانکهای اسرا ئیلی آنهارا دنبال میکرد تا العریش به عقب نشینی شان ادامه دادند . خبر های مربوط به رسیدن قوای دشمن تانزدیکی های العریش اثرتکان دهنده یی بر فیلد مارشال عامر گذاشت همه چیز خلاف میل وی می چرخید صرف شش ساعت بعدازآغاز جنگ اسرائیلی هادردروازه العریش مهمترین شهر شبه جزیره سینا رسیده بودند گارد ملی که دفاع العریش به عهده آنها گذاشته بود بجزارسال پیام های درباره جریان نبرد عظیم دیگرچیزی نتوانستند.

قوای توپچی کمال حسن در منطقه رفاه شکست خورد و ا فراد غندوی درحالی که بسیاری شان مجروح بودند در ریگستان سوزان بدون سر پرست پراگنده شدند و آنها ازطرف عساکر اسرائیل به بسیارآسانی محاصره گردیدند .

غند نمبر یازده دگروال شا هین مقاومت بیشتری از خود نشانداد ، ضربه مو ثر از طرف قوای اسرائیل بر افرادوی از طرف جنوب وارد آمد ،درحالیکه قبلا بوی اطمینان داده بودند که نسبت فرش ماین ها ی استراتیژیك حمله ازآن ناحیه برقوای وی ناممکن است اماو کشف کرد ماین های که در سال ۱۹۵۵ گذاشته شده بود درسال ۱۹۵۶ وقتیکه آن ناحیه تحت تصرف اسرائیل در آمد چیده شده بود وآنعده ماین های که از طرف اسرا ئیلی هاپنهان مانده بود درسال های بعد توسطعرب های ساکن آن منطقه بیرون آورده شده و برای شکار ماهی ازآنها کار گرفته اند .

حمله قوای اسرائیل بر افراد دگر وال شاهین از سه جناح صور ت گرفت اولی خطوط دفاعی وی رادرهم ریخت و دیگران از طرف غرب وشمال از عقب خطوط دفاعی قوای وی رامورد حمله قرارداده اند .

این نبرد نبرد شد یدی بود وبسیاری از جوانان مصری قهرمانانه جنگیدند اما نبرد های زمینی و هوایی اسرائیل بحدی قوی بود که بالاخره مقا ومت آنهارادرهم شکست ودگروال شاهین وهمکاران وی آخرین کسانی بودندکه آن موضع راترك گفتند .

دراین وقت قوای اسرائیل به پیشروی خود تا العریش ادامه داد، قوای اسرائیل درشش میلی راه جراردی که به العریش منتهی میشد منتظر حمله ورسیدن قوای تازدم بودند .

یکی از عجیبترین واقعات آنروز تصادفی بود در مورد یکدسته ازقوای کویتی که صرف بمنظور تبلیغ و نشاندادن توامیت بین عربها به العریش روی این تفاهم فرستاده شده بود که در هیچنوع جنگ شرکت نورزد .

مواصلت این قوادر العریش چندین بار باین علت به تا خیر افتاد که باید طی مراسم شانداری از آنها استقبال شود اما یگا نه استقبالی که ازین دسته عساکر کویتی بعمل آمد حمله طیارات اسرائیل بر قرارگاه نظامی شان بود همان دقیقه یی که آنها ازترین خارج شدند برای شان هدایت داده شد از همان راهی که آمده اند بطرف سویز برگردند.

درمرکز قوماندانی جمهوریت عر بی مصر فیلد مارشال عامر با اضطراب در پی یافتن قوایی بود که حمله متقابله را علیه اسرائیل آغاز کند .

بالاخره یکدسته قوا که در جنوب بیر آفانو شمال بیرالحسن متمرکز بود و برای یکسال تمرینات نظا می دیده بودند بخیال عامر میتوانست چنین عملیات را انجام دهد.

اما درجریان تعویض عمومی عساکر مصر بین تاریخ چارده می و پنج جون این قوابه دستجات کوچك تقسیم شده بود وبطرف جنوب سوق داده شده بودند که در صورت حمله اسرا ئیل در شرم الشیخ از آن ناحیه دفاع نماید و به عوض شان قوای دیگر فرستاده نشده بود.

از اینرو عامر مجبورشد توجه خود را به غندیازدهم قوای احتیاطی پیاده معطوف سازد اما بسیاری از افراد این غند هنوز لباس ملکی به تن داشتند وبرای جنگ قطعا آماده نبودند و نیز خواست که ازغند ۱۴۱ قوای تانك برای پلان خود استفاده نماید این غندهدایت یافته بود تاازیمن برگردد وکشتی های حامل آنها بتاریخ سوم جون به سویز برسدو چنین در نظر گرفته شده بود همینکه از کشتی ها پیاده شدند مستقیما به جبهه جنگ بروندو فعالیت های نظامی شانرا بتاریخ هفتم جون شروع نمایند . اما صرف یك سوم این غند تا صبح پنجم جون به سویز رسیده بود و متباقی در بندرحدیده یمن ویا برعرشه کشتی در بحیره احمر بودند.

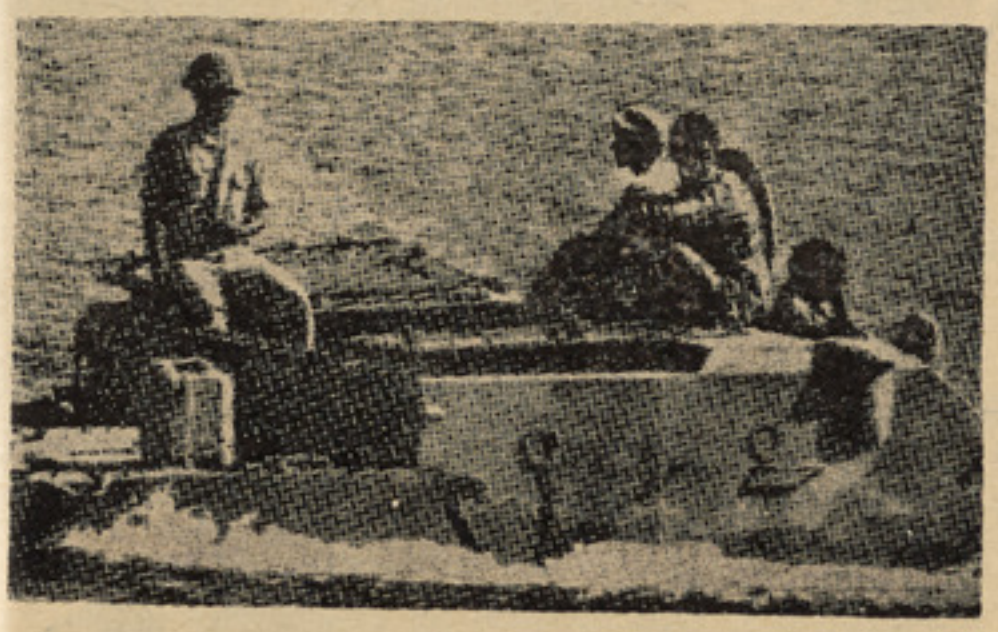

دراین عکس دستهٔ ازسربازان مصری رابایك زرهپوش می بینیدکه درحال عبور ازکانال سویز اند

کوتاه، دلچسب، خواندنی

دانستنیها

دراتحاد شوروی درهردقیقه ۱۸۰ تن‌فولاد ویک ملیون کیلووات ساعت برق تولید میشود ونیز ساختمان ٤ اپارتمان‌نوبپایان میرسد، درین کشورتعداد مهندسان دیپلوم دارکه دراقتصاد ملی کار می کندبیش ازهرکشور دیگر است ، وتعداد آنان بیش ازیك میلون و۸۰۰ هزار نفر است ،ازلحاظ داشتن کتاب وکتابخانه هم‌این‌کشور نسبت به هرکشور دیگری جلو است • فعلابیش از۳٦۸ هزار کتابخانه عمومی وفنی و باموجودی بیش ازدوملیارد و۳۰۰ میلون جلدکتاب ومجله وجود داردکه مردم بطور مجانی ازآنها استفاده می کنند •

انسان ارسطو!

معروف است که ارسطو انسان را برای شاگردانش چنین تعریف کرده بود: «حیوان دوپاکه بال ندارد•»

روزی دیوژن فیلسوف مشهور بال های خروسی رابریده ـ وخروس راآورده بمجلس ارسطو ها کرده گفت: اینك یك شاگرد جدید برای استاد •

الواح سومری

الواح سومری ، کتابی از «مجموعه‌باستانشناسی» است • پیش ازین مجموعه «نقش پارسی براحجارهند» وبعدازآن نیز«الواح گلین بابل» منتشرشده • «مجموعه باستانشناسی» ازکتاب های تشکیل شد •که هرکدام ازآنها حاصل کاردانشمندی است که درراه خواندن هزاران لوحه وپاره لوح‌وسنگ نوشته وآثار باستانی گوناگونی دیگر عمری صرف کرده است •

این مجموعه پرده ازراز تمدن های کهن‌برمیدارد وریشه های فرهنگ بشری وسیر تاریخی آنرا بازمی نماید• باخواندن این‌کتابها درمی یابیم که گذشته انسان، خاصه درمشرق زمین که «گاهواره تمدن» نامیده‌شده است، بیش ازآنچه می پنداشته ایم شگفت آوربوده است •

هیتلر و داکتر معالج وی

درین اواخر کتابی ازطرف یك داکتر آلمانی بنام هانس دیتریش اورس در باره هیتلر نوشته، وبزبان های مختلف بچاپ‌رسیده‌است ، داکتر المانی درین کتابش ادعامی کندکه زمامدار المان درنتیجه خوردن‌دواهای نیروبخش که توسط داکتر معالج‌وی «مورل» تجویز شده بتدریج مسموم وحال‌مزاجی اوبکلی تغیرکرده است بدین جهت بودکه اودرجنگ مرتکب اشتباه شده‌است •

احمق ترین مردم

میگویند لوئی چهاردهم روزی ازمامورش خواست که لستی ازمعروفترین احمقها تهیه کند • شخص مذکور فردای آنروز لستی را که درآن ازدوصد احمق مشهور نام برده شده بود، نزدلوئی آورد• وقتی لوئی به‌آن جدول نگاه کردمتوجه شدکه در شروع‌اسم خودش نوشته شده فریاد زد: احمق ترین مردم توچگونه جرئت‌کردی مرااحمق بدانی؟!

آنشخص خندید وگفت: شما بمردی که خیلی چالاك وحقه بازاست پول زیادی دادید که ازشرق برای شمااشیایی را بیاورد که درفرانسه نایاب است • فکرمی کنم که آنمرد اکنون در یکی ازشهرهای اروپا خوشگذرانی می‌کند وبه ریش شمامیخندد •

لوئی گفت: اگرآن مردآمد واشیای راکه خواسته بودم آوردچه میگویی ؟

آنمردگفت : دعوای ندارم اسم شما را پاك می‌کنم واسم اورا می نویسم !

عکس جالب:

ساعتی که عقربه آن ازچپ بر راست حرکت می کند

دریکی ازمیدانهای بزرگ شهر «توکیو» ساعتی قراردارد که عقربه آن از طرف چپ براست حرکت میکند وبجای اینکه از عدد «یك» شروع کنداز عدد دوازده شروع میکند• وجوداین ساعت سبب شده‌که تاحال در حدود هزارها دالر بجیب دولت ژاپن برود، زیراسیاحان وجهانگردان خارجی هرگاه بخواهند ازین ساعت عکسی بگیرند باید درحدود ده افغانی به متصدی مربوط آن بپردازند• درپائین این ساعت‌جای مخصوصی هست که تاریخ روزرانشان میدهد •

ازسخنان لو ترکینگ

آنچه زندگی یك سیاهپوست رااز زندگی دیگران متمایز می‌کند، رنج است، رنجی چندان کهن وچندان ژرف که باهر دقیقه ای اززندگی اوآمیخته است •

سیاهپوست زیرخنده هایش اشکهایی را نهان می‌کند که هیچ دستی نمیتواند آنها را پاك کند •

بخوانید و بدانید

درکشور شوروی بیش از۱۳ ملیون نفر تحصیلات عالی وتحصیلات متوسط تخصصی راتمام کرده اند • درین کشور سالانه بیش ازیك میلیارد کتاب چاپ میشود• در کشور شوروی ۲۲۱ مدرسه وبیش از ۳٫۳۳ملیون محصل‌وجود دارد وسالانه درحدودنهصد هزار متخصص دارای تحصیلات عالی ویاتحصیلات متوسط فارغ التحصیل میشوند •

همچنان باید دانست که درین‌کشور۳۵۰۰ موسسه ومنبع علمی وزیاده تراز ۳۱۰ هزار کارمند علمی وجود دارد •

ترجمه : رهپو

سه هنر مند در یک ن

آنان اکنون نیم قرن است که باروحیه خستگی ناپذیر دراین راه گامهای بلند برمیدارند.

اودر تاشکند رفت ودر استدیوی مرکزی هنر پذیرفته شد.

سه هنر مند در یك شاهراه هنری

کلمه «ککر ینسکی» نا م واحدی است برای سه کار تون ساز معروف «میخایل کوپر یانف ، پور فـــری کریالف و نیکو لای سکولوف» آنان هر سه پس از انقلاب اکتوبر، در حالیکه هنوز شا گردان کوچك بودند گردهم آمدند و یك شا هراه هنری را برای سفر بسوی قله شا مخ هنر کارتون سازی ، بر گزید ند .

آنان اکنون نیم قرن است کـــه باروحیه خستگی ناپذیر در این راه گامهای بلند بر می دارند . برعلاوه ایجاد کار های هنری دسته جمعی و مشترك ، هرکدام از خود، خصوصیات هنری جدا گا نه ای را که نمایشگر سرشت دگر گونه هنری می باشد، حایز اند .

سالهای کودکی این کار تون سازان

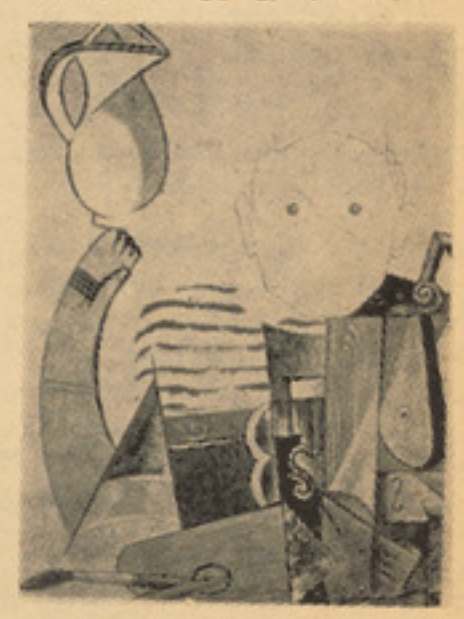

کارتو ن از ککر ینسکی بـــنام «پیکا سو»

آینده ، در بد بختی ناشی از جنگ اول جهانی غو طه ور بود . آنان بـا علاقمندی در سپیده یك عصر جدید گام نهاده با امید بسوی آینده هنری ، دست بدست هم دادند .

مادر میخایل کوپر یانف بیسواد بود ، و پدرش در دکانی زیردست صاحب آن کار می نمود هیچیك از اعضا خانواده که در کنار دریا ی «والگا» در شهر «کازان» زند گـی می نمودند ، توجه به آینـــده او بداشتند با آنهم ، او در مکتب با ابراز شایستگی در رسا می، جایزه نما یشگاه هنری رسا می را که از طرف مکتب ، دایر شده بود ، به خاطر نقاشی رنگ روغنی طبیعت به دست آورد . اولین مکتب هنـری میخایل ، تیاتر محلی بود که در آنجا به صورت اجیر ، تکت مـــی فروخت واین درآغاز سا لهای ۱۹۲۰ بود .

زندگی و خواسته های آن زمان گرسنه و تشنه نو آوری بـود و جوانان ، جایی را می پا لیدند که بتوانند بیا موزند وشکـم را سیـر کنند .

او به تاشکند رفت ودراستدیوی مر کزی هنر پذیرفته شد . پس از یکسال تحصیل ، همراه با دیگـــر جوانان ، او را به اکادمی هنـــر پترو گراد (لینن گراد) فرستا دند در آنو قت حوادث داغ مسکو تمام جوانان را با آنطرف می کشا ند زیرا در آنجا دیگر بویی از رژیـم کهنه استشمام نمی گردید .باوجودیکه اودیرتر در امتحان شرکت نـمود ، توانست تا د ر شعبه هنر گرافیك پذیرفته شود .

پورفری کریالف ، پسر یك کارگر هنرکارتولا، به سن پنج سالگی برسم نمودن شروع کرد . این شهرقدیمی روسیه به داشتن هنر مندانی که سر وکار شان به هنر های دستی بود ،شهرت داشت و خانواده کارگری کریالف به هنر علاقه داشتند .

پدر کلان پرفری یك فلز کارماهر بوده و پدرش با توجه هر چه بیشتر، هنر او را فرا گرفته بود. او از زمانیکه پدرش در فابریکه کار مـی نمـود در کنـار ش متـو جـــه کو چکترین حر کا تش بود.زندگی هنری اش درسال های ۱۹۲۰ آغاز یافت . اودر استد یوی هنری یی که توسط فابریکه ایجاد شده بـود مشغول فرا گیری هنر شده و در کار تزیین و پیرا ستن جاده ها به خاطر نما یانـدن انقلاب جدیـد ، شرکت مینمود . کـار تـون هـا ی جدید می کشید و، آنهایی راکهنه و فرسوده شده بود ، تجدید می نمود او موقع یافت تا در استدیوی هنری نام بنویسد .

در برابر سوالی که : «علت شمول شما به این موسسه هنری چیست؟»

او پاسخ داد که :

«نه به خاطر تمایلات شخصی خودم، بلکه می خواهم تا سطح هنری توده ها را بلند ببرم » .

واین زمانی بود که هزاران دختر و بچه از سراسر کشور ، بـــرا ی شر کت در حفظ نظام نوین ، گرد آمده بودند .

نیکو لای سکولوف قبل ازشمول در استدیوی هنری به هزا ران نوع شغل دست زد که هیچگونه پیوند باکار هنری آینده اش نداشت او در مسکو تولد یافت .در اوقات فراغت

شاهراه هنری

سعی می کرد تا از روی کار های هنر مندان پیشین ، نسخه بردارد. او اولین آموزش حر فه یی اش را در استدیوی هنر ی آماتوردنبال نمود . بعد او درخوا ستی برا ی فراگیری بیشتر هنر به استدیوی نر چاپ گرافیك تقدیم نموده واز جمله دو صدنفرشرکت کننده ،چهل نفر آن پذیرفته شده و او نیزقبول گردید .

در حدود نودو هفت فیصدشرکت کنند گان از طبقه پایین بوده و استا دان قدیمی به آنان که لباس ژنده و مند رس داشتند ، به‌نظر حقارت مینگریستند ، اینان که به نسل کهنه تعلق داشتند ، جوانانرا با ریشخند و استهزا پزیرا میشدند ولی نسل جوان بزودی درهمه ساحه های هنر گرافیك چاپ ، ابرازلیاقت نموده و حتی در اوقات فرا غت ، پوستر های جدید رسم می نمودند.

در مسیر زمان زندگی شا گردان شکل بهتر یافت . کشور از ویرانه های خرابی بر آمد مجله ها نشر شد ، فروش برای تصا ویر زیاد شد وزندگی در مکتب‌هنری پر هیجان بود .

تصویر کتاب «مادر» اثر گورکی

در روز های که برای تجلیل انقلاب اختصا ص‌یافته بود،شاگردان تحت پرچم و پوستر خود شان که در آنها شعار های رزمنده نقشی شده بود ، می‌گذشتند . در با لای پوستر های جشن ماسك ها ی افتضاح وزراء وجنرا لها ی‌تزا ری دیده میشد هر سه کار تو نیست در کار ایجاد این ، پدیده ها ی هنری ، دست داشتند .

دوستی بین این سه هنر مند از همان مکتب هنری آغاز یافته و در مسیر سالها رشد یا فت . آنان می گویند :

«ما آنروزها را با سرور ،خوشی و افتخار یاد می کنیم .

ما پس از درس شب در اتاق کوچکی گرد هم می آمدیم و برای اخبار های دیواری ، کار تونهای بزرگ و رنگه میکشیدیم .»

در همان مو قع کوپر یانف و کریالف ریزکار ها ی مشترك هنری شان کلمه (کرکی) مینو شتند و نیکولای سکو لف زیر کار تون های اخباری اش کلمه «نیکز»میگذاشت.

بالاخره درسال ۱۹۲٤ کلمه «ککرینسکی»که مجمو عه نام هرسه را در برداشت ، زیر پوستر ها ظاهر گردید . در ظرف یکسال دیگر آنان شهر تی در عالم مطبو عا ت بدست آوردند .

در اواسط سالهای ۱۹۲۰ کارتون های ککرینسکی کم‌کم در مجله ها شروع به نشر یافت . طنز آنان به شدت با کهنه نبرد میکرد ، و هر چیزیکه در راه ساختمان نظا م نو ظاهر میشد ، باشدت می کوبید

ککرنیسکی جوان ، باوجو دیکه هنوز شاگرد بود ند ، در قطار بهترین کارتون سازان شوروی در آمده وآنان ، به تحصیل نر فتند زیرا آنها شیوه روشن، جدا گا نه و خلاق داشتند .

آنان درونمایه های نبض تند زندگی‌نو را در آثار شان رسم می کردند . آنزمان وقتی بود که تارو پود نظام نوین کشور ، تنیده میشد شهر ها دو باره سا خته میشد.آنان سلسله ای را بنام «مسکو کهنه» نشر نمودند و در آن آینده نوسازی شهر را نمایش داده و کهنگی آنرا به ریشخند گرفته کارتون های ککرینسکی (در پراودا) توجه همگان را بطرف خود کشاند.

در پایان سال ۱۹۲۸ ولادیمیرمایا- کوفسکی شاعر انقلابی بیان داشت که او برای ایجادکمدی اش از مایه های کارتونی ککرینسکی کارگرفته است. آنان از این‌امر بخود بالیدند و این امر طبیعی، برای هنر مندان است این کمدی درین حاشیه حوادث سیر نمیکرد ، بلکه در کنه مسا یل سیا سی و اجتماعی نفوذ می نمود

در همان مو قع ، این مثلث هنری پارا از چار چوب تر سیم کار تو ن برای روزنامه ومجله ها فرا تر گزارده و دست‌به نشر کتاب‌مصوری زدند . آنان شاهکار های‌هنر مندان معروف چون : دوازده چوکی پتروف زندگی کلیم سامگین‌گورکی، ارواح مرده گوگول‌به صورت کارتون‌ترسیم کردند. به هیچ رشته یی از هنر های زیبا نبودکه این مثلث هنری ابراز لیاقت نمی نمودند آنان در هنر گرافیك نقاشی ، مجسمه سازی و وغیره دست باز داشتند .

بتاریخ ۲۲ جون ۱۹٤۱ نیر وی مسلح فاشیست آلمان، بر شوروی حمله کرد .

بتاریخ ۲٤ جون ، اولین پوستر ککرینسکی در جاده های مسکو ظاهر شد . نسل جنگ این پوستر هارا بخوبی بیاد دارند و می دانند که آنان چگونه بمردم شوروی‌اعتماد وباور کامل داشته و شکست‌دشمن را پیشبین بودند. در همان پوستر های جنگی‌اولیه ، ککرینسکی‌سعی نمودند تا هنر طنز علیه دشمن و نمایش قهرمانی مردم‌رابهم بیامیزند خانواده های ککرینسکی از مسکو منتقل گردیدند. در این‌جاکا رطاقت فرسای شان ، آغاز یا فت . آنان کار تونهای مجله ها و اخبار ، پو ستر ورقه های تبلیغاتی و حتی کاغذ هایی که روی غذا ها برا ی عساکر چسپانده میشد ، کار می کردند .

بقیه در صفحه ۵۷

کارتونهای سیا سی ککرنیسکی بطرف راست «چوکی خالی» و چپ یك پو سته ضد جنگ

هنرمندان هند در افغانستان

میر من کاول سید هو

عزیز (اورمر)

رقص کتک از معابد شروع، بدربار مغلان هند نفوذ و بالاخره رقص مردم هند شده است

هفتهٔ قبل مردم کابل کانسرتی را دیدند که به هنرنمایی هنرمندان هندی برگزار گردیده بود .

این کانسرت هشت نفری در دو مرحله اجرا میشدکه اولی آنرادستهٔ سه نفری هنرمندان شهر دهلی که عبارت ازمیرمن (کانول سیدهو)غزل سرایی مشهور وو یتو د کما ر طبله نواز و امیر علیخان ارمونیه نواز تشکیل میداد .

در دستهٔ دومی که متشکل از پنج نفر هنر مندان مشهور هندوستان از شهر های الا آباد و بمبئی بود عبارت بودندازمیرمن (کمودی لکیا) رقا صهٔ کتک بنا غلی ایتود سیای خوانندهٔ غزل وراگ های کلاسیك چمن لال خان ستارنواز واقبال‌احمد خان سارنگ نواز، ابتدا سرصحبت را بادستهٔ سه نفری هنرمندان‌شهر دهلی آغاز کردیم. از آنها خواستم که راجع به خود وگروپ هنری خویش صحبت کنند ، میر من (کانول سیدهو) که سمت ریا ست این هیئت را بعهده دا شت چنین به‌سخن آغاز کرد: این گروپ هنری که درجملهٔ هنرمندان آزاد هند به شمار میروند به کدام‌دستهٔ رسمی از هنر مندان تعلق ندا شته تنها بارادیو و تلویزیون دهلی همکاری داشته وگاهگاهی‌ازین طریق‌خدمات هنری را انجام میدهند وی گفت خودم که‌اصلا یك غزل سرا هستم (تومری) که یکی‌ازمقام های‌باارزش موسیقی است نیز از رشتهٔ های بخصوص مسلکم را تشکیل میدهد من‌که نزد بیگم اختر استادامیرخان واستاد منورعلی‌خان‌درس خوانده‌ام نه تنها در داخل هندو ستان هواخواهانی دارم بلکه درکشورهای خارجی نیز بخوبی مورد استقبال قرار گرفته و شنوندگانی را بخود جلب نموده ام .

این هیئت که گاهگاهی در کنفرانس های هنری خارج از هند نیز اشتراك مینماید مسافرت های خیلی طویل‌را نیز اجرا نموده اند مثلا چندی قبل به اضلاع متحده واکثر ممالك اروپایی و آسیائی

ژوندون

هنر مندان هندی در حالیکه استاد سر آهنگ در مجلس شان حاضر است با خبر نگار ژوندون در حال مصاحبه دیده میشوند

هنر مند هند در حال اجرای رقص کتك در ستیژ کابل نندا ری

مسافرتی نمودیم که در هرکدام از کشور های متذکره مورد استقبا ل نیك هنر دوستان قرار گرفته وبا خاطرات بس ارزنده به کشورخود مراجعت نمودیم .

از میـــر من (کانـول سید هو) پر سیدم که آنا با هنر مند ان‌افغانی نیز آشنائی دارید یاخیر ؟

بدون تامل وبا جد یت گفت: که استاد سرآهنگ را هیچ هنرمنـد هندی نخواهد بودکه نشناسد زرا او واقعا درفن و درسبـك خویش استاد است استا دیست بس گرامی وارزنده .

گفتم ازاستادان وهنرمندان دیگر افغانی چه کسی را میشنـاسید . گفتند ممکن است ا ستا دان زیادی درکشور شما باشند ولی با شهرت استاد سرآهنگ کسی‌رانمی‌شناسیم تنها باآواز نباغلی ناشناس خیلی به علاقمندی گوش میدهیم او هم‌یك هنرمند درخور ستایش است .

ازین دسته سه‌نفری پرسیدم که بانفوذ موسیقی غرب شما خطری را برای مو سیقی هندی‌میبینیدیااینکه اصالت هنرهند باآنهم باقی خوا هد ماند؟ خانم (کانول سیدهو) بعد از بـفکر فر و ر فتن چنین جواب داد. با بوجود آمـدن این همه وسایـل ارتباطی ناگزیر باید نفوذ هنرشرق رابرغرب واز غرب را برشرق قبول نما ئیـم مخصو صا سیل جـو ا ن کشور میکوشند پدیده های جدیـد را قبول کنند ولی این همه نفـوذ واین‌همه غرب گرایی موسیقی اصیل هند را نمی تواند از بین ببرد زیرا این موسیقی از سرزمین هند منشا گرفته ویك پیوند ناگسستنی‌بامردم هند دارد ازینرو گفته میتوانیم که تا مرد م هنداست موسیقی اصیلش هم است میخـواستم بیشتر سوال کنم و چیز ها ی از ز با ن ا یـــن دستهٔ هنری تقدیم دارم ولی چـون وقت کم بود وآنها برای پروگـرام شبانه خویش آماد گـی میگرفتنـد به این اساس روی سخن را بطرف رئیس هیئت پنج نـفر ی نباغلـی (ایتو دیسای) از شهر الا آباد کرده پرسیدم که دربین هیئت پنج نفری شما خانمی هم است‌که رقص کتك را اجرا می‌کنند لطفا درمورد خود وهنرش کمی صحبت نمائیـد کـه چنین تشر یـــح کر د : میـر من (کمودنی لکیا)رقاصه مشهور رقص کتك که شاگرد دبستان ر قص‌کتك درشهر احمد آباد میباشد یـکی از پرآوازه ترین هنرمند درهندوستان است .

رقص کتك که مربو ط به شما ل هند است ابتدا ازمعابد سرچشمه گرفته کـه معناش عبارت است از گوینده داستان توسط حرکات کـه بعد از مرور زمان بدربار پادشاهان محلی را ه یا فته آداب و معا شرت دربار ها را بخود گر فته وامروز از رقص های بسیار مشهور مردم هند گـر د یده و ا ز جملهٔ ر قص های درجه یك هندی بشمار میرود .

پرسیدم که آیا این رقص درفلم های هندی نیز دیده میشود یاخیر واگر میشود درکدام یك از فلم ها بوده مخصوصا از هنرپیشگان هند کدام یك بهتر میتواند این رقص‌را اجرا کند؟

گفتند که ازهنر پیشگان‌فلم های هند تنـها آشاپارك میتواند ایـن رقص را اجراء نماید ولی نه‌بسویه ایکه بتوان کاملا تائیدش کرد واما دیگر هنرمندان کمتـر بااین رقص بلدیت دارند البته هـما مـ الـنـی ومخصوصا ویجنتی مالاهم بارقص های کلاسیك آشنائی‌ومهارت خوب دارند ولی بـا رقص کتـك کمتـر آشنائی دارند از فلم هائیکه اکثرا رقص کتك دران دیده میشودمیتوان ازفلم‌پاکیزه یادآور شد که‌همه رقص هایش ازهمین نـوع است گرچـه درفلم همه اش را میناکماری اجراء مـی‌نمود ولـی دراصل چنـین ... زیرا یکتن از هـنر مندان بسیـار مشهور هـند کـه در همین رقص سرآمد همه است رقص را اجـراء کرده ومیناکماری ظاهراً حرکاتی‌را تمثیل وبه تماشاچی عرضه میکرد.

بازهم سوال خویش را پیرامون رقص کتك آغاز کرده وگفتم که آیا بابالت ویاکدام نوع ازرقص هـای اروپایی میتوان آنرا شباهـت داد یاخیر گفتند ازنظر حرکـات دست یك ارتباط میان بالت اروپائیان‌واین

بقیه در صفحه ۵۷

نباغلی ایتو دیسای

وینود کمار طبله نواز چیره د ست هند

علی اصغر بشیر

نجوم و احکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

سخنی چند درباره تقویم و تاریخ

همهٔ کسانی که اهل مطالعه هستند وبا آثار دل‌انگیز شعرا و نویسندگان پیشین آشنایی دارند، بدون شك اشعاری از این قبیل .

بر آسمان مکرمت از روشنا زعلم
چون مشتری به‌نورخرد سعداکبرم
«انوری»

بگیر طرهٔ مه طلعتی وقصه مخوان
که‌سعد ونحس‌زتاثیر زهره‌وزحل است .
«حافظ»

چشم بزغاله بر آن خوشه کـه خرمن کرده شب
داس کژ دندان‌زراه کـهکشـان انگیخته
«خاقانی»

بسوده دست جلال تو دامـن عیوق
سپرده پای‌کمال تـو ذروه اعـلـی
«سید حسن غزنوی»

گفتم که خواجه کی به سر حجله میرود
گفت :آن‌زمان که مشتری ومه قران کنند
«حافظ»

چون سه سنگ دیگپا به هقعه‌بر جوزا کنار
چون‌شرار دیگپا یه پیش او خیل پـرن
«منوچهری»

دگر گفت کز گردش آسمان — پژوهند ه‌مردم شود بد گـمان
زچارم همی بنگرد آفـتاب — به‌جنگ بزرگانش آمدشتاب
زبهرام وزهره است مارا گزند — نشاید گذشتن ز چرخ بلنـد
همان تیروکیوان‌برابرشده‌است — عطارد به‌برج‌دوپیکر شده‌است
«فردوسی»

یا جمله ها وعباراتی ازین دست :

«زهره زهرا بمطالعهٔ آن مجلس‌بانوا بر سقف گنبد خضر انظاره گر گشته وماه ومشتری در غیرت‌پری وشان‌آفتاب پیکران سوکوار در میان خاکستر نشسته » «تاریخ جهانگشای جوینی»

از مرو برفتم بشغل دیوانی وبه‌پنج دیه مروالرود فرود آمدم که‌در آن روز قران راس ومشتری بود . «سفر نامه ناصر خسرو »

«.... چون بوریحان بخانه رفت وافاضل به تهنیت اوآمدند حدیث فالگوی با ایشان بگفت عجب‌داشتند ،کس فرستادند وفالگوی را بخواندند ،سخت‌لایعلم بود ،هیچ‌چیز نمیدانست ،بوریحان گفت : طالع مولود داری ؟گفت :دارم‌طالع‌مولود بیاورد وبوریحان بنگریست سهم الغیب بر حاق درجهٔ‌طالعش‌افتاده بود تا هر چه میگفت اگر چه بر عمیا همی گفت «بصواب نزدیك بود» .

«چار مقاله نظامی عروضی»

«حکایتست که بوعلی سینا روزی در بازار نشسته بود ،روستایی بگذشت برهٔ بهایی بردوش گرفته‌بود، بوعلی پرسید که‌بره بچند ؟ روستایی گفت بدینا ری بوعلی گفت :بره اینجا بگذار وساعتی‌دیگر بازای تابها بدهم ،روستایی او را می شناخت گفت که تو حکیم‌عالمی چرا باید که اینقدر ندانی که بره‌درمقابلهٔ ترازوباشد تابها برنسنجی بره بخانه نبری بوعلی‌را از آن‌آن عجب آمد واورا اضعاف بهای‌بره بداد .

اکنون در کمال لطافت این سخن باید نگریست حالی‌خاطرمردم ببره رود که جانورست وبتر ازو که‌بدوزر بسنجند مراد روستایی خود برج حمل ومیزان بود چه این هردوبرابریکدیگر اندو نادر ه‌گفته است از جنس علم حکما ولایق بحال بوعلی «حدایق‌السحر رشید وطواط»

وامثال اینها را دیده وخوانده‌اندوبسیار اتفاق افتاده است‌که برای فهم معنی ومفهوم اصطلاحاتی از نوع :سعد اکبر ،تاثیر زهره وزحل بزغاله خوشه ، داس کژدندان ، کهکشان ،عیوق ،قران مشتری وماه هقعه جوزا کنار خیل پرن ،گردش آسمان ،نگریستن آفتاب از چهارم گزند بهرام وزهره ،برابر شدن تیرو کیوان ،رفتن عطارد به برج‌دو پیکر، نظاره‌گری‌زهره‌زهرا،سوکواری‌ماه ومشتری ،قران راس ومشتری طالع مولود ،سهم‌الغیب ، حاق درجه طالع ،مقابله برهٔ وترازو یا حمل‌و میزان وجز اینها از اصطلاحات و تعبیراتی که در لابلای متون اشعار وکتب قدیم فراوان دیده میشود به یاری جستن از اهل اطلاع ومطالعهٔ فرهنگها ولغت نامه ها احتیاج پیدا کرده اند .

وای بساکه ساعتها از وقت خویش را بجستجوی اطلاعاتی درین باب صرف‌کرده وبه زحمت بسیار راهی به دیهی برده اند .

این تعبیرات واصطلاحات ، که سراسر دفاتر ادب پیشین ماازامثال آنها انباشته شده است ،هر کدام نماینده معنی ومفهومی است که در یافت کامل آن وابسته بـه تحصیل علم نجوم وفهم اجمالی آن منوط به پرسش واستفسار از اهل اصطلاح یا مطالعهٔ لغت نامه های علمی است .

ایام هفته	حمل شمسی	صفر قمری	ماریح شمسی	الیکتری الیوری	سال ۴۷ ط مارل — سال تو فرخنده و میمون باد							ساعات روز	ساعات شب
					شمسی	اسد	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله		
۱	۱	۳	۱	۴	۴۴	۵	۱۰	۱۷	۲۰	۱۵	۱۰	۴ س	۴ س
۲	۲	۴	۲	۵	۴۵	۶	۱۱	۱۸	۲۱	۱۶	۱۱	۰ س	۱۴
۳	۳	۵	۳	۶	۴۶	۷	۱۲	۱۹	۲۲	۱۷	۱۲	۲ س	۱۰
۴	۴	۶	۴	۷	۴۷	۸	۱۳	۲۰	۲۳	۱۸	۱۳	۴ س	۸
۵	۵	۷	۵	۸	۴۸	۹	۱۴	۲۱	۲۴	۱۹	۱۴	۶ س	۶

نمونه ای از تقویم ر قمی

بنابر این می توان گفت که علم نجوم ،علمی است لازمهٔ فهم ادبیات وکسی که میخوا هد واقعا برلطایف وظرایف نکات ادبی آگـــاه شود و منظور حقیقی سخنو ران‌ونویسندگان سلف را در یا بد کم از کم بـــا اصطلا حات ومقد مات ستاره شناسی آشنا شود وبهمین سبب است که در تاریخ پر افتخار ادبیات گذ شته سر زمین خویش بنام هر شا عـــر بزرگ‌یا نویسنده توانا بر میخوریم می بینیم که از علم نجوم ومتفرعات آن آگاهی داشته است واین معنـــی یا ازطرف‌خود وی‌تصریح شده است یا از بکار بردن صحیح ومناســـب اصطلا حات وتعبیرات این علم در ضمن اشعاربا نوشته های‌اواستنباط میشود. اما این نکته هم در خوریاد آوری است که دانش ستاره شناسی که شاید کهنسال ترین دانشی‌باشد که بشر بدان دست یافته وبرا ی آن اصول وقواعدی‌وضع کرده است بمرور زمان‌آمیخته به‌یك‌سلسله‌اوهام وخرا فات شـــده واز تـــر کیـــب آن چیزی بنام «علم احکام نجو م » بوجود آمده است که در بـــاره آ ن بیش از هزار جلد کتاب بزبا نها ی مختلف در زمانهای مختلف تا لیف وتصنیف شده‌است واکثردانشمندان وادبا وشعرایی که آثار آنان زینت بخش کتابخانه های جها نست ودر فضل تقدم وتقدم فضل ایشان جای هیچگونه تردید نیست ،کم وبیش معتقد به احکام نجوم یا لااقل متاثر از آن بوده اند وباید صاد قانـــه اعتراف کرد که قسمت اعظم‌ادبیات پر مایه ما از همین احکام نجوم بار ور گردیده است واین خود شد ت احتیاج دلبستگان ادبیات را بـــه دانستن قواعد نجوم واصطلا حات احکام نجوم بیشتر واضح میسا زد.

این هم نا گفته نماند که خرا فات ناشی از احکام نجوم تنها در میان بعضی از دانشمندان ومشا هیر ما رواج نیافته بوده بلکه در گر وهی از دانشو ران ومعاریف اروپا نیـــز موثر افتاده بوده است چنا نکـــه ریاضی دان نا مدار قرن شا نزد هم میلادی ژروم‌کاردان‌ایتالیایی(۱۵۰۱ـ ۱۵۶۷) که ۱۰۸کتاب ورساله‌درباره مسائل متنوع نوشته بود وتقر یبا تمام علوم متداول زمان خـــود را تحصیل کرده ،بود ودر طب دارا ی درجهٔ دکتوری ودر ریا ضیات عالیه بنیانگذار قواعد مهمی‌ما نند بکا ر بردن اعداد سو فیستیك برای حـــل معادلات درجهٔ دوم وسوم بـــود و توانست با نمایش عدد مو هـــوم «جذر منفی یك» ثابت کند که تمام معادلات درجهٔ دوم دارای دو جواب وتمام معا دلات درجه سوم دارای‌سه جواب میباشند وهم نظرات قا بـــل ملاحظه ای در باره مقاطع مخرو طی، منحنی پیچی ، خطوط مجانب وغیره دارد بشهادت تاریخ ریا ضیات او خود را از گر سنگی هلاك کرد. تا پیش بینی های نجومی که خودش از روی حرکت ستار گان برای روز مرگ خود ،ابراز کرده‌بود ،واقعیت پیدا کند وهمچنان شاعرو نویسنده بزرگ فرانسه‌در قرن نوز دهـــم ویکتور هوگو (۱۸۰۲ـ۱۸۸۵)مولف اثر بی مانند بینوایان معتقد بود که سیاره زحل نحس است ودر سـر نوشت انسانی تاثیر دارد تا اینکه دانشمند معروف کا میل فلا ماریون (۱۸۴۲ ـ ۱۹۲۵)بزحمت توا نست او را ازین عقیده باز دارد وتو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل .

آنچه در سطور پیشین نوشته‌آمد مقدمه ایست برای مطا لبی که از ین پس خواهد آمد وآن عبار تست از نکاتی در معرفت تقویم وشیوه های تنظیم آن‌وطرز استفاده‌از آن ورابطهٔ تقویم با تاریخ ، اطلاعاتی در با ره روشنان فلکی وتصور ات واندیشه های دانشمند ان گذشته ومعا صر در باره حجم ومدار وحرکت ودیگر مختصات آنها، بعضی‌ازفور مولها و

بقیه در صفحه ۵۷

آسمان بصورتی که در شبها ی‌برج میزان بین ساعات ۹تـا ۱۱در کابل دیده میشود

بدتر از مرگ

نویسنده : جیمز مونرو — ترجمهٔ : دکتور شهسوار

از اینجا با ماهمراه شوید

کریج عضوباز نشسته ای سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های‌متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراکی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان‌ناکسوس میلیونر یونانی وهمشرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد،محافظت کند .

فصل ششم

آنشب کریج با الیاس خاله زاده سرافینو صحبت کرد الیاس مرد کوتاه قامت ، نیرومند و چاغ ، تا حدی شبیه ستاورد بود. وقتی به‌خواستهای‌کریج از اول تاآخر گوش داد، همه رابدون چون وچرا قبول کرد بعد افزود :

– ستاورد هم باما خواهد آمد هرچه‌باشد او هم مثل تو دعوای خون دارد.

کریج گفت :

–طبیعی است ازهمین جهت نخواستم‌موضوع را با او مطرح کنم .

ستاورد هرچه با شد یك دوکتور است مانمی خواهیم در خطراتی که پیش‌روداریم، اشتراك کند .

الیاس یك لحظه فکر کرد و بعد قناعت بخود، گفت :

– باشد اینطور بهتر است ،هرچه باشد بزرگ ورهبر ما تو هستی .

کریج تبسم کنان از او تشکر کرد در عین حال حیران مانده بود که این مرد با ظاهری اینقدر آرام چگونه در باطن مثل بشکهٔ باروت حالت انفجار را نهفته است وقتی به اوگفت چه‌بایدبکند در نخست‌الیاس مقاومت نشان داد البته پیشنهاد کریج ما فوق توان یا ماورای عادت الیاس نبودو همین علت بود که دست از سر سختی بر داشت و در آخر آنرا قبول کرد بعلاوه هر موقع که کریج بحث جنگ وجدل را طرح میکرد ، جوانان آندراکی به منطق او گردن می نهادند و ایمانی کور کورانه به او داشتند .

الیاس و پسرش کریج را تا نزدیکهای جزیره مینوس بردند

این مسافه را کریج در حالتی طی‌کرد که درگوشه در عرشه قایق دراز کشیده‌بود وبه شرشر لایتناهی امواج دریا گوش‌میداد تمام آرزویش در ین خلاصه میشد که‌دایتون بلیز آنمرد غول‌پیکروسیه دلی‌که پدرخوانده اش را به آنروز بدافگنده بود ، جزیره‌را ترك نکرده باشد . این آرزو را همینکه به

مینوس رسید وبانگا هش در میان تاریکی ، سواحل جزیره ، شاتوی بزرگ ودر ختانی کاج را جستجو نمود ، در خوداحساس‌کرد. کریج البسهٔ خودش راکه بیرون‌آورده بود. در یك خریطهٔ بزرگ پلاستیکی جابجا کرد وبعد در تاریکی خودرا به آب افگنده بـا

لباس شنای تیره رنگش آرام آرام بسوی جزیره پیش رفت و اندکی بعد در ساحل بود. از میان خریطه پلاستیکی دستمال سپیدی را بیرون آورد . خود را کامل‌خشك کرد .

لباسها یش را پوشید وکارد بزرگ بوئر آلمانی را نیز باخود برداشت و بسوی‌تاریکی های جزیره گامزن شد . در دست او یك چراغ برق دستی خاصه رهزنان شبانه‌جلب توجه میکرد . با دقت و احتیا طی که خاصهٔاو بود سیم اعلا م‌خطر را جستجوکرد ویافت . او این را حدس زده بود که دارو دستهٔ دایتون چنین حلقه امنیتی رادرسواحل جزیره حتما کار گذاشته اند . از روی آن پرید وبه پیش ر وی در ساحل خاموش آغاز کرد . بی‌اندازه دقت می نمود. وقتی به ارتفاع‌آ خر ساحل رسید ، لحظه توقف نمود . دور وپیش خود را باز دید کرده دومین سیم اعلام خطر را یافت وازان نیز براحتی عبور کرد .

اکنون در برابرش تاریکی شب ودیوار های مرتفع و تیره رنگ شاتوی دایتون‌قرار داشت . به گردا گرد قصر نگاه کرد نه‌سگی دیده میشدو نه محافظی . از روی سبزه‌های وحشی وبیصدا گذشته وپای‌دیوار رسید.در بزرگ قصر نیمه با زبود و روشنی باریکی ازان به بیرون نشر میشد کریج در نگاه‌اول محافظی رادر کنار در تشخیص داد که پشت خود ا بدیوار تکیه داده و خرخرش از خواب عمیق او حکایت میکرد .

کریج با بسیار احتیاط از خلای‌درگذشت و باپهلوی دستش ضربت شدیدی روی‌گردن محافظ وارد کرد . صدای خرخر محافظ قطع شد وفرو افتاد.

کریج از بازو های او گرفته راستش‌کرد ودوباره به پهلوی در تکیه اش داد وتفنگش را نیز پهلوی اونهاد. وضع محافظ خیلی بیك سیامست شبیه بود . کریج جیبهای اورا تلاشی کرد ویك بوتل نیمه‌مشروب‌ازآن بیرون آورد که ی‌ازآن روی لباسهای دربان ریخت و بقیه را هم‌پهلوی او گذاشت .با سرعت دقیقی حیاط قصر را عبور کرد.درب دخول کشاده بود و کریج مثل گر به یی چالاك خود را بدهلیز افگند .

این دهلیز یك بنای بزرگ و سه‌طبقه بود و در هریك از طبقات آن اتاقهای متعدد وجود داشت . کریج جستجوی خودرا در طبقه سوم آغاز کرد ، معلوم میشد این‌طبقه مخصوص رهایش دایتون بلیز باشد .

کریج نخست بیك اتاق خواب بزرگ‌داخل شد . یك‌تخت خواب وسیع دو نفری از آبنوس دران دیده میشد . اتاق تبدیل‌لباس پر از پیراهنها ودیگرلوازم ضروری بنظر میرسید که رویهمرفته همه پر از بها ترین اجناس تهیه شده بود وکریج مجموع آنرا در یك نظر درحدود شصت هزار لیره تخمین زد. میز آرایش راکه‌درین اتاق‌قرار داشت‌به دقت جستجو کرد چیزی نیافت . نگاهی به الماریها افگند در آنجا هم چیزی‌فوق‌العاده نیافت‌فقط درمیان‌یك خریطه بزرگ پلاستیك مقداری کاغذ تحریر جلا دار ساخت یونان نظر او را جلب‌کرد که آنهم بدرد اونمیخورد ولی تماشای لوازم ثقیل سپورت وجودو که معلو م‌میشد مرد خیلی نیرومندی از آنها استفاده میکرد ، تکانش داد .

در طبقهٔ دوم اتاقها خیلی از روی ذوق مبله شده بود. اتاقهایی که از صفایی برق میزد وبوی عطر زن از لای پرده ها ومبلها شامه را نوازش میداد، دراتاق نان میزی که دردو رآن ۸ چوکی قرار داشت گذاشته شده بود ولی معلوم میشد تنها دونفر روی آن غذا خورده اند یك میزبریج نیز درآنجا دیده میشد .برهای یکطرف از بازی کنندگان کاملا کشوده بود وقتی داخل اتاق دیگر شد آنجا نظرش به بزر گترین الماری لباس که درعمر خود دیده بود ،افتاد کریج با خود گفت طبعا دخترك ازان روزی که باوی در کشتی آشنا شد و یك بلوز و پطلون‌سیاه دربر داشت ، باید خیلی‌پیشرفت کرده باشد واین پیشرفت مظهر سعی خستگی ناپذیر دایتون بلیز بود که می خواست از نظر آداب معا شرت، لباس پوشیدن و بازیهای مودرن اروپایی ، از سلینا یك پرنس عالیقدر بوجود بیاورد.

در طبقه همسطح بازمین ، کریج به دو نفری برخورد که در قایق صلح باآنان مواجه شده بودوآنهابودند که سلینا راباخودبردند واورا بضرب قنداق تفنگ به آنروز سیاه افگندند . هردو در اتاقهای جداگانه درخواب بودند . اتاق نیمه مفروش اولی با تصاویر عریان دختران سینمایی تزئین شده بودمردك روبفرش خوابیده صدای خر زدن او بگوش میرسید . کریج از دیدن او به‌یادشترهای بیابان نورد افتاد

آنگاه به پشت گردن او با پهلوی‌دستش زد تا بیهوش شود همچنان که محافظ در بزرگ را زده بود. خرخر قطع شد وحریف به دنیای‌تاریکیها عزیمت کرد سپس‌کریج اتاق را جستجو کرد .

دراینجا یك تپانچهٔ اتوماتیك - یك‌کارد، مقداری گلوله و تعدادی هم عکس بدست آورد درین عکسها نیزتن های عر یانی دیده میشد که‌به‌شکل الفابت چان داده شده و تشکل‌کرد بود . اکثر آن‌چاپ‌پایتخت‌یکی از ممالك شرقمیانه بود . کریج یکبار دیگر نظری به جای خواب حریف افگنده بعداز جمع آوری سلاح ها به اتاق دیگر گذشت.

این‌اتا ق روشنایی کمی داشت‌اما نمود ظاهری آن بهتر بود .

تزئینات آنرا بیشتر اشیای عتیقهٔ تیره رنگ تکمیل میکرد وروی دیوار هاهم فقط یك تصویر آویخته بنظر میرسید .

– ناگهان عطر تند بو شامهٔ کریج‌راپر کرد کریج یك نگاه سرسری به مردخوابیده افگند و بعد به جستجوی اتاق پر دا خت تمام اسلحه ایراکه آنجا بود، دریك گوشه تاریك اتاق جمع کرد وبعد باین فکر افتاد که مردك را چگونه‌بزیباترین طریق ازخواب بیدار کند .کسی که از خواب آرام و عمیق ناگهان بیدار شود، سراسیمه وهر اسان میگردد و مثل بلبل آنچه را میداند ،بزبان می‌آورد .

کریج روکش را کشید . مردك تماما عریان خفته بود واین برای اوبهتربودکریج بادست خود ضربه هول ا نگیز بردهان اوکوفت وهمینکه مردك با سرا سیمگی خوف زده خواست بر خیزد کریج ضربت دوم را روی‌بینی ودهان او واردکرد. واورا دو باره روی بستر افگند حریف‌مدتی بی‌حرکت باقی ماند .

بعد ناگهان از جا پریده به کریج‌حمله کرد وبا هر دودست گلوی اورا چسپید اما کریج از مو های او گرفته بود تاسرش را بعقب برگرداند . مردك فریادی از درد برآورد و موقعی که کریج اورا از زمین بلند میکرد تابه پا بایستد مرتبا فریاد می کشید . کریج باقوت هر چه تما متر برای اینکه صدای اورا خفه کند، مشتی آهنین روی د ماغش کوبید. دوبار پیهم. رهایش نکرد چه‌اگرمی‌گذاشت مردك‌دوباره می افتاد وشاید هم بیهوش میشد، واورا همانطور و قهرا روی دو پا نگهداشت و پرسید :

– نام تو چیست ؟

مردك در حالی که از درد بخودمیپیچید، جوابی ندان . کریج دوباره به مو های او چسپید وبشدت کشید. ،ایشبادا حریف به سخن درآمد و گفت :

– سپیرد کور سیاس سپیرو .

کریج پشت او را بدیوار تکیه دادو در حالیکه نگاه مستقیم خود را بچشمان اودوخته

بود ، بالحنی‌آمرانه گفت :

ـتمام چیز را بمن توضیح خواهی داد.یا هم اکنون یا در لحظه بعدی اماهمه چیزرا باید بگویی

درینموقع سپیرو دگرباره بحمله‌پرداخت ولی کریج او را بدیوار فشردو مشت‌دیگری روی دماغ پـردردش فـرو کوفت. اینـبار سپیرو چنان بیحال بزمین افتاد که گویی دیگر بر نخواهد خاست .

کریج صراحی راگرفته آب آنرا بروی‌او خالی کرد و همینکه سپیرو چشم کشوداو را از زمین بلندکرده کنار آئینه دیواری‌برد وگفت :

ـ نگا ه‌کن برای آخرین‌مرتبه یکبار بـه خود ت‌نگاه کن . ببین از چهره جذاب و جالبت چه باقی‌مانده‌است . بقیه را هم‌درهم می شکنم آنوقت چه کسی بتو علاقمندخواهد شد ؟

سپیرو بدون اینکه صدای خود را بکشد تصویر خودش را در آئینه می نگر یست وقتی برگشت کریج‌از چانهٔ او بالا کرده بصورتش دقیق شد و بعد به آنسوی‌اتاق پر تابش کرد و مردك ناله کنان گفت :

ـچیزی برای گفتن ندارم .

ـ تو بهتر میدا نی که ما هنوز در اول کار استیم .بگو زود با ش شما اینجا بچـه کاری مشغول بو دید ؟

ـ از خا نهٔ مستر دا یتون بیلزنگهداری می کنیم .

ـ با تفنگ های اتو ما تیك ؟

ـ مستر دا یتون بیلز دشمنان زیـاد دارد .

ـ مثل من .خوب توضیح بده این مـرد چکاره است ؟

ـ لازم نیست مصرو فیت جدا گا نه‌داشته با شد ،بقدر کا فی ثروت مند است .

کریج دو باره به او نز دیك شد و در حا لیکه‌با نوك انگو شتش به بین مجـروح او فشاره می‌آ ورد ،امر داد ؟

ـ خوب ،حالا یك کمی ازان د ختـــر حرف بزن .

سپیرو ، راجع به خا نمها چیز هـــای زیادی میدا نست .راجع به آن خوا ســت ابراز نظر کند ولی منصرف شد و تو ضیح داد که‌دخترك‌از لحظه یی‌که‌واردقصر شده ، مستردایتون شب وروز از او مراقبت‌میکرده است .همچنان او معلو مات داد که دریـن مدت مستر دایتون سعی می نموده تا بـوی آداب نشست و بر خا ست سخن گفتن لباس پو شیدن ، راه رفتن و سایر مشخصا ت یکد ختر در باری را بیا مو زد.می‌خواست بتمام معنی‌یك‌برنس از او بوجود بیا ورد .

ـ چرا این‌کارهارا میکرد ؟

ـ نمیدانم ولی مستر دایتون اینطور می خواست .

در حالیکه بزبان رومی حرف می زدند بازهم سپیرو از تلفظ کلمه مستر خود داری نمی توانست . کریج بالحن سردی سوال کرد :

ـ می‌خواهی دماغت را مثل سایربخشهای چهره ات مسطح کنم ؟

ـ سوگند می خورم دانستنیهای مـــن بیشتر ازین نیست . اینها راهم اگربداند بتو گفته ام ، خواهم کشت ..

ـ چیزی نمانده بود پدر مراهم بکشد پیرمرد دلیر ومحبوب مرا. درهر حال بگو ببینم برای چه به مستر دایتون نو کـری میکنی ؟

ـ پول خوب میدهد و هم بخاطر اینکه‌از او می ترسم .

چرا ؟

ـ فرار کردن از دست او دشوار است کسی می تواند از او پنهان شود .

این را فراموش مکن . اگر بدست او بیفتی تراهم میکشد .

ـ آری اگر بتواند بمن دست بیابد.

بعد بار دیگر رای تعجیز سپیرو آماده‌شد سپیرو بادرك این موضوع بلبل وار بحرف در آمد و بسیاری از چیزهایرا که از نظر کریج مطلوب و مهم بود ، بیان کرد.معلوم شد دایتون بلیـز از سه ماه بـه اینسودر جزیره اقامت داشته ، سپیرو و رفیقش‌را رئیس یکی از دسته های آدمکشان رومی، از لاس انجلس امریکا بدانجا فرستـــاده سپیرو گفت این رئیس که کارش فا چاق موادمخدره است ازدایتون بقدریکه سپیـرو می ترسد ،هراس دارد ، سپیرو گفت که طی اینمدت دو سه ماه جز پاسداری درمنزل دایتون کار دیگری نمیکرده ولی وجود آنان موجب خوف ووحشت اهالی جزیره شده‌است.

مهمترین کاری که آنها کرده اند «سپیرو ودوستش» این بوده که کریج‌را گوشمالی دهند . معاش آنان هفته یی پنجصد دالر است وقلبا از چنین شغلی متنفر اند.

همچنان ازین جزیره کوچك متنفر بودند . از اهالی جزیره و حتی ازین قصری که دران انجام وظیفه میکردند. زیبائیها وسرگرمیهای لاس‌انجلس یك لحظه ازپیش چشم شان‌دور نبوده ونجات خود را ازین جزیره ، روز شماری میکرده اند تاوقتی دایتون بلیـز اینجا بودآنها در خـوف‌ووحشت بسر مـی برده اند بدون آنکه در اوایل بدانند علت این خوف چیست ؟ هرچند اینکه دایتون‌بلیز نیست تا حدی راحتند ولی آن خوف مرموز کاملا دست از سر شان بر نداشته است سپیرو خاموش شد ولی هنوز هم درحالت ترس و نگرانی بود .

کریج پرسید : شنیده ام اینجا زندانها و شکنجه خانه های خاصی هم وجود دارد راه بیقت آنها رابمن نشان بده.

ـ آنجا چیزی برای دیدن نخواهی یافت.

ـ من می خواهم ببینم . فهمیدی؟

این را گفته کار د بزرگ خود رابعلامت تهدید از بغل‌بیرون آورد ، سپیرو سربزیر افگند وگفت :

ـ بسیار خوب اما اجازه‌بدهید قبلاچیزی بپوشم

کریج گفت :

ـنه .،

زیرا فکر میکرد که باین‌ترتیب یکمردبرهنه مطیع تر وآرامترخواهد بود سپیرو نگا هی به چهره‌تیره کریج‌افگنده گفت :

ـ بسیار خوب .هرطور میل شماست .

سپیرو پیش افتاد . از زینه های‌سنگی کم عرض پائین رفتند در بزرگ آهن‌کوبی شده ایرا باز کردند ورسیدند بجایی که‌هم دیپو بود و هم یکنوع زندان شمرده شده می‌توانست . دراطراف‌این اتاق دربهای‌کوچك آهنی که شکل زندان انفرادی داشت ، جلب توجه میکرد . در یکی از گوشه های اتاق درکوچك فلزی نظر کریج را گرفت که به خلاف سایر درها وپنجره ها کاملا جـدیـد و براق‌بود خیلی‌به در صندوق سیف‌شباهت داشت کریج بدانسو رفته وبالحن آمرانه‌به سپیرو گفت «این را باز کن : »

سپیروگفت : بسته نیست .نگاه کن .

سپس از حلقهٔ در گرفته باتمام قوتی که داشت بسوی خود کشید تاکم‌کم‌وباتانی باز گردید . در یك لحظه سپیرو ما نند برق سردرون‌آن‌برده کارد بزرگی را گرفت‌وبسوی کریج حمله کرد . کریج فورا به یکطـــرف جسته با کاردخود ضربت شدیدی به بدن عریان سپیرو وارد کرد ولی سپیرو هنوزهم دست از حمله نکشیده بود کریج به‌یکطرف دور خورده وچنانکه از ستاورد آموخته بود حمله او را ردکرد وبا دست چپ ضربت دیگری بر بازوی راست سپیرو که کارد را گرفته بود وارد آورد . سپیرو نعره زنان کارد رارهاکرد و خود را بسوی کریج‌برتاب نمود . کریج احساس کرد که کاردی که در د ست دا شت بـخـود ی خـودتـا دسته درسینه سپیرو فرو رفته است.سپیرو لحظه یی بعد بزمین فرو افتاد و چشمانش بسقف خیره ماند آخرین حرفی هم که‌از دهان او بیرون‌آمداین بود که «او ترا هم خو اهد کشت»کریج نگاهی بسو ی‌او افگند علی الرغم اینکه مرده بود جوانی ظر یف و خوش‌اندام بنظر میرسید .

کارد خـودرا از سینه او بیـرون آورد وبعد از آن که آنرا پاك کردبسوی محفظه کیسه مانند پیش رفت.

دیوار ها ، سقف و قسمت تحتا نی این کیسه از یکورقه دبل سربی‌پوشیده بودآن وقت کریج دانست که سپیرو چرا در کشودن آن، آنهمه قوت‌بخرج‌داده بـود. دربـین آن بجز یك جعبهٔ جیر که محتویات آنرا بعضی اشیای معدنی‌تشکیل میداد ، چیز دیگر ی وجود نداشت . وقتی‌با دست خود آنراگرفت جعبه حتی از جاحرکت نکرد . آنگاه کریج با هر دودست‌چنانکه در اوایل جوانی بـه وزنه برداری می پرداخت ، جعبه را بالا کرده روی زمین اتاق قرار داد . در جعبه نیزازسرب ساخته شده‌بود وقتی آنرا کشود در میان آن یك پارچه‌کوچك سیرا میك‌یافت یك چیز بسیط و قدیمی بود که به‌اشکـال جیو متریك مشابهت داشت قطی را با خود گرفت واز آن زیر زمین زندان مانند بیرون آمد ، سربلندی های ساحل را خیلی بزحمت پائین رفت. از موقعی که الیاس راترك‌گفته بود تقریبا نیم ساعت می گذشت کارزیادی در پیش داشت وچهل‌دقیقه بعد دوباره در کنار قایق الیاس که در فضای کشاده دریا انتظار اورا مـی کشیده بـود مـوتور هـای قایق برای آنکه زودتراز جزیره دور شوند، دیوانه وار بکار آغاز کرد . کریج والیاس چشمان خود را به اعماق تاریکی ها دوخته منتظر حـاد ثـه بود ند کـه نـا گـهان در سا حـل یـك ا نفجا ر کـو چـك سرخرنگ دیده شد ، همه جا راروشن‌کرد و متعا قب آن چندین فشفشهٔ هوایی فیر گردید وبه دهم‌انفجاری بزرگ رخداد که تا قلب آسمان دود وآتش آن بالا رفت.

کریج گفت : این جبه‌خانه شان بود .

الیاس پرسید :آیا این انفجار همان قایق هـای جنگی است وآیـا همـین است بهترین نوع انتقامی که گفته بودی از او خواهی گرفت ؟

کریج بسوی او دیده جواب داد :

ـ انتقام گفتی ؟ نه هنوز زیرا مو قعی من بجزیره رسید م‌که دایتون بلیز قبـلا آنجا را ترك گفته‌بود سپیرو هم در اثـر اشتباه خودش بقتل رسید .

آری خودش سبب قتل خودش شد چه وقتی دید تلاشش‌برای بقتل رساندن من به ثمری نرسید ، خود را روی کارد من‌پرتاب کرد و بقتل‌رسید .

ـدرینصورت بلدست‌خالی بر گشتی.فقط همان جبه سربی و دیگر هیچ .

ـ آری ، درحال‌همه غنیمت‌من همان‌جعبه است .

الیاس نا راحت شد ولی چیز دیگری‌نگفت میدانست کریج ازان انگلیسهای راز داری است که بزودی حرف دل خودر ا بیرون نمیدهد . وقتی بفاصله ده‌میل از جزیره‌دور شدند ، بادبانها را برای گرفتن سر عت بیشتر کشودند .

فردای آنوقتی به آندراکی بر می گشتند ، ستاورودر ساحل چشم‌براه‌شان‌بود. یکی‌از قایقران آندراکی موقع شب‌انفجار رادیده و به بستر سرافینو حکایت کرده بود . اینك ستاورو بادیدگان منتظر می خواست کریج جریانرا توضیح کند اما کریج به خونسردی گفت :

ـمن چه میدانم .وقتی دایتون بلیز ازآنجا رفته سایه نفراتش قافیه را بیش از حدلزوم باخته اند شاید موقعی که نزدیك تا نکـی قایقهای جنگی شان‌بودند ، ازبی احتیاطـی سگرت کشیده‌واین حادثه را بارآورده‌باشند.

شاید مرده باشد ، آری ؟

درهرحال خودت گفتی که انفجار خیلی

بقیه درصفحه ۵۷

یادی از رافایل شرق (کمال

وشاگردان

کمال‌الدین بهزاد دردوران حیات‌خود در هرات‌وتبریز روزگار بس فیض بخش وپر ثمری راگذراند وگنجینه فرهنگ جهان‌را به‌دست آورد.

تا کنون دانشمندان‌و هنرشناسان شرق و غرب در مورد بهزاد و به خصوص در مورد شاگردان وی معلومات محدود و پرا گند یی در اختیار دارند .

کمال الدین بهزاد(۱٤٥٥ ـ ۱٥۳٤م) دردوران حیات خود چه در هرا ت وچه در تبریز روز گار بس‌فیض بخش و پر ثمری را گزراند و گنجینه فرهنگ جهانی را را بادست آورد های گرا نبهای هنری خویش غنا بخشید وبدین سان در راه رشد وتکامل فرهنگ و هنر شرق نقش فنا نا پذیری از خود بجا گذاشت.

این یك حقیقت مسلم است که خد مات ارزنده و عالم شمول‌بهزاد در تاریخ فرهنگ و هنر ، محدود باین ساحه نیست .

او در جریان حیات طو لانی پر از ایجاد و ابتکار خود ،ضمن ایجاد شاهکار های هنری، مکتب هنر ی بزرگی را پی ریزی کرد که با خصوصیات عالی ، دقت وظر افت نری خویش ممتاز است .

تعداد رسامان، نقا شان و ینا توریستان معروفی که ازکمال‌احترام بهزاد را بلقب (استاد) یاد میکردند و مستقیما از آموزشهای وی بهره مند گردیده و یا در زمره شاگر دان شا گردانش قرار داشته وباپیروی از اسلوب وی به کار ایجاد وآفرینش پرداخته اند ، خیلی زیاد است .

آنا نیکه با زند گی و آثاربهزاد وسیعا آشنا شده و راجع به وی وآثار وی صاحب نظر اند، معتقدند که بهزاد در مورد آینده کاری که خود آغازش کرده بود ، سخت عشق و علاقه داشت و به نحوپیگیر و خستگی نا پذیر ، قدرت واستعداد خویش را درین طریق بکار می برد، رنج میکشید ودر هر نقطه کشور های شرقی در جستجوی استعداد های جوان و بالیده برآمده آنهارا در حوزه هنری خو یش گردمی‌آورد وپس ازتشخیص استعداد وقا بلیت هر یك ، زمینه برای شگفتن گلهای استعداد شان مهیامی سا خت ، شرایط ووسایل لازم ایجاد و کار را فراهم می آورد و مهمتر ا ز همه اینکه اسرار رموز فن سحر آمیز خویش را از آنان پنهان نمیداشت وآنچه را که در جریان زند گی آموخته بود بیدریغ در اختیار آنان می گذاشت .

کمال الدین بهزاد بصفت استادی چیره دست ، با صفات عا لی و گزیده انسانی شهرت داشت مردی خوش قلب وسخاوتمند و هنر مندی ژرف بین و خرد مند بود از فن زرگری عمیقا اطلاع داشت و می توانست ارزش انواع زر و جوا هر گرانبها را دقیقا تعیین نماید . اوبه تمایلات شخصی و خصو صیت های ویژهٔ شاگردانش پی می برد و با رعایت‌آن همراه آنان رویه میکرد .

برای یك استاد این یك موفقیت بزرگ خواهد بودکه بتواندشاگردان خردمند ، فدا کار واز صمیم قلب دو ستدار علم و هنر تر بیه کند و بکمال رساند . هرگاه استا دی ، قلبی فراخ ، روح بزرگ و مملو از صمیمیت داشته ، دارای وسعت‌نظر عاری ازبخل و حسد و درعین زمان دانا و زیرك باشد ، نخست استعداد های‌بالنده جوان را سوی خود جلب میکند و بلا وقفه در تر بیه‌آنا ن صرف مسا عی میکند وبسوی‌افقهای جدید دانش و هنر راه می نمایدو بزوایای مجهول و کشف نشده آن رهبری میکند . فقط در همین‌صورتی شا گردان می توا نند بمقام استاد نزدیك شوند وآنچه راکه قد ر ت و ژوندون

شکار

الدین بهزاد)

هنر آفرین او

حیات استاد اجازه انجامش رانداده بانجام رسانند . بدین سان دانش‌و هنر هیچگاه راه زوال نمی پوید و سلسله ایجاد و ابداع آثار نفیس هنری قطع نمی گردد . یك ضرب‌المثل شرقی میگو ید (استاد حقیقی زوال ناپذیر است»بهزاد پیشاهنگ و تمثال برجسته استا دانی است که هیچگاه نام و شهرت شان زوال نمی پذیرد .

در خلال قرنهای پانزده وشانزده و بعد از آن نیز شاگردان بهزاد در

بهرام در کاخ آبی

مراسم دفن اسکندر

هرات ، تبریز ، بخارا ، سمر قند، شیراز ، اصفهان ،هندوستان ودیگر شهر هایی بزرگ شرق مصروف کار وفعالیت بودند .

طوریکه از منابع معلوم میشود ، روی یکتعداد مینا تورها،بهزاد یکجا با شا گردان خود کار کرده است:

بعضا بهزاد طرح برخی تابلو ها را خود میریخت و یا کار تزیین و آرایش خودش آنها را بانجام می رسانید و سپس در دستر سس شا گردانش قرار میداد و شاگردان تحت رهنمایی استاد خود ، اثر مورد نظر را تکمیل میکردند .

برخی از نقا شان که پس ازبهزاد می زیستند ، در زیل تابلو ها یی که رسم می نمودند ، نام بهزادرا می نوشتند ، آنها این کار را یا بخاطر احترام عمیقی که نسبت به استاد داشتند و یا بخاطر گر می بازار متاع خود بلند بردن ارزش آن انجام میدادند . بادر نظر داشت این موضوع تدقیق همه جانبه و بررسی های عمیق کاملا علمی در اطراف احوال وآثار بهزاد وشاگردان معروف و ایجاد گر وی ، اهمیت خاصی کسب میکند . اکنون مسئله

شنا سائی عمیق بارفایل مشر ق (کمال‌الدین بهزاد) و تدقیق همه جانبه وو سیع مکتب هنری او که مشحون از خصو صیت‌های‌پر جاذبه و پدیده های فسونکار می باشد در راه شرق شناسی وهنر شناسی‌برق

بحیث یك پرابلم مهم و مبرم قرار دارد و برای این منظور بایدنخست زندگی و آثار کمال‌الدین بهزاد از لحاظ علمی جدا مورد پژو هش قرار گیرد . بعقیده ما به حیث گام‌نخست درین راه باید از روی آثار منسوب

بقیه در صفحه۵۵

برگزیده آلفرد هیچکاک

از: جری جاکوبسن

مترجم : نیرومند

بیمه جاب

این داستان جالب را در دوشماره بخوانید

پیش ازآنکه «سالی» ابه طبقه دوم بالابرند هرچه باخود داشت، ازنزدش گرفتند. ازقبیل کمربند، ساعت بندستی، بکس جیبی وحتی بندهای بوتش راهم باز کردند .

تورن ماندویل به گوشه میز تکیه داده بارضایت خاطر ی برجریان تلاشی نظارت می‌کرد . باتبسم عریض ولهجه مخصوص که بین جنایتکاران وپولیسان حرفوی معمول‌بود، خطاب به سالی گفت: هرجنایتکاری که‌برای سومین بار بچنگ قانون بیفتدوازطرف مقامات امنیتی دستگیر بشود، هرگز نشستن درزندان به شیرینی شهد نخواهد بود.»

سالی مرتکب اشتباهی شد. در هر امری از زندگی باید بیاری بخت قدم‌پیش نهاد. امابخت وطالع ازسالی روگردان بود، زیرا درست پس ازدستبرد زدن به گوشه پناهنده شدکه مستقیما به آغوش ماندویل افتید ، درست مثل طفل گمشده ی که به آغوش پدر برود . ماندویل حق داشت که شکم‌سیر بخندد. بخت بااوباری‌کرده بود. چنانچه میباید درهر شغلی به یاری بخت وسازگاری طالع امیدوار باشد .

ماندویل بالحن مستهزانه اظهار داشت : «سالی این مرتبه مدت بسیار بسیار طولانی باماخداحافظی میکند .» ماندویل در حالیکه انگشتها یشرا بصورت شوخی آمیز بعنوان خداحافظی تاسرابروهایش‌بالابرد، به‌صحبتش ادامه داد: «سالی ! رفتن به زندان برای سومین بار، دگر بازگشت ندارد، زیرا حق آزادی فرد بنام حفظ امنیت‌عامه برای‌همیشه سلب میشود وهیچکس درمرتبهٔ سوم رفتن به محبس به زندانی نمی‌گوید: زندگی‌خوش برایت می خواهم .»

سالی هالپر نگاه تمسخر آمیزی بصورت ماندویل انداخته به چشمهای اوکه هنوز پست انگشتهای چاق وپرگوشتی که بعنوان خداحافظی بسرابروها قرار داده بود، خیره نگریست . اگر تورن ماندویل میدانست که «هیدیکر» دست اندرکار ی باشد، لحن استهزا امیزش رتغییر میداد . اما اوکه متوجه این مطلب نبود . هیچکس هیدیکر رانمی شناخت ، هید که باچشمهای لق، موهای ساختگی وبوی بدکه شباهت به‌بوی گندنه داشت ، مردوحشتناك وآوارهٔ بود سالی هم اورانمی شناخت ونمیدانست که این موش صحرایی دفعتاازکجا پیداشد .

درآن روزکه سالی در سالون‌بیگ‌گینگ اکزان مقابل یك ماشین قمار ایستاده بود، هیدیکر دفعتا ازپشت سرش پیدا شد . اوخودش رابه روی شانه های سالی طوری خم کرده به ماشین میدیدمثل آنکه جاکتی به روی شانه های کسی چسپیده باشد . سالی ازین حرکت اوبخشم آمد، زیرا سه مرتبه ازدست هیدیکر سه یك دالری راکه باید می برد، باخته بود. سالی به ناچار برگشته به این مردآواره اخطار کرد که اگرزودتر ازآنجا نرود، اورابه فرق ازکلکین سالون به بیرون خواهد افگند .

اماهید یکر جواب داد: «سرزمین آزاداست. کسانی که دو مرتبه پیهم می بازند ایجاب میکند که پیش ازبیرون انداختن دیگری دوبارهم به دقت باخود بیندیشند . هفته قبل یك اوباش رادرینجا دیدم که مثل توپیش آمد میکرد . عینا مثل تود ومرتبه بمحبس رفته بود، یك جوان بسیاربی‌عقل بنظرم آمد. اوباخود مقناطیس آورده سعی مینمودکه ازماشین اتومات نمبر۱۲ پول بدزدد. اماطوریکه توهم‌می بینی هنوزماشین اتومات نمبر ۱۲ اینجا هست . اما آن پسر احمق باسابقه اودوبار جنایت دگر وجود ندارد .»

هلپر زیرلب اظهار داشت : «پس تو میدانی که من دومرتبه قبلامحکوم به جزا شده‌ام . » هلپر درحالیکه حرف می زد . پنجمین گلوله خودرا بدقت دیده رهاکرد . گلوله به‌سیم نمبر۲ خوردمسیر خودرا تغییر داد. طبعا اوبه نمبر۳ضرورت داشت وآنگاه به حرفش ادامه داد: «خوب. وحال هیدیکر درجوابش اظهار نمود: واین حالتی است‌که من برای بدترین دشمن خودهم نمیخواهم. تلاش بیهوده کردی . عرق وخون همزمان ریختی . اینکه کسی متوجه شد یا خیر ، اما تومبلغ‌ناچیزی رااز دخل ماشین‌برداشتی خوب هر انسان برای ادامه زندگی به پول ضرورت دارد. »

– «دفعهٔ دگر اینقدر احمق نخواهم شد که کسی مشت مراباز کند .»

– «کی میخواهد به چنگ قانون بیفتد ؟ چه‌کسی ممکن است اینقدر احمق شود . شاید مردی‌که باخانم واولاد اخیر هفته را درخارج ازشهربه‌مسافرت برودوبایك‌لاری در سرچهارراه تصادم کند ؟ یاکی اینقدراحمق خواهد شدکه خشت پخته ایرابه هوا بلند انداخته سرش رازیرآن بگیرد ؟»

هالپر زیر لب گفت :

– «هیچکس نمیتواند چنین پیشبینی را بکند .»

هیدیکر، آن مردآواره که بوی گندنه میداد بالحن مسخره، آمیز یك معامله گر بزرگ درجواب اظهار داشت : «من این‌کار رامی کنم . این سرمایهٔ منست . وسیلهٔ جلب مشتری وبالاخره شغل منست . من باخت واحتمالا ضرر دگران رامی توانم پیشبینی کنم . من اشتباهات شانرا قبلا محاسبه مینمایم . عین عمل را میخواستم باآن پسری که باخود مقناطیس آورده بود انجام دهم . امااونخواست . به حرفهای من توجه کند وهمین بی اعتنایی سبب شد که اکنون یك نمره طویل راپیش سینه اش ببندند. یك نمرهٔ خصوصی که تادم مرگ ازاوجدا نخواهد شد .»

هالپر گفت : «تصور میکنم معامله ترا فهمیده باشم.» هالپیر پس اظهار این جمله سکه پولی رادردرزماشین انداخته اضافه نمود: «تودربرابر دریافت پول بمن یك تضمین معین میدهی وآن حفظ جان من میباشد» تومرا از رفتن به زندان حفاظت خواهی کرد. اما خودت از صحنه بازی متاسفانه اغلب اوقات طوری بدور میمانی‌که مردم درانتای جنگ ازشرکت بیمهٔ حیات پول می ستاندند ولی بعدا ازپرداخت آن بدور میماندند .

توپول می‌گیری به مثل آن مردمی که ازبیمه حیات درآنزمان پول می‌گرفتند ودو باره کمتر قادر به پرداخت پول گرفتگی میشدند . البته هرتیربه هدف نمیخورد . واگربهدف اثابت کند، اودگر بدشانسی می آورده باشد . سیستم توهمین طوراست که گفتم چطور ؟»

– «حدس میزدم که چنین مطلبی راعنوان خواهی کرد. عینا همانطوری که آن پسربا مقناطیس به ماشین نمره ۱۲ دستبردزد .»

– «من صرف می بینم‌که توسعی مینمایی یك سیستم فریبکارانه رابمن تلقین کنی . همانطوری‌که مردم مفاد عمدهٔ مرگ حتمی‌را می فروشند . چنین چیزی اصلاوجود ندارد . بنابرین به آنسوی خیابان برووود آنجابخت خودرا آزمایش کن .»

هیدیکر درجواب اظهار کرد: خوبست . امامن جفنگ نمی‌گویم ، بلکه اطلاعات پرارزشی دراختیار تو میگذارم . مفت و رایگان این کاررا برایتو انجام میدهم . گرفتن ودست یافتن به آن صرف وقت میخواهد . آنقدر وقت که برای فهم آ ن لازم میباشد.»

هالپر برای امروز دگر کاری نداشت . وطالع اوآنقدر دربازی باماشین اتومات بد بود وچنان مینمودکه بیك جنایتکاردرصورت استعفا از جنایتکاری دریك بانك وظیفه مشاوریت نظارت راواگذار شوند . هالپر پس ازچرت مختصر موافقتش رااعلان کرد: «اوکی، آن اطلاعات پرارزشت رابگو. من می شنوم !»

هیدیکر خودشرا بطرف هالپر خم کرده پرسید : «اگرمن بتو ضمانت کنم که از نهمین طبقه زندان شهر صحیح وسالم بیرونت بیاورم، همانطوریکه آدم ازشیردهن آب می آورد، توچه خواهی گفت ؟»

– من خواهم گفت که تولابد در آفتاب داغ مدت طولانی نشسته ومغزت بجوش آمده است .» هالپر غم‌غم کنان به صحبتش ادامه داد: «من درین هوتل زندگی کرده ام . صرف دوچیز که واردآنجا می‌شوند میتوانند ازآنجا بیرون هم بیایند : اجساد وهزارپایها هیدکر باتمسخر جواب داد .

مثل آن پسر که برای دزدی از مقناطیس میخواست استفاده کند، فکر میکنی : شمابه حرف گوش میدهید، اماچیزی رانمی شنویید. من بشما گفتم که من راهی رابرای بیرون آوردن شمااززندان ضمانت می کنم .»

– «من به حرفهایت گوش داده‌ام وهم تمام سخنهایت رامی شنوم . امامن چون باور ندارم . بنابراین خوشباور هم نیستم. تویك طریقه راسنجیده ای که چطور آ د م می تواند ازآن محبس پرواز کرده موفق به فرار شود همینطور نیست ؟» زیرا ازنهمین طبقه غیراز پرواز کردن دگر راهی برای فرار وجود ندارد .»

هیدیکر اظهار داشت : «اینهم یك راه نجات است . اماراهی نیست که من درنظر دارم . راه نجاتی‌که من پیشبینی کرده ام بسیار ساده ترازآنست .»

– «وغالبا قیمت استفاده ازآن هم زیاد میباشد، چطور ؟»

هیدیکر جواب داد : «درین دنیا هر چیز ارزش خودشرا دارد. من باید نان بخورم مثل این مردگرکه در پهلوی من نشسته است . اماآنچه رامی فروشم فی الواقع برای خریدار آن ارزش غیراز ارزش عادی دارد .»

– «وارزش آن چقدر خواهد بود ؟»

– «برایتو عین قیمتی رادارد که برای دگران خواهد داشت . نخست یك قیمت ابتدایی بالغ بردوصددالر باید بپردازی. بااین پول نقشه آنرا میخری . سپس هر هفته یك قسط ده دالری، تازمانی خواهی پرداخت که بخواهی به زندان نروی . این بیمه بسیار به بیمه حوادث شبیه میباشد. توحق الاشتراك بیمه را تازمانی می پردازی که یك حادثه رخ نداده است . واگر به پرداخت وجه بیمه مایل نباشی، در آنصورت قرار داد فسخ میشود .

این وجه بیمه که ازتو مطالبه میکنم مبلغ ناچیزاست وبلکه برای تودارای مفاد میباشدنخست یکنفردگرریسك عمده‌راازطرف تومتقبل میگردد واین کاررامز می کنم دودگراینکه تو تضمین احتیاطی برای حالت خاصی بدست می آوردی که آن عبارت از: گرفتار شدن توبدست پولیس ومحکومیت تو برای مرتبه سوم ازطرف قانون باشد . تو

بقیه در صفحه ۵۷

نسیم

من کیم؟ سر بسر فانی‌عشق
موج دریای تو فانی عشق

جان ودل کرده قربانی عشق
عشق بد مبدء و منتهایم

من کیم ؟ شمع پروانه سوزی
خویشتن سوز و بیگانه سوزی

شمع جان سوز و جانانه سوزی
کز همه عمر یك شب بپایم

من کیم ؟ آن نسیم سحرگاه
عشق راگشته ام قاصد راه

کزدل عاشقان هستم آگاه
قاصدی غیر او را نشایم

بر رخ دشت و صحرا وزیدم
دست مهر و محبت کشیدم

من بهر کوهسار ی رسیدم
من نسیمم ، نسیم صبایم

که بمعشوق گویم سلا می
من نیم عشق را جز غلامی

گاه زی عشق آرم پیا می
جز برآن آستان سر نسایم

خاك راهت نبودم ؟ که بودم
سوخت از قهر توتار وپودم

سر بپایت نسودم ؟ که سودم
بیش مپسند چند ین جفایم

نیست پر تاگشایم بسویت
نیست چشمی‌که بینم برویت
ای عجب زنده دیگر چرایم ؟!

نیست پیکی که آید بکویت

«مصفا»

زیر نظر : گل احمد ادیبار

باغبانی شاعر

کار عمر وزندگی پایان گرفت
کارمن پایان نمی گیرد هنوز
آخرین روز جوانی مرد ورفت
عشق اودرمن نمیمیرد هنوز

•

قهرکردم چند که باکلك خویش
گفتم این یاد آور یار منست
گردل ازین برکنم برکنده ام
دل ازآن یاری که اومار منست

•

روی گرداندم زشعر وشاعری
باغبانی کردم وگل کاشتم
درچمن هارنج بردم روز وشب
نرگس ومینا وسنبل کاشتم

•

گرچه درآن روزها هم خیره بود
بررخ من دیدهٔ بیداد او
لیك میگفتم چوگلها بشگفد
میبرد ازخاطرمن یاد او

•

کم کمك ابر زمستانی گذشت
وقت ناز نرگس بیمار شد
غنچه های نرگس شهلا شگفت
دیدم ای افسوس چشم یارشد

•

موی اوبود آنچه بردم رنج او
ای عجب کان شاخهٔ سنبل نبود
چشم اوبود آنکه خورد ازخون من
شاخه های نرگس پرگل نبود

•

وای من دیوانه ام، دیوانه ام
دوستان گیرید وزنجیرم کنید
بینمش هرجا وسیر از او نیم
مرگ اگرسیرم کند سیرم کنید

«دکتور حمیدی »

اگر...

...واگر یکروز بیخبر بازگشت، باوچه‌بگویم؟

– بگو که تادم مرگ درانتظار اوبود م. – واگر مرا نشناسد وباز ازمن چیز های تازه بپرسد ...؟

– بااوحرف بزن، مثل خواهر درد دل‌کن، شاید دردل خودرنج میبرد وسراغ همدردی میگیرد .

– واگر بپرسد که توکجا هستی ، باو چه‌جواب بدهم ؟

– این حلقه طلای مرابدوبده ، اماهیچ‌پاسخی مگوی .

– ... واگر سوال کندکه چراتالارخالی‌وخاموش است ؟

– چراغ خاموش ودرگشوده رابدو نشان‌بده . بگوکه من لبخند برلب داشتم ، می ترسم اگرچنین نگویی اواشك در دیده‌بیاورد .

«موریس مترلینگ»

رؤیا

خاموش درکنار بخاری نشسته‌ام
درانتظار او
رقصد به پیش دیدهٔ بی نورمن همی
اندام شعله های طلایی وبیقرار

•

بر شیشه های پنجره باران نیمه شب
انگشت می زند
ازدوردرمیان سیاهی وتیرگی
یکجفد بینوا
فریاد میکند

•

ناگاه درسکوت غم انگیز ومرگبار
ازبین را هرو
آمد صدای خش خش پیراهنی بگوش
یك لحظه بعد در
آهسته بازشد

•

آن سیمتن فرشته من گشت آشکار
پایش برهنه بود
دوکفش هم بدست
لبخند برلبش
چشمان سحرکار وسیاهش پراز خمار

•

در پرتوچراغ تن مرمرین او
در زیر پیرهن
آن تکهٔ شفاف
چون پیکر مجسمه های الهه ها
میکرد جلوه درنگه برق خیزمن
بیدار می نمود هوسهای خفته را
برخاستم زجای
تاگیرمش ببر
لیکن ز بخت بد
یکقطرهٔ چکك
برچهره‌ام فتاد وبجستم‌زرختخواب
دیدم‌که نیست جزخودم وسایه ام کسی

«محمود فارانی»

آشنای بیگانه

نوشته: روستا باختری

صبح بود، صبح سرد وگزنده وابری آسمان ازابرشیری رنگ پوشیده شده بود و دانه های برف پیچ میخورد و میرقصید وسست و بیحال روی زمین پهن میشد ، پهن روی بامها ، روی کوچه ها وروی شکم بر آمده دیوار ها .

زن دامن‌چادری اش راجمع کرد وازباریکه‌که گامهای دیگران‌روی برف‌کوچه‌خط انداخته‌بود، بدنبال مرد جوانی به‌سر پوشیده آخر کوچه رسید و با عجله از کنار عده‌ای که چشمان خواب آلوده شانرا باو دوخته بودند گذشت و وارد اولین خانه دست چپ شد .

مرد جوان کنار دیگران ، شانه اش رابه ستون‌چسپیده بدیوار تکیه دادو سرش را با آرامی بطرف دوسه مردی که‌چهره کبود شده شانرا بطرف اوبر گردانده بودند ، خم کردولبانش باحرکت نا محسوسی‌بازو بسته شد .

سکوت سهمگین و ترس آوری زیر سر پوشیده آخر کوچه براین عده حکومت میکرد و جرات حرف زدن رااز آنها گرفته بود .

مرد جوان نیمرخ روی شانه راست چرخید و صورت یك یك مردانی راکه‌کنار هم درطول دیوار ایستاده بودند از نظر گذارند .

مرد اولی باریش ماش وبرنج دم‌بودنه بی خودش شانه بشانه او ایستاده بود و نوك بینی اش از سر ماسرخی میزد .

مرد دومی سرش راپائین انداخته بود و شف لنگی‌اش را دور گویشهایش پیچانده بود و لای انگشتان کبود شده از سر مایش سگرت نیم سوختهٔ چسپیده بود.

سومی وچهارمی سردر گوش هم کرده بودند و آرام نجوا میکردند .

بقیه هیچ وضع مشخصی نسبت بدیگران نداشتند ومثل اینکه خونشان منجمد شده‌باشد برجای میخ کوب شده بودند .

تنها یکنفر باعینك سفید ذره بینی مستقیما نگاهش را بدر حویلی دوخته بود وبالاپوش سرمه ای رنگش روی شکم برآمده اش بالا و پائین میرفت .

در غریو مدهشی که‌از حویلی در داخل سر پوشیده می پیچید ، ناله طولانی ورعشه آور یکزن ، مثل زوزه گرگی که از قحطی و گرسنگی روی برفها یخ زده باشد وآخرین استمدادش سکو ت صحرارا بشکند، مرد هارا بحرکت‌در آورد، حرکتی نا محسوس و رنج آور .

مرد عینکی گنگ زمزمه کرد :

ـ مثل اینکه تمام شد.

هیچکس حرفی نزد تنها یك مرد که چین تابند پاهایش رامی پوشاند لبانش را حرکت دادشاید میخواست دعا کند ولی هیچکس چیزی نشنید تنها چانه‌اش بود که لرزش ریش پرپشمش رابچشم دیگران زد.

حویلی هنوز ازگریه می‌جوشید وناله هادر هم‌و نامشخص درسر پوشیده بیرون حویلی طنین غم‌انگیزی داشت .

مردی‌که دعا خوانده بوددو باره دستهایش را در آستین چپن فرو برد وقیافه‌اش حالت انتظار رااز سر گرفت ولبانش که دعای خاموشی را زمزمه میکرد ازحرکت باز ماند .

ناگهان ، در حویلی صدای خشکی کرد واول پاها وبعد تنه دومرد نمایان شدو دست‌شان چهارپایی کهنه را چسپیده بود و سنگینی آن روی شانه های شان فشار می آورد .

جنبش باور نکردنی یی بین مردها افتاد وبرهانه تنگ کوچه شانه هایشانرا درهم فشرد .

مرد چینی دستهای آزاد شده اش‌را مثل دیگران بطرف چهار پایی دراز کرد و دعایش را از سر گرفت دعا یکه درشیون و زاری زنان وکودکانیکه دنبال مرده تاسر پوشیده آمده بودند گم شد .

مرد عینکی دستش به‌چهار پایی نرسید امادرعوض نگاهش تمام محوطه سرپوشیده‌را دور زدوروی صورت یك‌یك زنانیکه اشك روی گونه هایشان میغلتید نشست .

زنی گوشه چادرش را بلند کرد و زن‌دیگر بسرعت عقب رفت و پیر زنی غرغر گو یه آلودی کرد:

«بیحیا خجالت نمیکشد»

یکی صدا کرد:

«چرا نمیائید؟»

عینکی گفت :

«آمدم»

وهنگامیکه قدم به باریکه روی برف گذاشت واز سر پوشیده بیرون آمد سرش روی تنه اش چرخید ویکبار دیگر نگاهش صورت گرد وگونه های گل انداخته واشك آلود زنی راکه گوشه چادرش را بلندکرده بود از نظر گذراند ونفس بلندی کشید.

مرد ها باخط مستقیم ودراز دنبال‌چارپایی پشت هم از کوچه باریك وطولانی‌میگذشتند ومرد چینی جلو تر از همه گام بر میداشت وگاهی نوك انگشتانش رابه چار پایی می چسپاند.

برف آرام آرام فرود میامد وپارچه‌سیاهی راکه روی مرده کشید بودند سفید میکرد.

سکوت بود وآرامش ، آرامشی سخت سهمگین، تنها صدای پاهابود که که‌دربرف فرو میرفت وصدای نفسهای تند مردانیکه سنگینی جنازه را روی‌دوش می کشیدند.

وقتی مرد جوان نزدیك چار پایی رسیدمرد چینی نگاهی بصورتش کرد وباتردیدسرش را جلو آورد و پرسید:

ـ جوان بود یاپیر؟

مرد جوان پرسید:

ـ کی ؟

چینی اشاره به جنازه کرد.

مرد جوان شانه اش را حرکتی داد:

ـ نمیدانم خودش که زیاد پیر نیست.

ـ کی ؟

ـ لاله عبدل .

نگاه استفهام آمیز چینی بصورت‌مردماند:

ـ لاله عبدل ؟ چکاره است؟

مرد جوان کمی تعجب کرد:

ـ شوی همین زن .دکان بقالی داردکان نیست، یك چیزی است بنام دکان.

ـ آها لاله عبدل بقال. اما یادش نیامدکه لاله عبدل بقال را دیده باشد.

مرد سوالی به ذهنش گذشت :

ـ شما خبر نداشتید؟

ـ ازچه ؟

ـ که امروز جنازه را می برند؟

ـ چینی گفت :

ـ نه! اما زود حرف خودش را تصحیح کرد وگفت :

ـ چرا چرا خبر داشتم، خبرم کرد.

ولی نگفت چه کسی خبر ش کرده‌است.

چینی ساکت شد ونگاه مردجوان روی‌صورت لاغر واستخوانی وچشمان اشك آلودلاله‌عبدل لغزید که خودش را به جنازه زنش نزدیك کرده بود. انگار میخواست بااو حرف‌بزند.

شانه اش رابه چار پایی‌چسپانده بود وسرش رابه یك سو کج کرده بود.

بالا پوش کهنه ورنگ‌رو رفته لاله‌عبدل قدش را بلند تر نشان میداد وپاچه های

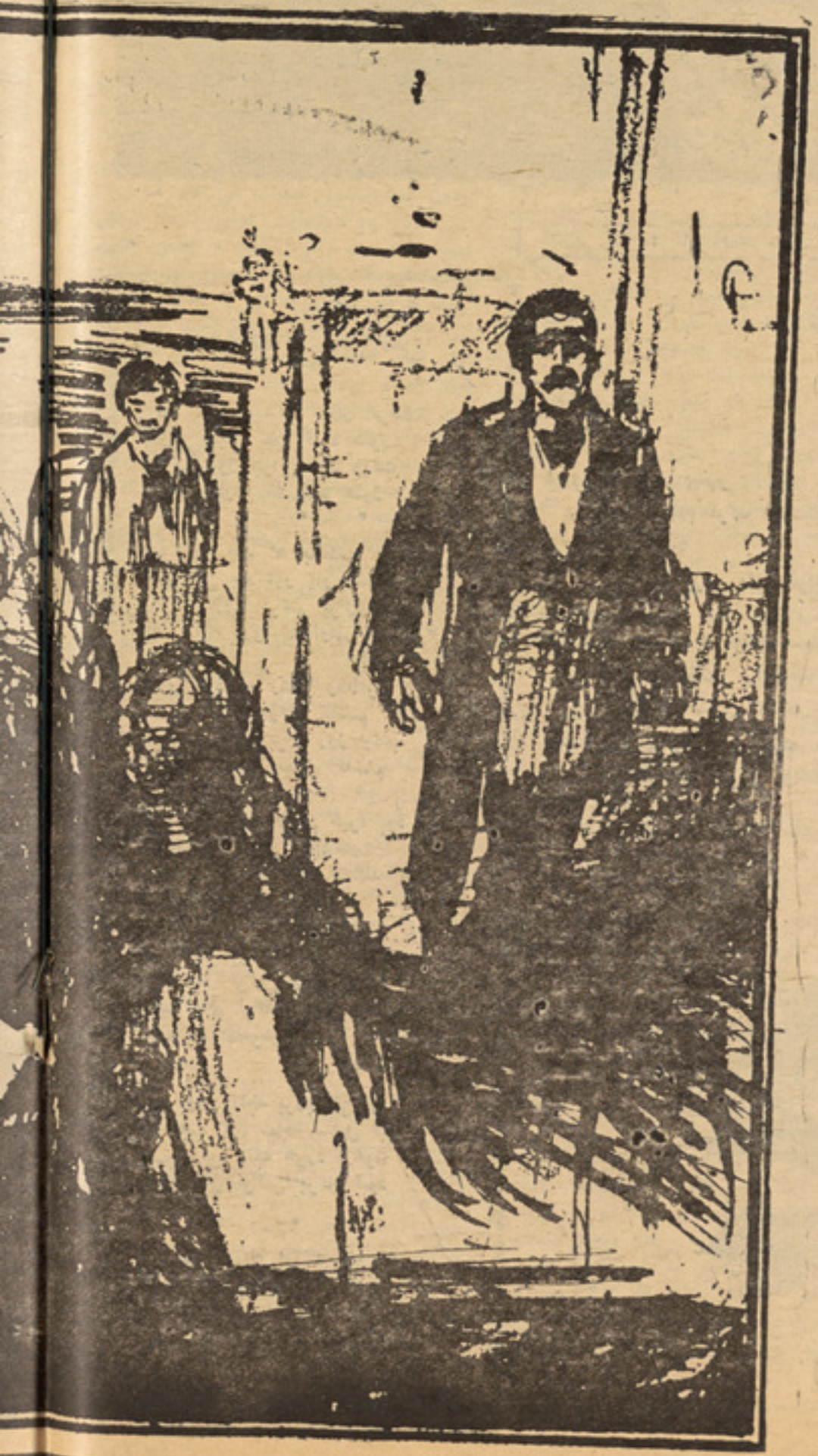

تبان چرکی رنگش گل‌آلود شده بودوصدای شلپ ،شلپ کفشها یش با صدای قدمهای دیگران که روی برف فشار میاورد درهم میامیخت وسکوت ناراحت کننده تشییع کنندگان را برهم میزد.

کنار چپنی مرد میان قدی، دستمالش‌را بیرون آورد واشك چشمانش راخشك کرد وبعد باصدای بلند بینی اش راگرفت.

مرد جوان دستش روی شانه مرد چپنی گذارد وگفت :

ـ شما می شنا ختینش.

وقتی نگاهش به نگاه چپنی خورد فهمید که سوال احمقانه کرده است ، با آرامی به دنباله‌حرفش اضافه کرد .

ـ حتما باید بشناسید !

مرد میان قدکه بینی اش‌را گرفته بود دو باره ضجه‌اش رااز سر گرفت مثل اینکه می خواست‌باهای های‌های‌گر یه‌یکمر تبه‌عقده‌اش را خالی‌کند .

چپنی خودش رابا و نزدیك کرد و آرام دستش را روی شانه اش گذارد .

لاله عبدل همه اینها رازیر چشمی میدید و دلش کمی تسکین می یافت اگر این جنازه از زنش نبود یا وقتی غیر از این وقت بود لبخند غرور آمیزی بر لبانش نقش می‌بست چون بالاخره عده‌ای بودند که او را دوست داشتند وغم اورا غم‌خود شان میدانستند و برای زنش گریه میکردند ، این خیلی اهمیت داشت ، اهمیتش بیشتر ازاین جهت بودکه لاله عبدل هرگز این‌مرد راندیده بودو هیچ وقت اورا نمی شناخت ولی مسلم بود که‌او لاله عبدل رامی شناخت وگرنه برای مرگ زنش گریه نمیکرد .

همین موضوع بودکه غرور لاله عبدل را زیاد میکردو دلش میخواست کاش همه رفقایش مثل همین بیگانه بودند و برای‌او دلسوزی میکردند .

مرد میان قد باتسلی مرد چپنی آرام نگرفت و یکبار دیگر های هایش را بگوش‌تشییع کنندگان رساند وزیر چشمی نگاهی بصور ت لاله عبدل انداخت .

لاله عبدل طاقتش طاق شد .

این‌دیگر تحمل ناپذیر بودکه رفقایش تا این حدغصه بخورند واو ساکت بماند نیم‌رخ بطرف مردمیان قدبر گشت واشکش رابیدریغ پائین فرستاد .

چپنی وسط این هر دو راه میرفت وهر دورا میدید فکرش رابکار انداخت تا لاله عبدل راازبین این دو مشخص کند،گواینکه امکان داشت لاله عبدل غیراز این دو نفر باشد دستمالش را بیرون آورد و چشمهایش را پاك کرد ولازم دید چند بار اینکار رابکند وگریه اش را برخ هردو بکشد کاربیضرری که‌برای‌خوشحا لی شوهر ، زن مرده لازم بود .

گورستان انباشته ازبرف مثل کفن مرده سفیدی میزد، برآمدگی قبرها نامحسوس‌بود وگورستان یکدست وهموار بنظر می آمد. تنها یك گوشه گل سیاه رنگ زمینه گورستان رالکه دار کرده بودو زمین برای بلعیدن زن لاله عبدل دهن باز کرده بود .

تشییع کنندگان ، گرد این چاك نفرت‌انگیز زمین حلقه زدند ومرد چپنی جلوتر از همه ایستاد ولبانش بیصدا باز وبسته شد.

لاله عبدل باقد دراز و استخوانی اش کنار گور میلرزید ومرد میان قد اشکهایش را پاك میکرد .

لاله عبدل‌نمیخوا ست نگاهش را از قبر باز گیرد ودر این آخرین لحظات اززنش غافل بما ند .

چپنی دستمالش را بر آورده بود ومنتظر بودتا دربرابر دیدگان لاله عبدل ومردمیا ن قداشکهایش را خشك کند این آخرین فرصت برای انجام‌اینکار بیضرر بودو بایستی شوهر زن‌مرده بداند که‌او گریه کرده است گریه بخاطر همدردی ، گریه بخاطر مرگ یك انسان.

چپنی که فراموش کرده‌بود بایستی‌وظیفه دیگری نیز انجام بدهد ، صدای لرزان‌مردی اورا بخودآورد وچپنی خودش را بخاطر این اشتباه هرگز نبخشید ، صدای لرزانیکه برای مرده دعامیکرد وطلب مغفرت مینمود تشییع کنندگان آرام وساکت بدعا گوش کردند و دستهای کرخ شده ازسر مایشان رابسوی آسمان بلند نمودند .

این آخرین قسمت مراسم بود و آخر ین لحظاتیکه زنده هاازقبرستان برمی گشتند و باجسد سرد وبیروح مرده و داع میگفتند .

وقتی دعا پایان یافت ، تشییع کنندگان سر شانرا بطرف لاله عبدل ومرد میان قد که‌در کنارش ایستاده بود وبا اشکهای فراوان خودش باوقوت قلب می بخشید خم کردند و تسلیت گفتند .

لبان هردو جنبید وزمزمه گنگ هردو به گوش رسید .

و این‌تشخیص لاله عبدل رابرای مردچپنی مشکل کرد .

وقتی نگاه لاله عبدل تشییع کنندگان را دور زد یادش‌آمدکه‌موضوع بزرگی رافراموش کرده است .

عده‌ای درسر های خشك وسوزنده‌گورستان میلرزیدند چشم بدستهای لرزان واستخوانی لاله عبدل دوخته بودند .

لاله‌عبدل میخواست سرش را پا نیـن بیندازد واین بدنهای لرزان و چشمهای‌منتظر را نادیده بگیرد ولی یادش آمد که‌زنش بخاطر اینکار هرگز اورانخواهدنخشید،هرگز. وقتی دستش با صد افغانی تمام محتوی جیبش بیرون آمد راضی نشد که دو باره آنرا مخفی کند .

آرام بطرف مردمیان قد برگشت وپول راکف دستش گذاشت .

مرد میان‌قد هق زد :

ـ نه نمیشود.

ـ بگیر همه منتظر اند ببین! چشمهایشان بطرف ماست .

ـ نه .. من قبول نمیکنم:

لاله عبدل دیگر معطل نشد نگاه های خیره و بدنهای یخ زده اسقاط خوران تحملش را بریده بود پول راکف دست مردمیان قد گذارد ، سرش را پائین انداخت و بسرعت از آنجا دور شد ، مطمئن بودکه دوست نا شناخته برای شادمانی روح زنش از هیچ کوششی کوتاهی نخواهد کرد .

قدمهای لرزان لاله‌عبدل روی بر فهاشلپ شلپ کرد وهیکل استخوانیش با گورستان فاصله گرفت و مرد میان قد نتوانست جلو لبخند ش را بگیرد با شتاب دستمالش را که ا ز آب بینی و اشکهای فراوان ترشده بود، درجیب گذاشت وآرام آرام به‌شمردن پولها پر داخت .

مرد چپنی نگاهش بصورت پر از لبخند مرد میان قد بخیه خورد ، بسرعت خودش را باو رساند و درست روبرویش ایستاد .

مرد میان قد از صدای فشرده شدن برفها سرش را با آرامی بلند کرد و چشمانش را بجلو دوخت ، سردی بی سرد تر از سرمای زمستان بدنش را فرا گرفت، چهره های کبود ازسر مای‌اسقاط خوران دلش‌را بتپش انداخت وبی اختیارنوت ر ادر دستش فشرد .

چپنی یکقدم جلو تر آمد وعده دیگر از دنبالش .

مرد میان قد لبانش را لیسید و نفس نفس‌زد:

ـ این رابمن داده.

چپنی غرزد:

ـ مال همه است.

مرد میان قدنگاهی‌با اطرافش انداخت حلقه اسقاط خوران میخواست بسته شود با شتاب بعقب جست ولی زود تر از هرکسی دست چپنی یقه‌اش را چسپید :

ـ گفتم مال همه است.

مرد میان قد فریادش بلند شد :

ـ نه.. دیدیدکه بمن داد برویدپیش خودش بروید از خودش بگیرید .

ولی دیگر برای این حرفها دیر شده بود بدنش در برابر هجوم اسقاط خوران تا ب نیاورد ، از پا افتاد و فرش زمین گردیدو احساس کرد که مچ دستش در کشاکش دستهای دیگر از جا کنده میشود و خودش از حال میرود .

مرد چپنی دستش را از میان دستهای دیگر بیرون کشید ، گوشه ، از نوت صد افغانیگی درکف دستش بود،سستی ناگهانی میخواست بر وجودش راه یابد ، سستی ازاینکه برای آن گریه ها، گریه های‌زورکی بهایی پرداخت نشده است .

پایان

دگلو بهیر

دمکاری نه ویره

دساقی په‌لاس کښی جام دمیو ناب دی
مطرب ایښی په زانو باندی رباب دی

ته چه ماوته تو به وایی نا صحه
په داوخت کښی چاخخه‌دتوبی تاب دی

زه چه ځان منع کوم دعشق له لاری
په داهسی کار کښی کوم سر دثواب‌دی

دا آسمان چه لوی په عقل کښی بالاشی
په محیط دعاشقی کښی یو حباب دی

هرچه زغوری سر او مال په عاشقی‌کښی
هغه کړی کور په مخکښی دسیلاب دی

ته‌چه خوب کوی په عشق کښی راته‌وایه
کوم چاکړی دزمری‌په خوله کښی‌خواب‌دی

بی‌عمل که کتاب کیږدی په سرخه شو
گویا ایښی یی تر پښو لاندی‌کتاب‌دی

چه دشر دعملو نونه خیر غواړی
تشنه! لب غوندی سر شوی‌په‌سراب دی

ددښمن د مکاری نه وویر یږه
په نر می یی غلط مه شه سنگ‌آب‌دی

عبادت په شتاب هسی کړه رحمانه
لکه عمر چه دی تلونکی په شتاب دی

«رحمان بابا»

دمینی پیغامونه

دبلبلانو سره گلونه دی خوښ
د پتنگانو سره او رونه دی خوښ
دبی دردی دنیا پری څه خبریږی
ددرد مندانو خپل در دونه دی خوښ
بیغمه! خانده خندا ستا خوښه ده
زما داوښکو سیلابونه دی خوښ
دعاشقانو په تکلیف او آزار
دمعشوقو بی رحمه زړونه‌دی خوښ
مسته لیلادی په سینگار کښی گرځی
زما شلیدلی گریوانونه دی خوښ
رقیب به‌خود په شیطانی مخکښی ځی
چه‌د آشنامی رپوټونه دی خوښ
دهرچا خوښه ،چه‌هرڅه خوښوی
زما دمینی پیغامونه دی خوښ
دمحبت چه افسانی وی پکښی
دبختانی هسی شعرونه دی خوښ

(عبدالله)

افروخته‌محفل

که ښکاره زما خاطر دلاله داغ کا
په ژړا به سترگی سری د گلوباغ‌کا
دحباب غوندی می ډك په آه سردکړ
څوك زما په‌گور به‌بل څرنگ‌څراغ‌کا
افروخته یی وی محفل په‌شان‌دشمع
چه سوخته‌دبل په‌کارکښی خپل‌دماغ‌کا
دگردش نوبت یی هیڅ په‌مارا نشی
که ساقی دزمانی ، فلك ایاغ کا
زنگ که‌هرکله شیدا دتیغ‌جوهرخوری
دمگس په بال به څر نگ استفراغ‌کا

«کاظم شیدا»

دمینی تاو

یامی دیار شونډی عناب ښکاری
یاجوړ پسرلی شوچه گلاب ښکاری
په‌منډه منډه به‌یی دیدن لره‌ځم
دیار دیدن راته ثواب ښکاری
آشنامی مالگه پرهر ډول وی
څکه‌می حال خراب خراب ښکاری
چه‌خپل دلبرپسی هردر لټوی
داسی ژوندون راته بی آب ښکاری
چه‌دوه یاران وی سره غاړه غړی
ورته عذاب کله عذاب ښکاری
درخو به‌څه‌رنگ په‌آرام اوده‌شی
چه دآدم غیږ کښی رباب ښکاری
جاته به‌کوم کوم ځای محراب ښکاری
ماته دیارکوڅه محراب ښکاری
داخو دیار دمینی تاودی خلقه
چه دفرمان زړگی کباب ښکاری

(فرمان)

دجهموری نظام څخه دهر کلی په خاطر

ملی وحدت

زه‌پښتون عسکر یمه ښه ښکاریږم‌شجاعت سره
ستوری داقبال‌می راوچت شو جمهور یت سره
ماته پښتنی مور به ویل زویه غلام‌نشی
مرگ ځنی بهتردی چه نصیب شی شرافت سره
بیا یی راته ویلی زویه پام چه‌تل‌صادق اوسه
ډیره ډیره‌مینه کوه خپل ملی و حدت سره
دایی‌آخر وویل ورځه اوس دی‌په‌خدای سپارم
خارتر خپل‌وطن شه ای بچیه په همت سره

«شین کلیوالی»

ستړی مه‌شی

ای دخوږ زړگی درمانه ستړی مه‌شی
لوړ نظام او لوړ عنوانه ستړی مه‌شی
ډیری سترگی په امید درته غړیږی
دتحفو نه ډك ارمانه ستړی مه‌شی
په نور دی اعتراف تمام جهان کړی
ای دلمر غوندی روښانه‌ستړی مه‌شی
چه صفت دجمهوری رژیم درکښی وی
د«مفتون» دخو لی بیانه ستړی مه‌شی

«گل نبی مفتون»

ددرونو مزه

ماددوو سترگو مکیده ولیده
نظرنظرکښی می نشه ولیده

په‌بی خودی کښی میخانی‌ته لاړم
ساقی می هلته په سجده ولیده

ماوی راپاڅه چه‌جبین دی‌ښکل‌کړم
ستاپه تندی‌کښی می‌کعبه ولیده

شکردی دومره گنهکار خو یمه
چه‌می گناه پسی توبه ولیده

دغه جلوی به‌دنقاب ستی‌کړی
که‌می بیاستا په‌مخ پرده ولیده

ستا دجفانه وفاگانی جار شه
ماپه دردونو کښی مزه ولیده

چه‌ماته گوری دنفرت په نظر
درقیبانو می غصه و لیده

کاش چه‌می سترگی غړولی نه‌وی
دامی لابله تماشه و لیده

څه‌دزاهد پارسانه کم خو نه دی
که انسان خپله آئینه و لیده

چه‌سلام نه‌اخلی جام‌دی بیرته واخله
پخپلو بدوکښی می ښه ولیده

چه‌دگوهر شعرونه وایی آشنا
تاپکښی څه‌رنگ فلسفه ولیده

«پیرگوهر»

عکس و مطلب

تفریحگاه جالب در ساحل بحیره سیاه

محلهٔ «او سالکه» در ساحل بحیره سیاه در اثنای غروب شباهت زیادی به پرندهٔ بحری بنام «چایکا» پیدا می نماید .
این تفریحگاه در سال ۱۹۶۸ افتتاح شد وساختمان های آن مدرن است وبشکل کاملا جالبی اعمارشده است
این تفریحگاه بیشتر طرف توجه سیاحان فرانسوی واقع شده و بیشتر اتاق ها در هوتل های آن از طرف فرانسویان ریزرف میشود در عکس قسمتی ازین تفریحگاه به نظر میرسد .

آدم سر سخت

ما که خرد بودیم معلم ما همراه تخته پاك بسر ما میزد که بسیار درد میکرد وبرای چند روز ازسوزش آن شوخی را فراموش میکردم ، تو حالا بیا این آدم را تماشا کن که باضربه ایکه با سر ش بر نه‌دا نه خشت کاشی وارد کرده چگونه خشت های محکم را خرد ساخته است .قوت خشت‌ها ومحکمی آن به قدری زیاد است که ممکن یك آدم به قدوبالای من «مترجم» با تبر هم نتواند خشت های مذکور را با یك ضربه اینطور خرد وپاشان نماید، این آدم «سخت سر» دونك کی شین نام دارد وشامپیون کاراته درکالیفرنیا میباشد .

فلم های موزیکال

از سال ۱۹۶۲ به اینطرف فلم های موزیکال طرفدارانی پیدا کرده است چنانچه فلم موزیکال «وست ساید ستوری» اولین فلم موزیکال بود که ده جایزه اوسکار گرفت .
به همین سلسله فلم های هلودالی وسوند اف موزیك با استقبال گرم تماشاچیان مواجه شد .از جمله فلم های موزیکال «سلام دالی» و «سوند اف موزیك» در کابل نمایشی داده شده است .در عکس صحنه ای از فلم «بانوی زیبای من» را مشاهده میکنید ،درین فلم ایکس هاریسون وادری هیپورن نقش داشتند .

دراکولا نیست

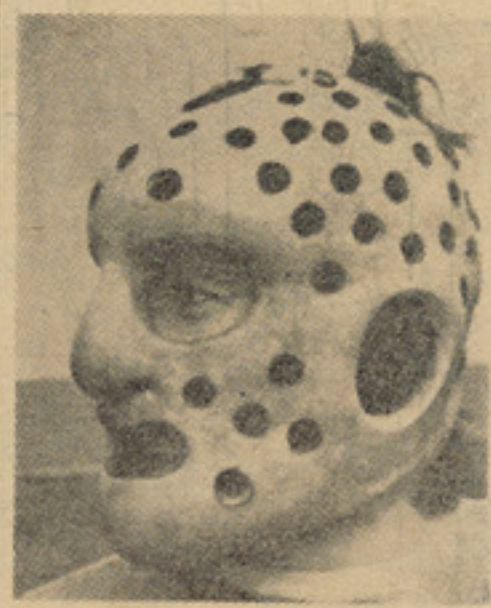

این قیافه که بنظر شما میرسد نه دراکولا ست ونه کدام هنر پیشه فلم های جنایی وترسناك بلکه او بکسوری است بنام والتر بلاز ر که جهت مدافعه سرش از ضربات مشت های آهنین حریف سرخودرا درقفسچهٔ گرفته است .
مسابقات بکس بعضا با تلفات همراه بوده است. بدین وسیله بکسر ها میتوانند ازرسیدن آسیب شدید به مغز خود جلوگیری نمایند شاید برای جلوگیری از آسیب در قسمت صدر وسینه زره جنگجویان قدیم را بتن کنند

گذرگاه تبسم

نوشته ژاك شیمتوف : ترجمه :غا لمغالی

نیمه شب در هوتل

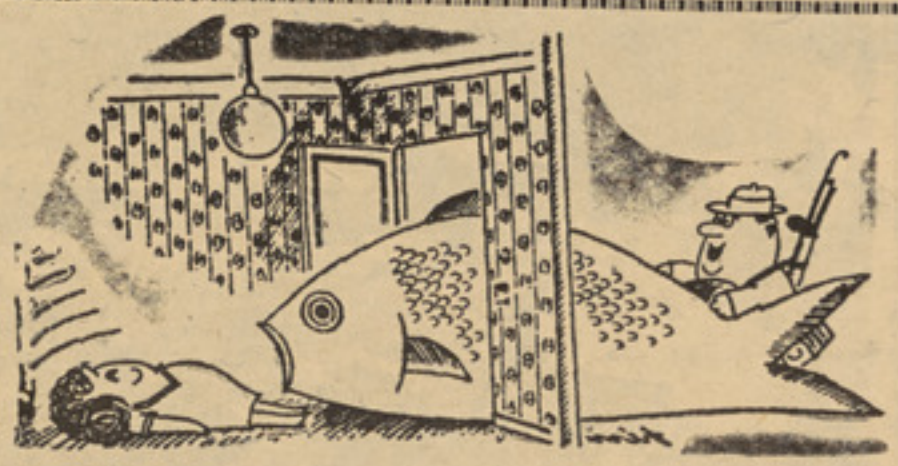

بدون اینکه بدروازه تك تك بزنم داخل شدم ،زیرا در هوتل هاچنین چیزی رواج ندارد ،خیلی نا وقت است ،امید واری زیادی ندارم‌پیش خدمت هوتل سر ش را بلند کردو چشمان خواب آلود خود را بمن دوخت ،میتوانستم از نگا هش‌بفهمم که جوابش حتما مرا مایو س می سازد .باز هم گفتم :

ـببخشین اگر «جا یکی »داشته باشید ...

او خیلی کوتاه پاسخ داد :

ـداریم

از خوشی غیر مترقبه ایکه بمن دست داد بعلت این که درین اوآخر باچیز های عجیب زیاد مواجه‌میشوم ضعف نکردم .ورقه مخصو ص را خانه پری کردم وکتابچه هو یتم را برایش‌دادم .اودر حالیکه فاتحانه فاژه میکشید گفت: «اتاق نمبر ۱۲» یقین داشتم که حالا کلیدی را بمن میدهد تا بطرف اتاقم روان شوم زیرا چطور امکان دارد که چنین شخص مهربانی را بیشتر ازین تکلیف داد؟گرفتن کلیدلازم بودزیرا از کلکین هم نمیشد وارد اتاق شد، بنابر آن برایش عرض کردم :

ـببخشین ... کلید را لطف می کنید ...؟

بسیار کوتاه جواب داد :

ـحاجت کلید نیست .. دروازه باز است ...

از ینکه بمن اعتماد کرده بودخیلی باعث دلچسپی من شد یك چرا غ کم نوردهلیزرابه‌سختی روشن‌میکرد دراین روشنی‌کم رنگ‌من اتاق نمبر ۱۲ را یافتم ... دروازه را باز کردم وخواستم برق را روشن کنم سوچ‌را زد م ولی‌کوچکترین‌جرقه‌ای از روشنی پیدانشد ... باردوم... اوه که این برق هم چیز عجیبی است .. بالاخره در دفعه ششم توانستم اندك روشنی ایجادکنم تا بتوانم الماری لباس را پیدا نما یم.. بعد ازینکه لباسم را بسرعت‌کشیدم در بستر در آمد تا بخوا بم،درین وقت دستم به چیز نرمی تماس کرد از جا پریدم ... آخر زنی درپهلویم بود، درین زندگی چه لحظا تی هم پیدا میشود .به اثر تماس د ست من آن موجود بخواب رفته بیدا رشد گفتم :

ـچه گپ است خانم ... شمااین جا چه میکنید .

زن پیگی دار وخواب آلود که نمی توانست چشمان خود راباز نگهدارد گفت :

ـچه گپ ...؟ ... لطفا از بستر من بیرون شوید آن زن بنظرم مثل کمپیوتر آمد .. او عوض اینکه جوابی بدهد سوال کرد .

ـ چرا اینجا آمدی ..؟

ـ خانم ...شما دربستر بیگانه‌ای قرار دارید .

ـچطور بستر بیگانه ... من اتاق نمره ۱۲ را گرفته ام پولش را هم پرداخته ام...

گفتم :

ـمن هم همین لحظه پول همین اتاق را پرداختم ..

خواب آلوده گفت :

ـ پس بخواب ومزا حم من هم نشو .

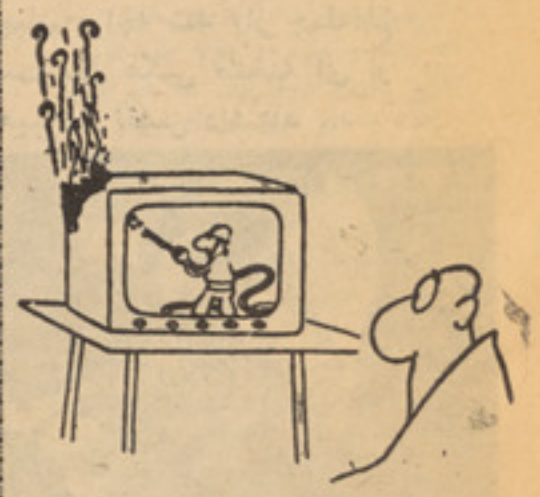

بدون شرح

ـببخشین مثلی که شماره ده‌کدام جای دیدیم .. آخ

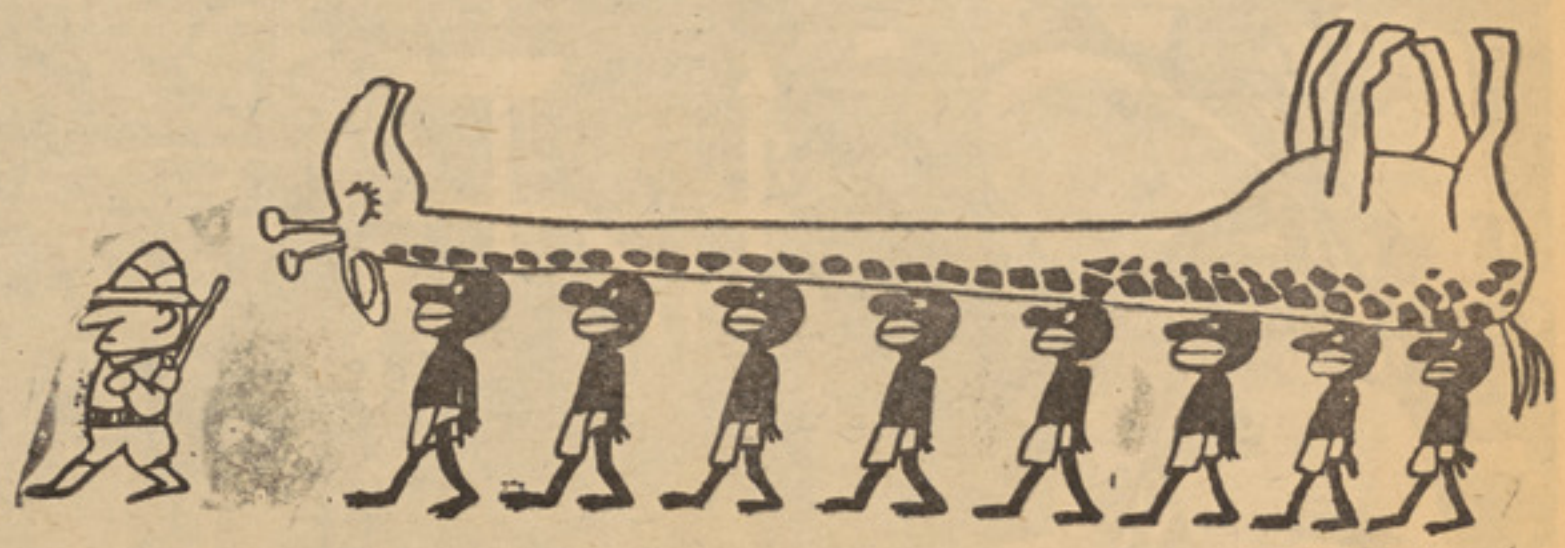

بدون شر ح

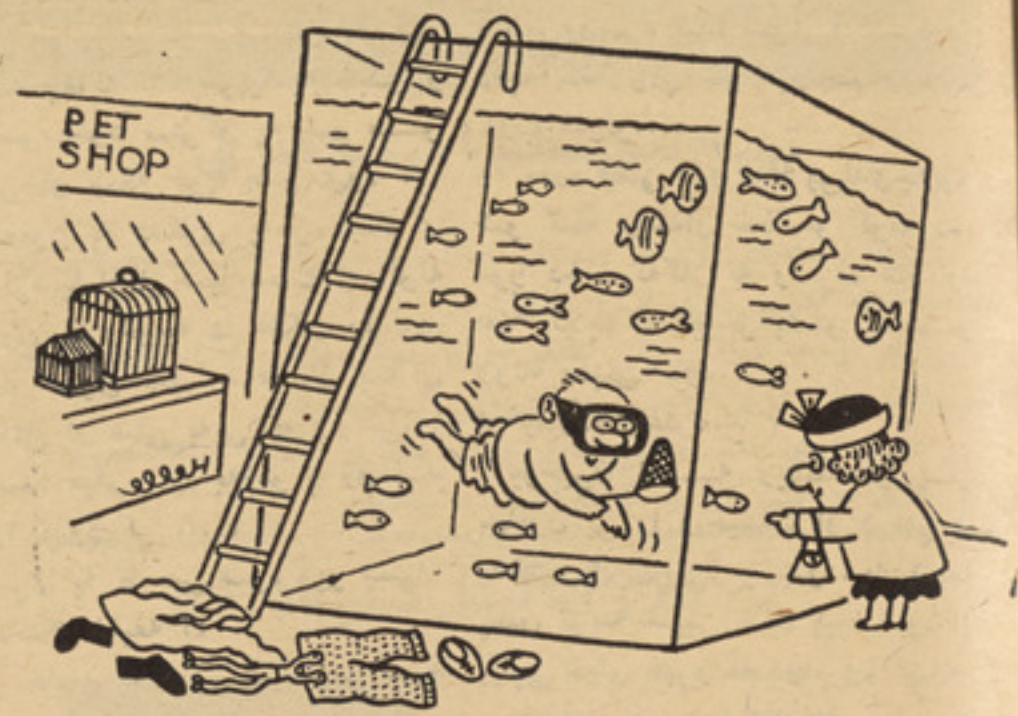

ـ اونوماهی ره میخواهم

هر چه نظر انداز ی‌کردم دید م غیر از همین یك چپر کت دیگـــر جای خوابی درین آتاق وجود ندارد. گفتم:

ـمن چطور میتوا نم بخوابم ... در حالیکه در بستر من تو خوا بیده ای ؟

بعد از لحظهٔ سکوت که منتظـــر جواب از آن ماشین کمپیو تر بودم زن پیکی دار با غم‌غم دشنا می بـه صاحب هوتل داد وگفت :

این احمق ها یك بستر را دوبار فروخته اند ... حالا چاره چیســت

موسم همینطور آمده ...
ـ کدام موسم است ..؟

ـموسم توریزم است ... هزارها توریست‌خارجی‌می‌آید وبرای آن ها جا ریزرف شده ... مردم با اسعار می آیند ولی ما ...

ـ ولی مـا اناناس های فرسوده شده وکیله های زرد شده را باید دندان بزنیم وباد نجان رومی ها ی شاریده راومیوه های خام را قبو ل کنیم ...

خانم پیکی دار با نا امیدی حرفم را تائید کرد :

ـبلی .. یك تربوز تازه نخوردیم ... هر چه خوردیم خام بوده ـبلی ... اما حالا بستر نداریم ...
ـحالا که نیست نیست ... فردا درین باره فکر میکنیم ...

تجربه ثابت کرده که جدال در نصف شب فایده ندارد .حرف اورا نا چار پذیر فتم ...در گو شه بستر نشستم ... خانم پیکی دار گفت :
ـ ولی هوش کنی که از سر حد اینطرف نیایی .
گفتم:

ـنترس من همیشه طر فـــدار مقرارت ژنیو بوده ام او گفت :
ـ پاهایت هم‌نباید به جا هـــای «دیپلماسی» تماس کند ...

اعتراض کنان گفتم :
ـ تو مرابی جهت به نقض‌مقررات متهم میسازی از اتاق بر آمدم وخود را پیش پیشخدمت خواب آلـــود رساندم ومنفجر شدم . او گفت :
ـببخشین ... غلط فهمی شده... لطفا به اتاق نمره ۱۳ بروید ..آنرا برای یك اطریشی‌ریز رف‌کرده‌بودیم ... تا حال که نامده بعد ازین هـم نخواهد آمد ...

سرم را تکان دادم و بطر ف اتاق ۱۳ براه افتادم حال ببینم این اتاق ۱۳ چه ماجرائی برایم ببار خواهـد آورد .

«پایا ن»

یک افغانی فایده

روزی ده نفـر از رفیـق هـای ملانصرالدین از او خواهش کردند که آنهارا ازدریا بگذراند ودرعوض‌ازهرنفر یك افغانی بگیرد .

ملاهم خواهش آنهاراقبول نموده‌وسه نفر آنهارا ازدریا به سلامت گذشتاند واما نفر دهم را به دریاغرق نمود. رفیق هـای او ازمـلا پرسیدند که چرا رفیق آنهار' غرق‌نمود، ملا جواب داد: من‌هنوز یـك افغانی برای شما فائده‌نمودم وشماخوش هم نیستید .

ارسالی: محمد اکبر «حیـدری» از خیرخانـه مینه

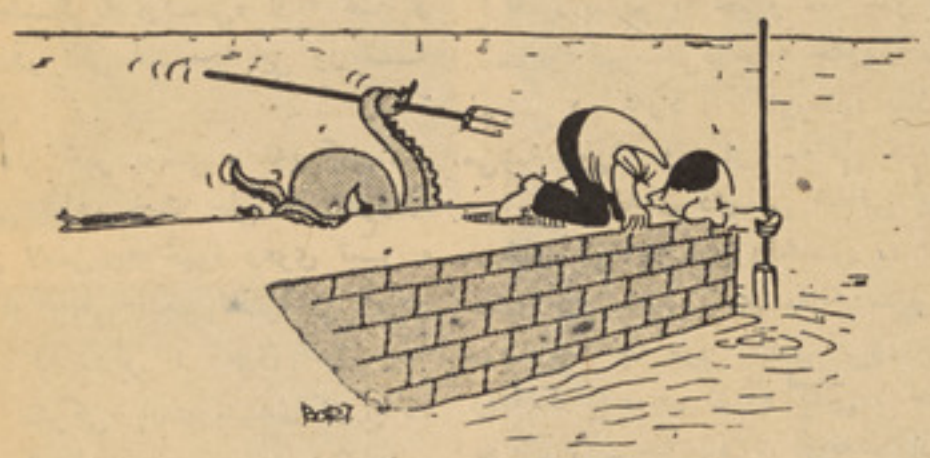

شکاری ها !

دردیوانه‌خانه

روزی داکتری‌به دیوانه خانه‌رفت‌وخواست که آن‌هارا ببیند ووقیکه رفت تمام دیوانه ها گفتند که مـاجور وتیار هستیم ومارا رها کنید وبعد ازآن داکتر گفت‌که من ازشما سوال می‌کنم وبعداً ازدیوانه اولی پرسید که برو ببین که من درخانه‌هستم ویاخیر اورفت دیوانه دومی خنده بسیار بلند کرد. داکتر گفت‌چراخنده کردی گفت : برای اینکه از تیلفون کار نمی‌گیرد و درخانـه‌شما می‌رود .

فرستنده: احمد فرید احمدیار

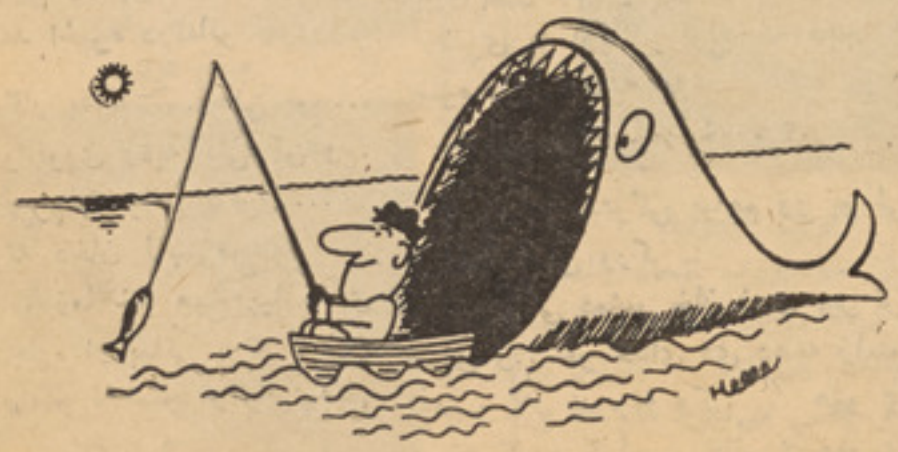

ماهیگیر شوقی

دامین افغا نپور لیکنه

ډم!

نایی پداسی حال کی چه څوواره خپلی ځیږی گو تی په خیر نجامك کی لندی خیشتی کړی، او دسړ ی په‌لاسپی خیرن او تور خټ یـی و موښو دلی هغه ته‌یی وو یل:

ـ«چای درته راو غواړم ؟»

سړی پداسی حال کی چه‌مخا مخ خیرنی او څو ځایه ماتی هیندار ی‌ته کتل شـکریه وکـړه اوپه عـذ ر غو ښتو نکی لهـجه یی ور تـه وو یل :

ـ «نه خیر یوسی ، نه‌یی‌کوم.»

نایی بیاهم خپله چاړه،څو څوواره دخپل لاس په ځیږه رغوی تیـر ه کړه او خپلی تنگی تنگی‌ستر گی‌یی ژر ژر ور پولی او سړی ته‌یی چـه غټی سترگی، ارت تنـدی او ږ ده پوزه ،او غنم وزمی رنگ در لود ، له یوه اسو یلی سره وویل :

ـ« هونو کیسه یی‌پاته شو ه... خبره می داکوله چه‌موږ روز گا ر په‌څپیړه وهلی یو... که‌نه خو ونه‌و زموږ دوران و ... »

سړ ی په بر یتو کی مو سـکی غوندی شو اوډم یی وپو ښته:

ـ« پخوا دی هم هستی درلوده؟»

اوسړ ی «داخبره نه‌وه کړ ی چه

یو موټر دتنگی‌اوله‌چقړواو ختو نه‌په ډکی کوڅی کی ډیر چټك تیر شواو څه‌چه ختی او چقړی وی دډم هـتی ته‌یی وشنیدلی .

ډم په ناهیلی سره‌کوڅی ته‌وکتل اوسړی ته‌یی وو یل:

ـ«ما همد اخبره درته‌کو له‌وروره»

موږ روز گار په څیړه وهلی یو ... که‌نه خو لوړی زه‌په کلی کی وم. پلارمی ډیر نو میالی نایی‌و ...

هغه پرته دخان له‌سره هیڅ سر نه سکنه... زما خو هیڅ پیا دندی چه‌د هغه چاړه او بیاتی پرته د خان اودهغه دزامنو له سر او ږیری‌دبل په‌سراو ږیری لگید لی وی .. »

خپله خبره یی بیاو خوړه ،او ددی لپاره چه دسړی زړه یی خپلی‌کیسی ته تود کړی وی، هغه یی بیـا و پوښتنه :

ـ« آشنا ،ماله تانه پو ښتنه هم ونکړه چه‌کوم چای راوړی که‌نه ؟»

او سړی بیاهم ځواب ور کـړ چـه :

ـ«نه ! نه‌یی کوم ».

نایی بیاهم په خبرو سر شو :

ـ«هو خبره می‌داکومه چه‌زه هسی خوشی ډم نه‌وم ... له پلاره پلار ه می‌ښه خوړلی وه، او ښه می څښلی وه.. خو خدای دی بی اتفاقی پـه هرځای کی چه وی واخلـی .. ا و خدای دی سړی لدی بلانه ساتی.. هغه وخت چه موږ په‌کلی کی‌وو ،چا راته کا ږ ه هم نشوه کتلی.. کتلی په مو ږ ډك شوی و... اوچه‌هرواربه دخانانو کوم ویرشو او یابه یـی ښادی شوه، نوزه به‌یی و بللم چـه خلیفه ،راشه او دا اتیامنه وریجـی باندی کړه .... »

نایی ددی خاطری په یادولو سره شونډی وڅټلی اوخپله‌تیره ږیره یی دبیاتی په څوکی وگروله او بیا یی خپله پری شوی خبر را واخستله :

« خانانو پرته له ما په هیچا دا زړه نشو کولیء ...ځکه ،که یی بل چاته ویلی وای نومعامله یی ور ته خرابوله...او چه‌معامله به هم تیر ه شوه، نویو نیم شیان به یی هم زما دزړه خو شالولو لپاره رابښل .. . دمشر خان زوی دی خدای په جنت کړی ډیر ښه سړی و.. خو ..»

سړی په اریانی اولږ څه هیجا ن سره و پو ښتنه چه:

ـ«ولی دی خبره وخوړه ؟»

ډم خپلی سترگی بیاهم ور پو لی او ځواب یی ورکړ :

ـ«هوکی دمشر خان زوی ډیر نر سړی و.. خو خدای دی دهغه زامنو ته‌دښو لار ښوونه وکی ... هغو ی هرڅه گډوډ کړل .. خانی د هغو ی له‌لاسه ورانه شوه ...ورو سته چه هغوی ښارته لاره‌پیدا کړه، موټرونه یی تر پښو لاندی شول او د ژ وند لین ډین یی‌ښه شو نو نه‌یوا ځـی یی موږته‌په سبك نظر وکتل، بلکـه دپلار خانی سو چ یی‌هم ونکړو...»

ډم یوه شیبه غلی شو، اوپه چوپه خوله یی بیاتی دسړی دغو ږو نـو دپاسه چغوله ... خوبیا په خبـر و سرسو، خود سترگو په ځیږ مـو کی‌یی او ښکه غوټه شو ی‌وه .

ـ«موږ به دهغوی په‌هره ښاد ی کی ترسبا اوبل سبا مست ډو لونه درمبول ... خوچه دا هلکان را لوی شول، هغوی له‌ښاره سـاز یـا ن راوستل او میلی به‌یی جو ړو لی... او همدا میلی وی چه‌زمو ږ ژو نـد یی را گډوډ کړ ....»

سړی په تلوسی سره وپو ښتنه:

ـ«څنگه خلیفه ؟»

نو خلیفه په ډیره خواشینی سره وویل :

ـ« هسی خو هلکانو ډیره خرا بی وکړه .»خوچه زمو نږ ژوند راگډوډ شواو زموږ له خانانو سره کشـس کړی پیدا شو ، و رو سته له د غو میلو نه‌و...

دجو می یوه شپه وه... کلی په درنده چو پتیا کی‌ډوب و.

خود خانانو دکلا په‌یوه برج کی دگیسو نو تونده رڼا وه، او له‌هغه ځی نه دخنداو کټهار اودسازو نـو غږراته .

نیمه شپه وه، چه زموږ دکلا ور وټکیده .له‌خوبه راپاڅیدم او اریکین می ولگاوه. چه ورمی خلاص کړ نو می داریکین په رڼا کی دخان کشر زوی ولید چه هاخوا دیخوا ځنگیده سترگی یی‌ددوه سکرو ټو په شا ن سری وی، ژبه یی نښتله اوماته‌یی وو یـل :

ـ«خلیفه، وریره دی راو باسه !!

ـ« لـویه خدایه داڅه اور م. دا خبره نه‌وه یو سټك وچه زما پـه ککری ولگید .

هلك می‌و پوښتنه چه بچو څـه خبره ده ؟

هغه په کټ‌کټ خندا ځواب راکړ چه ړوند یی‌که څه؟ زه میلمانه لر م هغه راوبا سه چه‌و نڅیږی !

آه ... نورمی طاقت نشو کو لی دومره می ورته وویل چه خانه :زما وریره خو لښتی نده څه ؟»

ډم یوه شیبه غلی شو . اوبیایی په‌ډیره خوا شینی سره وو یل:

ـ« زما وریره چه‌پلار یی نه‌درلود نوی څوارلس کلنه شوی وه، کـه به‌چیری واده ونو له کلیوا لو ښځو سره به یی چامبه و هله او یوه‌سمه غاړه به‌یی خلا صو له ...

او خدا زده چه‌دخان دی بدغو نی ځوی هغه چیری لیدلی وه چـه دا سوچ ورسره پیدا شوی و. .. لنډه داچه هغه ولاړ خو موږ هم ورسره ډوب شولو...»

«دوه هفتی ورو سته بی‌لدی‌چه‌پوه شو گناه موڅه‌او خطا مو کومه ده، موږ دخان له‌کلا نه وشړل شو و. هغه کلاچه له څوڅو پشتو ته مـو ژوند پکښی کاوه ...

او ښارته راغلو ...)

یوخیرن اوپـه ویښتا نو پـټ سابون یی را واخیست او د سړ ی په‌ځیږی‌ږیری یی‌ومو ښود.چه شیبه پس ترینه سپین ځگ پیدا شو. او بیایی خپلو خبرو ته دوام ور کړ:

ـ«ور وره، ښارته راغلم ، نـه دکار لوری راته معلوم ونه بل څه.. په ډیرو ښواو معتبرو وا ټونو کی‌ما هټی نشوه خلا صـولی، او دوا ټ اړخ ته‌په پلیو لاره‌باندی‌له کیناستو نه‌شرم را ته... ودی ته اړ و تم چه راشم اودغه زړه او ویجاړه هټـی پرانږم ... که څه‌هم چه هـو مره بده نده او ستاسو په‌شان دوستان ډیر راته ځی او دخدای فضل گذاره کیږی خو نه چندان ...»

ډم یوه شیبه غلی شو ،اوپرته د چړی له کښهار ی نه‌چه دسړی په ځیږه مخ باندی یی راکښله بل‌غږنه اوریدل کیده .خوشیبه پس یی یو سـوړا سو یلـی و کیښ او و ی ویـل :

ـ« آشانه ،له هرڅه نه دسړ ی پت ډیره بیه لری .خدای دی سړی نه بی‌پته کوی ... ما ډوډی له‌لاسه ورکړه خو پت می وژغوره ... کـه نه‌دخان کشر زوی چه دپلار په‌شان یی ماسنت کړی ویوه لـویه بـی پتی را اړوی‌وه، زمو ږ پوزه را پری کیده ... .»

یوه شیبه یی وخندل .دسړ ی‌مخ یی‌په څپو نی ورته پاك کړ اوبیایی دسمال د هغه له غاړی نه خلا ص کړ. اوبیا یی هغه وپوښتنه :

ـ« چای درته راوړم ؟»

سړی پیسی ورته کیښو دی ا و له‌هټی نه‌یی راکوز شو. په زړ ه‌کی یی ویل :

ـ«په رښتنه چه‌د سړی پت ډیر ه بیه لری .»اودکوڅی په تا و کـی ورك شو.

هنرمندان خبرساز

تهیه یک فلم ارزندهٔ هنری

قرار است از روی داستان «حاکم» سناریوی یك فلم هنری نوشته شده فلمبرداری آن آغاز گردد.

این فلم توسط بناغلی ولی لطیفی جوان خوش ذوق وبا استعداد که تحصیلات عالی درین رشته دا رد دایر کت میشود.

در عکس روی جلد بناغلی لطیفی بایك عده از دخترا نیکه خود را برای بازی در فلم کاندید کرده اند دیده میشود.

کلارک گیبل و بر باد رفته

چندی قبل با عظمت ترین فلم جهانی (بر باد رفته) در کابل نمایش داده شد خوبست مطالب جالبی را که به این فلم مربوط می شود تقدیم خوانند گان عزیز می نمائیم .

اکثر هنرمندان این فلم که بیست سال قبل تهیه شده به اثر حادثات متعددی مرده اند ، از جمله کلا ك گیبل ویوین(در نقش اسکاولت) اولیو یا دو هاویلند ولسلی هوارد

کلارك گیبل

همراه تهیه کننده فلم و بسیار ی از کار کنان فلم حالا زنده نیستند.

در فلم برباد رفته بسیار ی از هنر مندان دایرکتر سلناریست و دیگر کار کنان فلم جایزه اوسکار گرفتند ولی همه با کمال تعجب مشاهده کردند که نام کلارك گیبل در جمله برند گان جایزه اسکار نبود .

کلارك گیبل که لقب سلطا ن هالیود را حاصل کرده بود بعداز

وی دیگر کسی موفق بدریافت این لقب نشد او محبوبیت فراوانی در بین دوستداران سینما داشت ، مرگ او در اثنای اسپ سواری اتفاق افتاده است .

چندی قبل راك هودسون هنرمند محبوب هالیود میخواست فلم برباد رفته را بشکل مدرن در آورد وآنرا مجددا فلمبر داری نماید ، ولی همه معتقد اند که ارزش فلم بر باد رفته در کلاسیك بودن آنست .

اوسکار در هشتاد سالگی

سپنسر تریسی هنر مند سا ل خور ده امر یکا در سن هشتاد سا لگی جا یزه اوسکار گرفت این هنر مند پر قدرت سینماکه در فلم های متعددی بازی کرده در ایام جوانی رابطه نزدیك وصمیمانه ای باکاترین هیپورن داشت که او

سپنسر تر یسی

کاترین هیپورن

هم اکنون سالخورده شده ولی زمانی از زیبا رویان بنا م سینما بود و بیشتر در فلم ها همباز ی سپنسر تر یسی می بود فلم ها ی مشترك آنها بار ها جایزه گرفته است اسپسر تریسی درین اواخر وفات نموده است.

جیمز باند ها

نقش جمیز باند را در سلسله فلم های جمیز باندی اشخاص مختلفی بازی نموده اند که معروف ترین شان عبارتند از شون کانری داوید نیون جورج لازنبی ، ا کنو ن سازند گان فلم ها ی دو صفر هفتی را جرمور را برای بازی کردن نقش جیمز باند مدنظر گر فته اند، ببینم این را جرمور چگونه جمیز باندی خواهد کرد .

فلم های ترس آور

بعضا سازند گان فلم بفکر این می افتند که فلم های پرهیجانی

تهیه کنند ، از جمله فلم ها ی فرا نکشتین و درا کو لا ئی خیلی معروف شده است فلم (قلب گویا) نوشته ادگار الن پو هم از فلم هائی بود که ایجاد هیجان و اضطرا ب میکرد در کابل فلم های (خانه وحشت) (بیگنا هان) (ارواح ها) (تصویری از دور یان گری) از اسکار واید را دیده ایم.

شون کانری

دیوید نیون

جورج لازنبی

لاجر مور

حادثه در نیمه شب

تا اینجای داستان

لی عادت داشت که رخصتی های تابستانی اش را نزد عمه اش آنتی بگذراند . در قصر دیوالی حوادث اسرار آمیز ی درحال جریان بود . جوزف باغبان اورا زیر نظر داشت. برید فورد که ازدیر زمانی اورامی شناخت با او ابراز علاقه کرد. اما رابطه اوبابرید فورد زیر نظر جوزف بود. دوشیزه ایزابل بابرید فورد رابطه مخفی داشت. بالاخره سرقتی در قصر صورت گرفت که فکرمی شد درقدم اول جوزف، ویسون ودیونپورت درآن دست داشتند شواهد علیه لی بودودیگران می خواستند که اورا نابود کنند. این هم بقیه داستان.

چراغ‌ها بالای عینك های ویلسون افتیده و انعکاس عجیبی نمود بدین ترتیب ویلسون چشما نش رابسته واز سرراه اوکنار رفت .

برای اولین بارلی ازبکرایه گرفتن این موتردرخود احساس رضایت و خوشنود ی نمود با وجود سرعت زیادبازهم میتوانست که آنرا کنترول نماید امابدبختی دراین بود که اگرکسی از قسمت بالائی براو حمله ور میگردید میتوانست که او را سوی بالا بکشد وازموتر خارج اش نماید .

بادر نظرداشت این مفکوره او باسرعت فوق العاده زیاد که هر گز نظیر آن رادرعمرش ندیده بودسوی پائین شاهراه به حرکت در آمد. تایرهای موتر دراولین کج گردشی ازروی سرك لغزیده و طوری معلوم میگردید که از سرك منحرف شده است امادر هنگام داخل شدن به کج گردش دیگرلی توانست کنترول آنرا بدست بیاورد هنوز هم سرعت فوق العاده زیاد داشت و بدین ترتیب کنترول موتر از دستش خارج گردید آخرین چیزی راکه بخاطر داشت عبارت ازاین بود که او دستش رااز چرخ دور نمودوبعد ازسیت موتر بلند شد و قبل از اینکه در تاریکی غوطه ور گردیده ودر آن فرورود به بسیار آرامی به بیرون پرتاب شد .

وقتی که دو باره بهوش آمدمشاهده کرد که روی شاخه های فرو افتیده وپوسیده درختان کنار شاهراه افتیده است .

برگ های خشکیده در آنجا آنباری را تشکیل داده بودوطوری معلوم میگردید که از بودنو تشکیل آنهادر آنجا قرن ها میگذرد .

احتیاطی که او همیشه برآن متکی بود حالا سست شده بود .

به آهستگی بدنش راتکان دادو دریافت که زخمی نشده است از اینکه در آنجا چقدر بیهوش خوابیده بود چیزی بخاطر نداشت در بالای سرش هنوز هم ابرها یکی دنبال دیگری در آسمان می دویدند .

لی روی پایش ایستاده ترسش دوباره جان گرفت و در داخل وجودش مانند شی قابل لمس شروع به جوشیدن نمود برای چند لحظه ایستاده شد چراغ های موتر روشن بود در حالیکه آهسته آهسته حرکت میکرد بخاطر آورد که مدت زیادی است که نه چیزی خورده و نه خوابیده است هنگامی که قدم بر میداشت عضلاتش از درد شدیدی خبر دادند اما خوشبختانه کدام استخوا نش نشکسشته بود.

شروع به بالا شدن سوی شاهراه نمود موترش چپه شده بودو اواز درخشش مفکوره های گذشته اش به این نتیجه رسید که بخت و اقبال بااو یاری کرده که موتر مذکور را بکرایه گرفته بود و گرنه حتما در اثر این تصادف چشم ازجهان میپوشید .

هنگامی که به شاهراه رسید سوی قریه به پیش رفتن ادامه دادنمیتوانست که به قصر بر گردد در آنجا اسرار وترس انتظارش را میکشید وقتیکه نزدیك دروازه باز رسید موتری از کج گردشی پیدا شد و قبل ازاینکه بتواند قدمی به عقب بردارد نور قوی چراغ های موتر روی چشما نش نقش بست .

موتر هنگامی که نزدیك وی رسید ایستاده شد این موتر بنتلس خاکی رنگ بود ودر داخلش برید فورد قرار داشت اواز موتر خارج گردیده وسوی لی دوید و فورا او را در آغوش کشید و گفت :

– لی ؟ چه واقع شده است؟

و در حالیکه هنوز هم بازو های لی را در دست داشت قدمی به عقب بر داشت تا او رابدقت برانداز نماید .

لی گفت :

–موتر چپه شد این واقعه وقتی صورت گرفت که میخواستم نزد تو بیایم .

آوازش در این لحظه خفه معلوم میگردید ولی احساس کردکه این آواز ازفاصله دوری بطور گنگ بگوشش میرسد .

برید فورد او راسوی موتر خود برده ودر داخل شدن به آن او را کمك کرد واز کنار دیگر موتر خودش داخل گردیده وگفت :

– من نان شب را خوردم وبعد دلم برای تو تنگ شد فکرکردم بهتر است که پیش تو بیا یم وازاحوالت بپرسم .

لی گفت :

– آه خداوندا ترا سپاسگزارم.

در این لحظه او جلوش راگرفته و بخود فشار می آورد که آرام بوده وگریه نکند امادر داخل وجودش طوفان موحش از ترس بر پا گردیده بود . لی گفت :

– تیلفون من. یك کسی سیم تیلفون مراقطع کرده و آنرا باخودش برده است همان تیلفون اطاق خودم .

بریدفورد دستش راجهت تسکین لی در دست گرفت واو ادامه داد :

وبعدمن اسرار آمیز ترین چیز را دیدم .

او متوقع بودچیزی راکه قابل باور نبودباور کردنی ساخته و به برید فورد بگوید اوراجع به ویلسون ودیونپورت که از انبار خانه خارج گردیده و نمونه ایستگاه قطار آهن را که توسط چکش هموار گردیده بود با خود نقل میدادند چیز های به برید فورد گفت برید فورد سگرتش را روشن کرده وسرش را شور داده و گفت :

–خوب دیونپورت واقعا که راست فهمیده همین طور نیست ؟

لی درحالیکه از این معماسر در نمی آورد گفت :

–منظورت چیست؟

برید فورد گفت :

–دیونپورت گفته است که نمونه قطار آهن را از جایش برداشته تاپاکش کند و در محل مناسبی نگهداری نماید زیرا فوق العاده کثیف شده و به پاکاری ضرورت دارد .

لی پرسید :

– اما اوبه توگفته است که نمونه مذکور تخریب شده است .

بریدفورد گفت :

–نی فکر میکنم که او دانسته که این کارخوبی نبوده و برعلاوه من مطمئن هستم که او نمی خواهد مارابه عقب بیاورد .

برید فورد سگرتش را سوی انداخته و گفت :

– لی.

لهجه آوازش درین لحظه محکم وجدی بود سوی لی چرخیده و هردو دستش را درست گرفته و گفت :

توباید کوشش کنی که متوجه خودت باشی رضائیت و خوشنودی آنتی آرزوی همه ما است او میخواهد که راجع به ما چیزهای بداند او منتظر جوابی ازطرف ما است و داکتر سند بیاخ گفته است او برای مدت زیادی زنده نخواهد بود ماوقت کافی نداریم .

لی گفت :

– من خیلی ترسیده ام.

لی قادر نبود که گفتار برید فورد رادرست درك نماید هنوز هم در باره تصادفش فکر میکرد و راجع به واقعات که درقصر رخ داده بود او گفت :

– بدید. قطار آهن ،تیلفون من...این واقعات طوری وانمود میکند که شخصی در داخل قصر مرتکب این کار ها میشود آیافکر نمیکنی بهتراست پولیس رادر جر یان بگذاریم ؟

برید فوردگفت :

فکرمیکنم که این کار را بکنیم .

او دستان لی را رهاکرده و ماشین موتر را روشن کرده وسوی قصربه حرکت درآمد .

لی گفت :

– فکر میکنم که این کار را بکنیم تو باید فورا پولیسی را از جریان آگاه کنی همین طور نیست ؟

برید فورد گفت :

من این کار رامیکنم اما امشب من درقصر باتو میمانم بهر صورت این بهترین راه است اگر خبری ازاودیل بمارسید هر دو میتوانیم که یکجائی از قصر خارج شویم .

آنها مقابل موتری لی که چپه شده بود رسیدند و برید فورد جهت دیدن آن موترش را برای چند دقیقه آهسته نمود .

لی گفت :

می بینی من باید کشته میشدم .

برید فورد گفت .

بلی توباید کشته میشدی اما نشدی همین طور نیست ؟

اودو باره سرعت گرفت و گفت :

ما باید حتما صحبت کنیم لی من فکر میکنم که این موضوع خیلی مهم است .

لی گفت :

فایده ندارد برید من امشب نمیتوانم به هیچ نوع تصمیم و نتیجه برسم من فوق العاده متاثر و خسته هستم من نمیخواهم که آنتی را دلخور ویا عصبانی نمایم اما تاوقتی که مطمئن نباشم بلی گفته نمیتوانم .

آنها در نزدیکی دروازه موتر قرار داشتند برید فورد خودرا سوی او متمایل ساخته و به آرامی گفت :

فکر میکنم که نمیدانی تاچه اندازه خا ك آلود وکثیف شده ای درلابلای موهایت شاخه های خشکیده قرار دارد .

لی باآهستگی دروازه موتر را باز کرده و گفت :

من به طبقه فوقانی میروم میخواهم شاور

بقیه درصفحه ٥٦

ابراهیم حارس

هنرمند ناشناس

● چون به هنرعشق فراوان داشتم ودروس پوهنځی مانع کار هنری‌ام میشد

● ابراهیم : هرباریك لت‌راقبول کرده‌روی دیوار رسم میکردم.

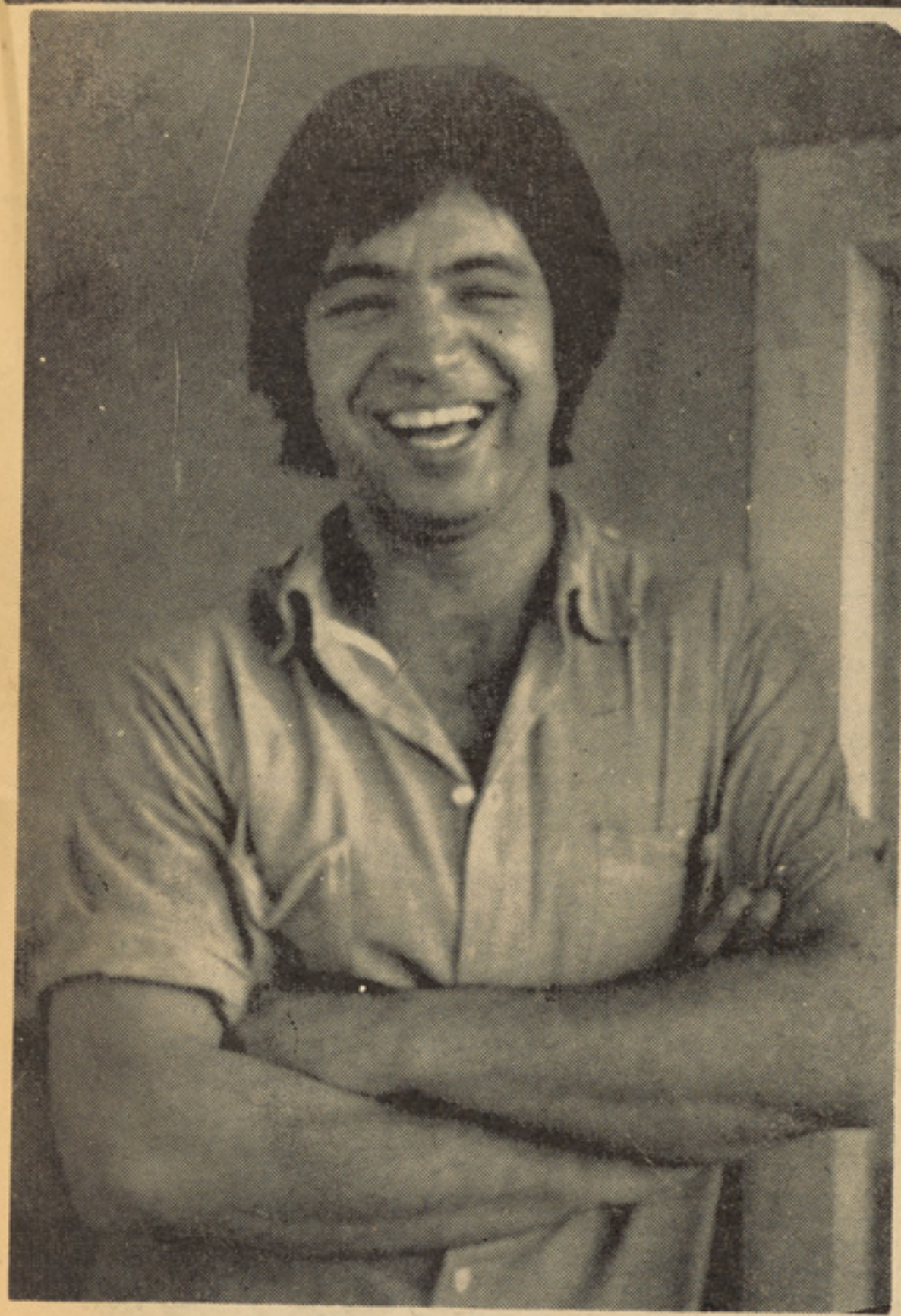

ابراهیم حارس

ابراهیم حارس هرچند مشهور نیست ولی هنرمندی است چیره دست وبـاذوق ، آثار حکاکی اش باطرح های جالب‌آمیخته‌ای است اززیبایی وظرافت، ونموداری است از هنرهای باستانی مشرق‌زمین • وی آدمیست ساده وخون‌گرم ، بسیارهم باسلیقه •

ابراهیم رادر ستدیوی کارش که بیـن چارراهی انصاری وچارراهی حاجی یعقـوب واقع است ملاقات می کنم •

دیکور اطاقش دیدنی است ، مجسمه های ساخته ای خودش ، طرح چوبی روی دیوار وتابوی یادگاری مقدس نگاه بیش ازهمـه جلب نظر می نماید •

بدون مقدمه می پرسمش :

من درخانه یکی از آشنایان تابلـــوی نقاشی سالیان بسیار پیش ترادیـده ام ، آشکاراست که زمانی در نقاشی هم دست داشتی، راستی توچرا حالا نقاشی نمی‌کنی؟

خنده‌اش میگیرد ، میگوید :

باش چای برایت بیاورم •

میرود وبعداز دقیقه‌ای چند پس می آید• من سوالم را تکرار میکنم وی درحالیکه چای درپیاله می ریزد، چنین پاسخ میدهد :

درست است ، من زمانی به هنرنقاشـی سخت علاقمند بودم، روی هرچیز وهر جـا نقاشی میکردم ••• اساسا من از آوان‌کودکی به‌نقاشی عشقی عجیبی داشتم وقتی کوچك بودم بردیوار های خانه بازغال رسم میکردم وپدرم وقتی میدیدکه دیوار ها سیاه شـده سخت عصبانی می‌گشت وبنای لت وکـــوب رامیگذاشت ، سپس باخنده می گوید :

هرباریك لت راقبول کرده روی دیـوار رسم میکردم، ازآن ببعد سالهامن نقاشـی میکردم تااینکه ازلیسه حبیبیه فارغ‌التحصیل گردیده وشامل پوهنځی ادبیات شدم • چون به هنرعشق فراوان داشتم ودروس پوهنځی مانع‌کارهنری ام میشد، با وجود مخـالفت فامیلم، پوهنځی راترك کردم• از تصـادف همان وقت، دروزارت معادن وصنایع‌کورسی دایرشد که درآن متخصصین چینایی هنـر مجسمه سازی وحکاکی راتدریس می نمودند، چون پوهنځی هنرهای زیبادرکشور ما نبود شامل شدن درآن کورس را غنیمت بزرگـی دانستم ، همان شدکه بکورس مذکور بـه فراگرفتن هنرمجسمه سازی وحکاکی آغـاز کردم وهنرنقاشی درآنجا خیلی بدردم خورد، بهرصورت، بعدازآن فقط متوجه مجسمه‌سازی وحکاکی‌گردیدم وگذشته‌ازآن شرایط نامساعد زیادی درنقاشی سد راهم شد و•••

مثلیکه چیزی دیگر نیز میخواست بگوید که از اوسوال کردم •

ازکار ها یت صحبت کن •

مکث کوتاهی نمود، گفت :

کارمن طور ی است که حوصله وپشتکار زیاد میخواهد ، حتی بعضی آثارم بعدازماه هاکار پی هم به اتمام میرسد وازنظر زحمت باهنرهای دیگر کاملا متفاوت است ، زیرا ساختن یك الرازسنگ نخست طرح ریز ی میگردد، بعد بادقت تمام تراشیده وحکاکی میشود ودراین نوع کارهای که‌من مـی‌کـنم کم‌وبیش جیالوژی راهم باید دانست تا در انتخاب سنگ که متلاشکننده نباشد ویاجنس ورنگش خراب نباشد اشتباه رخندهد وهـم باید توجه داشت که برای ساختن یـــك مجسمه مورد نظـر ازکـــدام حصص سنگ استفاده کرد یعنی طوری باید خرادی شود که جاهای نامطلوب سنگ ازبین برود •

ابراهیم درین لحظه می خندد ومی‌گوید: بگودیگرچه سوالی داری ؟

میگویم: بیشتراز کدام نوع سنگ هـــا استفاده میکنی ؟

ازسنگ های‌نیمه قیمتی‌لاجورد، امی‌تیست (یك نوع سنگی که درقندهار پیدا میشود)، رخام وغیره •

گفتم ازسنگ خاراچطور ؟

بشوخی جواب داد: سنگ خارا بـــرای ساختن مجسمه های (سنگ پشت) کـــار می آید •

میپرسم سفری به خارج کرده ای ؟

میگوید : بلی، دوبار برای بازدید آثار هنری رشته خویش ازطرف وزارت معادن و صنایع به فرانسه وایتالیا سفر نموده ام‌که بسیار ، بسیار مفیدبود • ازآن گذشته‌تقریبا نصف اروپاو چند مملکت آسیایی رابمصرف شخصی خویش دیده‌ام •

ابراهیم که ازاول تااینجای مصاحبه گرم‌گفتگو بود یکی ویکبار متوجه پیاله هـــای چای شد، میخواست بگوید چایت رابنوش،امابرای اینکه سوالم رافراموش نکرده باشم، فوری گفتمش میخواهم سنت مصاحبه راپچاکنم! لطفا بگو کاهی عاشق شده ای؟

بقیه در صفحه۵۸

مردی با نقاب بقه

تااینجای داستان :

گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میبراید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار او نزد ماتیلند به کدام‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر قت‌میرود

سر منتظم کلوپ یا نمیخوا ست یا نمی توانست معلو مات بدهد و بنابر این در جواب گفت «آقـای هاگن همیشه پیش از رفتن به‌منزل لبا سهایش را عوض میکند »

ـ«چراپیش‌از تعطیل شدن کلوپ اینجارا ترك گفته است ؟.»

سر منتظم شانه هایشرا تکـا ن داده اظهار بی اطلاعی کرد. «من‌به خصو صیات ومسایل شخصـی او آشنا نیستم.» مالك پس از گر فتن این جواب اورا گذاشت که بر ود .

در دیوار یك میز آرایش وآینه نصب بود .به اطراف آئینه‌دوچراغ نصب شده بودکه هیچکدام شیت‌نه داشت.الك سویچ آنهارا دور داد و در روشنی شدید به تفتیش رو ی میز پرداخت .او فورا دوموی پیدا کرده آنها را در باز وی کرتی سیاه رنگ خود چسپا ند در روك میزیك بوتل محتوی را بر مایع‌بدست آورد وبرس را بااحتیاط در آن امـتحا ن کرد .

سر انجام باطله دانی رااز جا یشـ برداشته ،محتوا یات آنرا روی میز ر بـخـت ا و چـنـد عـد د بل و صـور ت حسا بهـا مکاتیب رسمی مربوط به معا ملات کلوپ ،در خواست شمول یك‌مامور جدید سه‌سوخته سگرت وچندتوته‌از کاغذ پاره شده در بین باطله دانی وجود داشت .یکی از اینها باسرش چسپیده بود .

الك اظهار نظر نمود شرط می بندم که برسش را باآن‌پاك کرده است‌با قدری زحمت آن پارچهٔ کاغذچسپیده را از هم باز کرد سه سطر روی‌آن با ماشین تایپ شده بود «فور یست هفت را درای . اس۲ ملاقات کن .

حمله صورت نمی گیرد ام ،اس بشما اطمینان مید هد .

فوری ! اف!»

دیك کاغذرا از دست الك گر فته دوباره سطور آنرا مـرور کـرد و اظهار داشت :

«ا و سهو کـر د ه که حملـه به‌عمل نمی‌آیدای ،اس بمعنای‌خیابان الدور میباشد .

وعدد ۲ یا نمره ۲ یاساعت ۲ را میرساند.».

الك سوال کرد: «اما ،ام ،کیست؟»

دیك پاسخ داد :

«غالبا میلز ،مردیکه مادر واندلس روت توقیف کردیم .او اظهار اتش را تحریری بجا گذاشته است همیـن طور نیست ؟

الك متفکر انه اظهار داشت .

«لااقل در پای آن امضا کرده است اودربین کاغذ هادو باره جستجوکرد پس‌از لحظه‌آنچه‌رابد نبا لشس‌میگشت پیدا نمود .یك پاکت کوچك که توسط ماشین تایپ به آدرس گـ . وی . هاگن نوشته‌شده بود ومهرپستخانه ناحیه را خورده بود .

الك بـدنبال دربان‌نفرفـرستاد ووقتی او آمد ازوی پرسید :درچه ساعتی پسته این مکتوب را آورده است .

دربان یگانه کسی بود که موقف نازك خود را بدرستی متوجه شد ه بود . بنابراین بدون سعی درکتمان موضوع اظهار نمود : « مکتو ب در حدود ساعت ۹ روز رسیده اسـت آقای انسپکتر یك پسته رسان‌جوان این مکتوب راآورد .اینجامن‌درکتاب وارده خود هم ساعت وروز نامه را درج کرده ام » او کتا ب مکا تیب وارده را به الك نشان داد .

ـآقای هاگن از ینگونه نامه هـا زیاد در یافت میدارد .

در بان در جواب گفت :«نه‌بسیار کم، آقای انسپکتر»سپس با تر س زیاد سوال کرد که تکلیف او چـه میباشد ؟

ـشما میتوانید به خانه تان‌بروید اما تحت نظر ما خواهید بود .شما حق ندارید درین جاباهیچکسی‌حرف بزنید وبه احدی نباید بگویید که‌من درباره این مکتوب پرس‌وپال‌کرده‌ام فهمیدید که چه کنم ؟

ـبلی ، کاملا آقای ا نسپکتـر »

الك مرکز تیلفون را گرفته هدایت داد که برای یك ساعت تـمـا م مخا برات تیلفون را قطع کنند درین لحظه ساعت ۲و٤٥ دقیقه بود .

او ۱۸ پولیس را جهت مرا قبت کلوپ گذاشته خودبا دیك و سا یر پولیس ها با سر عت ممکن جا ب توتن هام حرکت کرد.در حدود۱۰۰ متر پیش از رسیدن‌به خیابان الدوز موتر متو قف شده‌همه از آن فرود آمدند .دیك با نفرات خود خیا بان مجاور رااشغال کرده آنهااردر آنجا در حال تیارسی گذاشت وخود تنها با الك به طرف خیابان الدور پیشس رفت .

در زاویه خیابان الدور الك دیدکه تدابیر احتیاطی مافو قشس اساس داشته وصحیح بوده است .یك نفر در پایه چراغی تکیه داده بود. الك فورا یك موضوع بسیار دلچسپ‌را عنوان کرده با دیك سر گرم صحبت شد .

به مردیکه زیر چراغ انتظار می کشید ،یك لحظه تردید دست داد، وقتی آندو نز دیکشس آمدند ،الـك دفعتا بر گشته گفت :

شما گوگرد دارید ؟

آن دگر غرشی کرده پاسخ داد: «نی ندارم .»

دریك لحظه بعدی آنمرد به‌روی‌زمین افتیده بود .الك زانـو یش را روی سینه آن مرد قرار داد با دسـت گلویش را فشرده تهدید کرد :اگر فریاد بزنی ،میکشمت. آن‌مرد تا به خود آمد در دست خفیه پولیسا ن افتیده فورا دست ودهانش رابستند وبه داخل یك موتر ش اندا ختند الك اظهار داشت تا حال همه چیـز مربوط به اینست که آیا شخصـی که در وسط راهر وی باغچه هاقرار داشت ، جریان زدوخورد ما و تیر شدن همکارشانرا فهمیده‌اندیا خیر؟ الك خاك وگرد را از لباسش‌تکانده اضافه نمود اگر دیده باشد ،امکان بروز اتفاقات جالبی می رود، امـا ظاهرا کسی در دهلیز بار یك وسط باغچه‌شیك نمیداد وتنها مر د یکه ازآن محل دیده بانی میکرددر چنگ پولیس افتیده بود ،الك از رهر و باغچه گذشته در دهلیز عمـا رت خامو شانه توقف کرد وگوش بـه آواز داد. صدا ی‌خفیف قدمهـای را شنید .او خودش را جمع کرد ه آهسته به گوشه خزید و.

محافظ از داخل صدا زد در آنجا کی است ؟

الك آهسته جواب داد :منم‌بسیار بلند حرف نزن .

آن دگر پرسیده در ینجا چه مـی کنی؟ بتـ وتاکید کردم که‌باید د ر زیر چراغ بمانی .

چشمهای الك به تدریج به‌تاریکی عادت کرد واکنون می توا نسـت فاصله خود وآن مرد را تخمین کند الك آهسته جواب داد: دوشخص که به نظرم عجیب می آیند از آنطر ف خیا بان نزدیك میشو ند یکد فعه‌او نهار ببین ،شاید بشنا سی که کی هستند .

الك درجوانی فوتبال بازی میکرد ودرست در لحظه ایکه آن‌مردنزدیك شد بالگد ضربتی به‌او وارد کرد . آن مرد از زمین بلند شده بشد ت به پهلو خورد ونفسش بند آمد . صرف صدای خفیف‌خرخر ازحنجره اش شنیده میشد آن‌مرد بیك‌ضربت محکم ناك آوت شده بود .شخصـی ناك اوت شده قدرت فریاد کشید ن را نداشت بیحر کت وبیحال نقش

زمین شده دوتن از خفیه پـو لیس ها به سرعت دستها ودها نشی را محکم بسته اورا در یك مو تـــــر انداختند .

الك اظهار داشت: بچه‌ها! ماباید از دروازه عقبی وارد منزل شوئیم . اینبار در وازه ورودی بـا غ بـا ز بود .الك موزه هایش را از پای در آورده در حالیکه جوراب به پـــای داشت آهسته آهسته به پیش خزید واز دهلیز تاریك گذشته وقتی‌پشت دروازه اتاق ما تیلند رسید زنـگ دروازهٔ اتاقش را بصدا در آورد . همه جا تاریك وخلوت بود. هیچکس در آنجاوجود نداشت.الك به‌تحویل خانه منزل بر گشته اظهار داشت :

دراتاق‌های‌زیر زمینی کسی‌نیست باید به طبقهٔ بالایی برویم‌واتاق های بالا را تفتیش کنیم .او درست از زینه ها بالا خزیده بود که متو جه یك روشنی خفـــیف از لای دروازهٔ اتاق پیشخد مت مایتلند شداو به سه خیز از زینه ها بالا رفت وا ز کفشکن گذشته خود شرا به وسط دروازه انداخت . دروازه به اثـــر وارد شدن ضربت سوم در هـــم شکست .اتاق در تاریکی فرو رفته بود .الك در تاریکی کامل که سر تا سر اتاق را فرا گرفته بود فریاد زد: «هر کسی اینجا هستی، دستها بالا!»

سکوت عمیق بر قرار شد .الـك خود شراخم کرده چـراغ دستی را بیرون آورد ودر نور آن کنج وکنار اتاق را دید زد .اتاق خالی بـود . مامورین پولیس همه بعجله خودشان رابه داخل اتاق رساندند ،چـــراغ روی میز را روشن کردند شیشـه شیت آن هنوز گرم بود. تمام‌اتاق‌را زیر ورو کردند .اما این اتاق برای پنهان شدن چند نفر جای کافـــی ند ا شت و مـــحل منا سبـــی بشـــما ر نمـــی ر فت ا لـك ا ز کلکین نگاهی به بیرون افگنده در یافت که برای کسانی کـه در آن اطاق وجود داشتند ، ما ـمکن‌بوده که به این ترتیب از آنجا خـــارج شوند .

درانتهای دگر اتاق یك الماری لباس وجود داشت و چندین‌پارچه لباسهای کهنه در بین آن درکوتبند ها آویزان بود .

الك فرمان داد : (تمام لباسها را بیرون بریزید ! در داخل آن‌باید دریچه‌ی وجود داشته باشد که به عمارت مجاور باز شود .)

لباس ها را به روی صحن‌اتاق ریختند و دیوار چوبی داخل‌آلماری از پشت لباس ها نمایان شد و دیك باعجله وکنجکاوی کاغذ ها ی روی میز را از نظر گذشتاند .

او با تعجب فراوان اظهار کرد (الك ! این کاغذ را ببین اعترا ف میلز ا ست از آن صر ف دو کا پی بر داشته بودیم که یکی نزد منست ویکی در دفتر سکا تلند یا رد قـید می باشد .)

در همین لحظه دیوار درونـــی آلماری‌را شکستند و پولیس ها از دریچه ایکه پشت آن پیدا شد به عمارت پهلو هجوم بردند .

یك حقیقت فوق العاده جالب‌کشف گردید بدین معنا که یـــك دالان طولانی این عمارت را با تقریبا ۱۰ عمارت دگر که پهلوی هـم قـرار داشت وصل میکرد و بزودی واضح شد که در تما م منازل تابه انتهای خیابان اعضای سازمان بقه هـــا زندگی میکردند و هر کدام آنهـا ممکن بود دارای نمبر ۷ باشندعیر از دوازده منزل مایتلند در سایر عمارات چنین در یچه ار تباطی‌وجود نداشت بلکه صرف در دیوار های خشت پخته سوراخی احداث شد ه بود الك با نفس سوخته پس از بازدید سائر عمارت برگشته گفت:

من تردید دارم که‌اورا بدام انداخته باشیم ؟

دیك در جواب از الك پرسید : آیا کسی توانسته ازینجا فـــرار کند؟

الك سرشرا تکان داده پاســـخ داد (متاسفانه افـراد مـن جـلـو دروازه باغچه منزل‌مایتلندکشیك‌می دهند و یك تعداد ماموران پولیس دریونیفور م خیابان را محاصـره کرده اند گوش کنید شما صدای اشپلاق را شنیدید ؟)

معاون الك برای دادن گزارش آمد مایك نفر را در پشت حو یلی پیدا کردیم من بخودم اجازه داده‌او را تا اینجا آوردم.

میخواهید او را ببینید ؟)

الك گفت(او را تنها بالا بیاورید.)

چند لحظه بعد یك نفـر کـه دستهایشرا بسته بودند وارداتاق شد او قدری بزرگتر از یك مـرد متوسطبود موهایش خرمایی‌ودراز بود ضمنا ریش دم بودنـه و زرد رنگی داشت . برای یك لحظـــه طولانی دیك به قیافه او چشم‌دوخته

بقیه در صفحه ۵۸

ژوندون — زنان و دختران

خوش خلقی نمک زندگی است

زنانی که زیاده ازحد دقیق اند و مواظبت ودقت رابه حدو سواس می رسانند غالباً از یکنوع عقد ۀ «افزون طلبی» رنج می‌برند . اینها همیشه اصرار می ورزند که مثلاً کو دکان باید این‌طور وآنطور تحت قاعده باشند ،باآن باید چنین رفتار

شود، غذای شب کاملا مطا بـق اسلوب پخته شود وبر روی میـز بیاید.

خانه باید ازهر حیث بی‌عیب و نقص باشد ومانند آن !

چنین وسواسی از لحا ظ رو حی، دروا قع فرار از مسایل جزئی وکم اهمیت جلوه گری میکند .مسا یل ومشکلات رابا خوش‌خلقی وخوش بینی تلقی کردن ،ودر جز ئیا تو نکات کوچك پافشاری نـکردن د ر تحکیم مبانی عشـق ومحـبت زن و شوهر تاثیر قطعی دارد.

باید برای چیز،های جزیی نیـز قدر دانی کنید: مثلاً شبی که‌شوهر تان شمارا به‌سینما می‌برد، برا ی دسته گلی که‌به خانه می آورد ود ر مقابل زحمتی که‌صبحها جهت خالی کردن ظرف خاکرو به می کشدباید ازاو تشکر کنید.

اگر بنا باشد هرچه میکند وظیفۀ مسلم وقانو نی اش فرض شـو د کم‌کم پیش خود خواهد گفت به‌چه مناسبت برای خوش آمد زنم کـه قدر زحمات وخدمات مرا نمی دا ند اینهمه بخود فشار بیاور م. برخی از زنان ابداً تشخیص نمـید هـند که‌شوهر شان روزانه چه خدما تی برای شان انجام مید هند. زیـرا آنقدر به‌انجام خدمات مزبور (توسط ایشان) عـادت کرده اند که ایـن حقیقت را اساساً حس نمی کنند .

تنظیم مصرف خانواده

زنان چیز فهم با استفاده از یاد داشت، در تنظیم صورت مخا رج خانواده مؤ فقیت خـوبی نصـیب می‌شوند.

هما نطوریکه دکتور متخصص تـا مرضی را تشخیص نکند نمی تواند بیمار را معالجه نماید. یك‌زن خانه هم‌تا نداند کار مصرف خانواده ا ز کجا خراب است نمی تواند در را ه بهبودش قدمی بردارد، درصورتیکه نداند چرا، چه چیز را چگو نه می تواند ازبودجه کم کند،صرفه جویی برایش مفهومی نخواهد داشت .

بنابر این لازمست که صـو ر ت مخارج خانه رابرای مد تی مؤ قـت مثلا سه‌ماه ثبت ونگهدار ی کنید.

باید به‌طور دقیق گفت در سا ل چه مقدار وجه برای خوراك پرداخته اید. چه مبلغی در راه تفریح وسیر سیاحت رفته است. وچـه مـقدا ر صرف خرید بعضی اشیای ضروری شده. همین مهم است . زیرا مـی توانیم درهر مورد بالا رفتن مصارف راکنترول کنیم وبدا نیم در کجـا بیهوده زیاد روی شده‌است . لازم نیست شماتمام عمررا بد ین کا ر مصروف بدارید ،یکبار نتیجه گیری

متر جم: محمد حکیم نا هض

ختنه

موضوع ختنه و طر ق وارسی آن برای طفل خیلی‌مهم است که آیا یك پسر باید ختنه شود ؟

اگر جواب این سوال منفی باشد پس چه‌نوع متو جه وموا ظبت‌باید درین مورد بعمل آید؟ درین بـــاره کدام جواب دیگری وجود نـدارد . ختنه طفل(پسر) عبارت‌از قطع‌کردن یك قسمت پو ست (پو ست ختنه) نامیده می‌شود که بطور عادی بوده وزاید است . مفاد ختنه عبارت از پاکی وسودمندبودن (ازلحاظ عملی) آنست یـك ماده پنـیر ما نـنـد (سمیگما) نامیده می شود بو سیله پوست متذکره مترشح می گر دد. وقتی که پوست قطع نگردد یعنـی ختنه یا سنت نشود و بحال خـو د باقی بماند، ماده سمیگما جمع می گردد .

بعضی اوقات بطور عادی مکروب این مواد جمع گردیده وبه آهستگی سبب عفونت ،آب گرفتگی وتخریش می گردد. هرگاه پو ست ختنه دور ساخته شود (ختنه صورت گیر د) مواد سمیگما جمع نشده‌و جا نـی برای خطر باقی نمی ماند. اگرعملیه ختنه در اوائل کودکی صو رت‌گیرد خطر روانی ختنه در سن کلا نـتر وجود نخواهد داشت. (دا کتـر سباك مولف کتابی که متن ترجمه آن از نظر خوانندگان محتر م ا ز مد تیست گزارش یافته و عنوا ن بالا باسطوری که همـین حـالا از مطا لعه شما گذ شته ا ســـت ختنه را که‌در کشور های اسلا می یکی‌از سنن اسلامی بشمار میرو د یك مفکوره عالی وقیمتدار شمر ده است).

اگر طفل خودرا ختنه کرد یـد طبعاً چند روز بکار است تاز خـم آن التیام پذیرد . برای این که‌زخم به لتهٔ طفل نه چسپد ،مقدار جیلی پطرو لیم یا مرحم بو ریك اسید را روی یك پارچه گاز تعقیم‌شده که‌به اندازه یك تکه پوسته کلان با شد مالیده بدور جرجه به پیچانید .اگر زخم بالته که بدور بدن طفل‌پیچانده می‌شود ،اصطکاك نماید یا ما لید ه شود وچندقطره محدود خو ن‌یا مایع گلابی رنگ به‌نظر خورد ،قا بـل تشو یش نیست .

داکتر سباك علاوه می‌کند یـك طریقه دیگر پاك نگاه داشتن زخـم اینست که‌همه روزه پو ســت آ ن کشس کرده نشود. این عمل ا زیك طرف برای طفل دردناك واز جانب دیگر برای مادر تکلیف ده میباشد.

مو صوف اضافه می کند که‌بـــه عقیده وی این عمل‌چه‌ازلحا ظ روانی وچه ازلحاظ فزیکی قنا عت بخشس محسوب نه‌می گردد .

زنـان بو سیـلهٔ قلب اسـتدلا ل می کنند، نه بو سیلهٔ مغز.

«ماتیر آرناند»

• • •

بعضی زنان برای همه دلر بایند وعده ای برای یك نفر، ولی برخـی برای هیچکس دلبر نیستند !

«جمز ماتیو بار ی»

• • •

زن همیشه عواطف‌مرد رااحساس میکند ،وقتی که مرد بزن عشق خود را ابراز میدارد، چیز تازه ای باو نگفته است .

«آندره پو پیه»

کافی است. امادر هر صور ت برخی ازخانمهای حسابی دو ست دا رند همیشه این کار را دنبال کنـند و اطلاعات لازم‌در اختیار داشته‌باشند اگر وقتی به‌شك وتردید افتادند که در راه خرید لباس و کفش وکلاه وجوراب وامثال آن زیاده روی کرده اند ، بایك نظر بصورت مـخارج و خرید، حقیقت‌مطلب‌فو راً دستگـیر شان می‌شود .

آیا شما خانهٔ راحت‌رابه پوشیدن لباس فاخر وگرانبها تر جیح نمی دهید ؟

آیا مایل نیستیداطو کردن ولباس شویی وکار های مشابه رادر خانه انجام دهید ووجوه اینگو نه خر چ هارا به‌حساب مخصوصی برای‌خرید رادیو ودیگر ضرور یات بگذارید ؟

اینها مطالبی است که‌باید افرا د فامیل دقیقاً مورد مطالعه ومشاوره قرار دهند وبا همکاری دسته جمعی بودجه ای برمبنا ی ارقـام حقیقـی تنظیم نمایند .والا اگر یـك نفـر بنشیند وبودجه ای مانند فورمو ل برای خانواده بنو یسد بجایی نـه خواهد رسید .

پخت وپز

نان بریان

سه دانه تخم مرغ را خوب بهـم بزنید ونیم قاشق چای خوری نمك رابد ان اضافه کنید .بعد دو سوم حصهٔ یك پیاله شیررا طور جداگانه بجوشانید وبه‌مایع مذکو ربیفزا ئید آنگاه تابه راگرم کرده رو غن را در آن بیندازید وتو ته‌های نان را د ر مایع‌فرو کرده، اندکی نگهدار ید .

سپس توته‌های نان را از ما یـع بیرون کرده در تابه باروغن سـرخ کنید. وقتی که‌تو ته‌های نان سرخ گردید ،کمی بوره ودار چینی بـــر روی آنها بپاشید وبرای صبحا نهٔ شما بهترین خوراك است .

دخوانانو

ژوندون

از کتاب : قدرت واراده

حرفهای برای جوانان

چطور میتوانیم از کم خوابی جلوگیری کنیم

خوابیدن به‌قدر کافی وباآرامی برای هر موجودی از ضروریات اولیه زندگانی‌است.

زیرا خواب خستگی روزانه را بر طرف میکند و در این‌صورت بیداری خسته‌کننده نمیشود وشخص با کمال میل برای کار خود آماده می‌گرددوروزرابانشاط وسرور بسر می برد روح مشاعرخود رابازیافته وبدن‌چست‌و چالاك میگردد ونیروی پایداراو در مقا بل خستگیهای‌دماغی و کوششهای جسمی‌زیادمی شود مردی‌که‌بخوابد خوب فکرمیکند وحرکات وسکنات‌او از روی فهم و شعورات صور ت ظاهر هرکس مبین وضع استراحت اودرشب می‌باشد . کسیکه خوابش بطور طبیعی‌است چهره ای بشاش چشمانی با فروغ ووضعی نیرو مند دارد .

صدای رسایش دارای طنین مخصو صی است وباکمال وضوح صحبت میکند.

ولی برعکس کم خوابی قوای شخص را تحلیل می‌بردواورا فرسوده میسازدوعلاوه بر اندوهی که‌درنتیجه‌خستگی و بی خوا بی شب‌باودست میدهد باعث‌شدیدترین اغتشاشات عصبی دربدن‌اومیگردد وباری کم‌خوابی از قوه‌پایداری اعضا دربرابر هر گونه‌سمی میکاهد گذشته از این جهات که تما ماز نظر صحی‌بود ، خواب‌بطور غیر مستقیم‌دخالت مهمی در پرورش اراده دارد باین معنی که تمرین پرورش‌آ ن‌هنگام برخاستن از خوا ب یادر وقت خوابیدن بسیار مو ثر و مفیداست

پس برای اینکه هرشب بساخوشی وآرامی بخواب روید بدستور های زیر عمل کنید.

اولا در وسط تختخواب یا قسمتی از آنکه مخصوص شما است بخوا بید تمام‌اعضا باید کاملا امتداد داده شود بعد وضع‌راحت و آرامی بخود بگیرید تا اینکه تمام اعضای بدن بتوانندباسترراحت بپردازند ما تو صیه میکنیم که همیشه روی پهلوی راست‌یابه پشت بخوابید .

امادر حالت اخیر باز هم باید بدن‌اندکی بطرف راست متمایل گردد و نباید فراموش کرد که بهترین‌حالت بدن آنست‌که بهتر بتواند استراحت کند و بی حرکتی کامل برآن چیره شود بعد باید تمام عضلات به حالتی آزاد رها شود .

در این‌وقت‌دقتتان باید باعضای‌خارجی معطوف گردد . آیا پاها کاملا سست است؟ یامنقبض و پیچ خورده می باشد ؟

ساقها ورانها بدون هیچ تمددی روی‌تشك قرار میگیرد ؟

آیا سینه منقبض وفشرده نیست ؟ آیا دستها کاملا استراحت‌میکند سر بقسمی قرار گرفته است که هیچنوع خستگی به عضلات گردن نمیدهد ؟

پس از لحظه‌یی بطور کلی احتیاج‌بحرکت در خود حس میکند واین احساس باندازه ای شدید است که‌پیش‌ازاینکه‌بتوانید در باره‌آن

بقیه در صفحة ۵۷

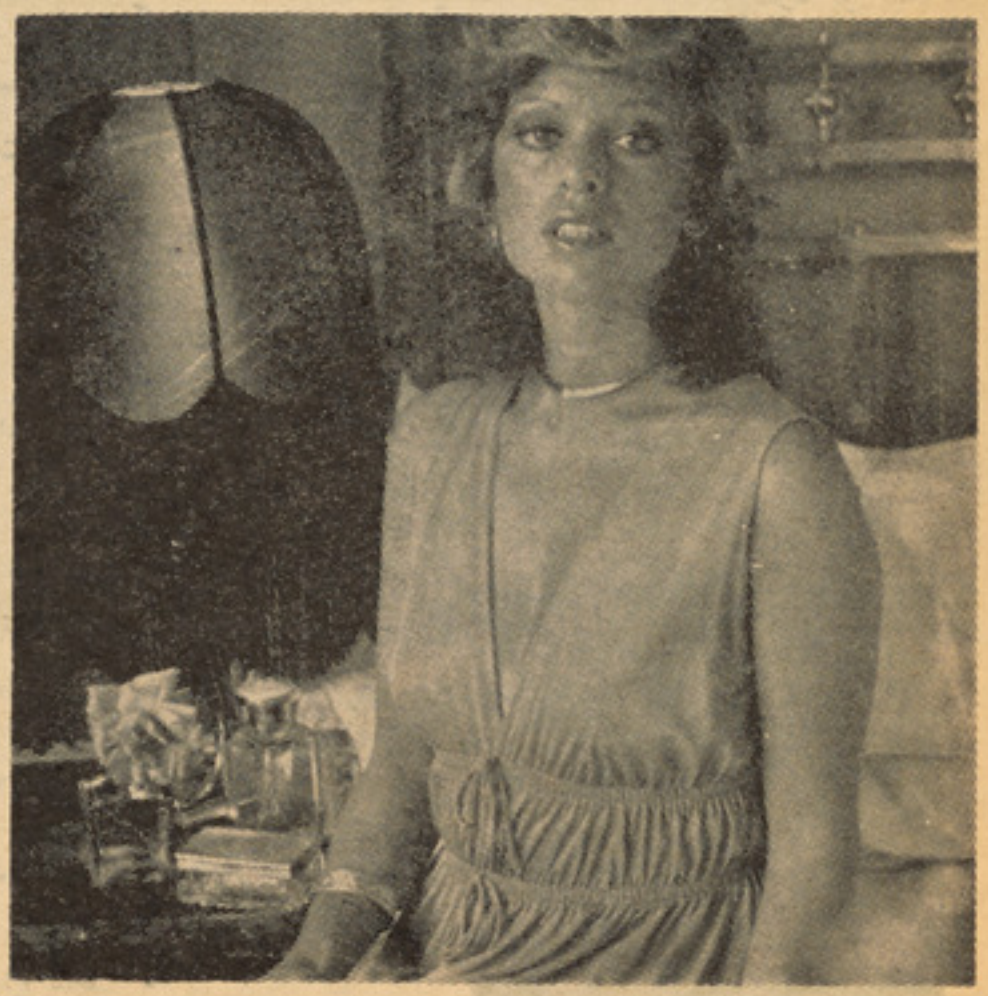

این یك حقیقت‌است نه یك‌افسانه حقیقتیکه ممکن برای هر کدام ما وشما اتفاق افتاد ه باشد .

میخواهم سرگذشت حقیقی از زندگی‌خود را برای شماقصه کنم .

فرض کنید که نامم ح است .

درآن وقت که بیست وپنج سال داشتم پدر و مادرم مرابا دختری که در صنف‌چهارم درس میخواند نامزد ساختند .

من در آن‌وقت شغل دکانداری داشتم و زندگی من از نگاه مالی رضایت بخشی بود سه سال نامزد ماندم و بعد از سه سال‌ما با هم عروسی کردیم‌پدر دخترمبلغی هم‌ازمن‌به قسم طویانه گرفت و دختربه خانه من آمدولی بعداز یك‌ماه دوباره خانه‌پدرش رفت و یك هفته در خانه پدر بود دو باره آمد وبعد از چندروز زندگی‌با من‌بازهم خانه پدر رفت و هرگز بازنیامد هرچند که بار ها از پدرش و فامیلش خواهش کردم که او را بخانه‌اش برگرداند ولی کوآن گوشی‌که‌بشنود خلاصه بعد ها فهمیدم‌که او درشبی لیسه درس می خواند وتوانست که‌آن را به پایان برسا ند من ازین‌کارش خوشحال شدم ولی این خوشحالی من خیلی کوتاه بود زیرا بعد از چند روز پدرومادر و برادران زنم با تهدید از من خواستندکه‌زنم راطلاق دهم‌هر چند که

نامه هـای رسیده

پیغله عابده ایو بی عضو بانك ملی نا مهٔ شما به ادار ۀ مجله ر سید این هم نامه ار سالی شما.

بتو مینو سم

برای توئی که در یك رو ز پرطراوت بهاری بوسر زمین خیا ل من پاگذاردی و در افق دیده ام دور نمائی خیال انگیز از عشق و شیفتگی مجسم ساختی برای توئی که شبنمی شدی ، در غنچه قلبم نشستی ، مروار یدی گشتی در صدف دلم جای گرفتی ، و چون پرستوی ره گم کرده در آسما ن زندگیم به پرواز در آمدی بر ای توئی‌که زمستان یخزده واندوهگین قلبم را با خورشید سوزان مهرت به بهار دل انگیز و روح پرورمبدل نمودی .

برای توئی که در قلبم آتشی بر پا کردی و روح افسرده ام را با لهیب های سر کش آن جا ن بخشیدی .

برای توئی که نوازش ها یت گل جوانیم را شکو فان نمود و شکو فه های عشق و تمنا را د ر گلزار قلبم پرا گنده سا خت .

ابرای توئی که با محبتت بی نیاز از نیاز هایم نمودی و دنیائی پر شکوه و فریبنده برایم ارمغان آوردی .

تو الهه قلب کو چك منی ، تو فرمانروا ی مقتدر سر زمین احساس منی‌توآن ستاره فروزانی هستی که در شبهای تیره وظلمانی ناگهان از میان تیرگی ها د ر آسمان سیاه و ماتمزای قلبم طلوع نمودی و پرتوی از امید و نشا ط به‌آن تاباندی من چه بود م.

غریقی در دریای نامراد یها تشنه ای دروادی خشك و سوزان زندگی ره گم کرده ای در دشت وسیع احساسات خانما نسو ز جوانی ،محرومی درمیان حرما نها و آهها ، در دمندی همراه باغمها و رنج ها نیاز مندی با اشکها و سرشکها و حال ... پرتوی هستم از امید شگوفه ای از شگوفه های پرطر اوت نهال زندگی ... ستاره ای درخشان در آسمان سعادت و خوشبختی .

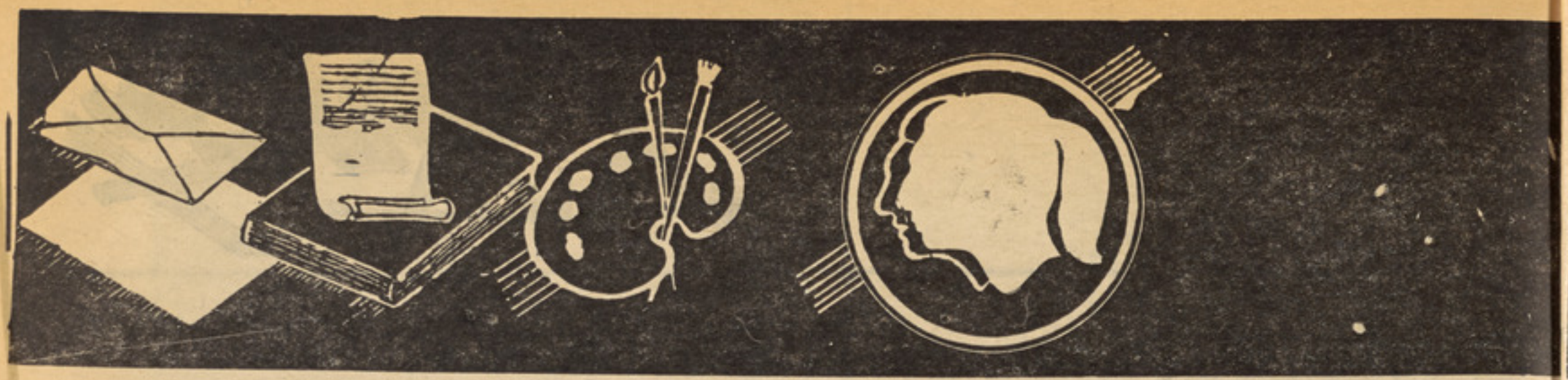

کوشش نمودم ومجادله کردم وتمام دارایی خودرا درین‌راه که‌بتوانم زنم را بخانه اش باز گردانم از دست دادم وموفق‌نشدم وآنها باخره موفق شدند که دختر شانرا ازمن بگیرند و بخانه خود شان باز گردانند .

امروز من که تمام دارایی خود را برا ی بدست آوردن اواز دست دادم وزندگی خود را تباه کردم تنها و بیکس زندگی‌میکنم . بشما میگویم آیا معنی تعلیم و تربیه اینست ازمن که شوهر او بودم جداشود وهمسر کسی دیگر گردد.

متصدی محترم درد دلها این نا مه را برا ی شما نوشتم تا اگر امکان داشته باشد. آنرا نشر کرده تا جوانان ما بفهمندکه تنها تعلیم وتربیه برای ماکافی نبوده بلکه داشتن اخلاق ، حس مسئولیت نیزبرای‌ما لازم است .

ای رسیده

بناغلی محمد علی از لیسه ابن یمین .

نامه پر از محبت شما به اداره مجله رسید از تعریف شما در قسمت مجله نهایت تشکر امید واریم که برای بهبودی هر چه بیشتر مجله با ما همکاری داشته باشید .

• • •

بناغلی صالح محمد (حساس)

شعر شما که (سوی کدامشس بنگرم) نام داشت به اداره مجله رسید این هم قسمتی از شعر شما:

این دخترك زیبا تر است ، آ ن مهوش رعناتر است وآن دیگر ش بالا تر است ، سوی کدامشی‌بنگرم بنگر بسوی آن پری ، از هر که دارد بر تری خجل است نزدشس مشتری ، سوی کدامشس بنگرم .

بایسکل جدید

جوانان محصل د ر پو هنتو ن (هول) واقع در انگلستان دست‌به اختراع تازهٔ زده اند واین اختر اع جدید آنها بایسکل بزرگی است که توسط سه عرابه و چندین پایدان و (چکر) و غیره لوازم که یک بایسکل دارا بوده، مجهز می‌باشد.

غرض از سا ختن چنین با یسکل اینست که آن عده از محصلین که به اصطلا ح هم طبع و به مذ ا ق یکدیگر برابر اندبرای آنکه همیشه یکجا بوده و سر و عده حا ضر با شند چنین با یسکل را سا خته اند زیرا در گذشته د ر مو ا قع رخصتی های عمومی این عده رفقا بدقولی کرده به وعده‌گاه در موا قع معین حاضر نمیشدند و ازین سبب در میان شان بعضی اوقات مشاجرات لفظی و حتی سخن به لت و کو ب همدیگر میرسید برای اینکه این معضله در بین شان تمام گردد و تمام دوستان همه در یك وقت ودر یك جا حاضر باشند دست به ابتکار تازه زدند واین بایسکل را که ظرفیت بیشس از ۱٦ نفر را دارد اختراع کرده و آنرا مو رد استفاده قرار دادند و لی شکا یتی که این جوانان از بایسکل دهست ساخته خود شان دارند اینست که بایسکل مزبور در موقع‌حرکت تکان های نسبتا شدید دارد و باعث‌آزار آنها شده است در غیر آن‌جوانان مذکور از بایسکل که مخترع شان خود آنها ست فوق العاده راضی بوده واز مشکلات ناوقت رسیدن برسر وعده گاه رهایی یافتندزیرا همه آنها مجبور اند که با این بایسکل سفر نمایند ودر یك‌وقت معین همه آنها دروعده گاه حا ضر شوند .

شاگردان ممتاز

نام: عبدالله (شفا)
صنف :نهم الف لیسه عا لی حبیبیه
سن: ۱۵ ساله.
درجه : اول نمبر عمومی
علاقمند :به ورزش .
آرزو: میخوا هم در آینده دا کتر طب شو م.

نام: غلام جیلانی سرور رحیمی
صنف: ۱۰ك لیسه عالی‌حبیبیه
سن: ۱٦ ساله .
درجه :اول نمبر
علاقمند : به‌مطالعه.
آرزو: میخوا هم تحصیلات عا لی داشته باشم.

سرگرمی مسابقات

طرح کننده : صالح محمدکهسار

جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ یك نام ـ ناك میان خالی جامش معروف است ـ ربا عیات دلپسندی دارد .

۲ـ وداع مشوش ـ وطن.

۳ـ الف الف ـ پر درپښتو .

٤ـ کشتن ـ آواز پشك ـ کلمهٔ تحسین وتعجب ـ توت با املای غلط .

٥ـ مبل شکسته ـ ناروا را روا نباشد ـ شر م سرشکسته ـ قاطر آشفته .

٦ـ واحد پول جاپان ـ درنده ـ همراه درپښتو ـ حاجت بدون‌جت.

۷ـ حرف آخرش را نخوان یك موسسه‌خیریه است‌ـ صفت شده‌ـ کشور ومیهن .

۹ـ یك شا عر اهل هرات ـ اینهم شاعر است .

۱۰ـ چا قو نیم شده ـ نصف عالم‌ـجشن میان خالی‌ـ مرد بی پا‌ـ ازعطر بجوئید ـ دشنام عامیانه .

۱۱ـ پر ـ زیاد نیست ـ آنچه خوب نباشد ـ میوه خشك ولذیذ .

۱۲ـ یك‌نام‌ـ نیم دالرـ منطقه‌ای درپښتونستان‌ـآله موسیقی‌ـ لست میان خالی ـ چوکاتی که سر وآخر ندارد .

۱۳ـ خود کشی ـ مثل زمرد .

۱٤ـ این درپښتو این است ـ مبتلا لا ندارد ـ نار نامرتب‌ـ از حالات دریا .

۱٥ـ ازآنطرف هم پرنده وهم منسوب بماه ـ علاقه ای دریکی از ولایات ـ بت ها روی آن پل میسازند .

عمودی :

۱ـ کارگران و تمام اصناف تشکیل میدهند ـ مربوط به‌اقتصاد.

۲ـ صورت ـ مسجد ها اکثراً دارند .

۳ـ کلمه بی‌معنی .

٤ـ کم ـ دل‌ـ احمق سر ندارد.

٥ـ خواهش ـ از آنطر مثل‌بادام

٦ـ زنها سرخش میکنند ـ از آنطرف منطقهٔ درشمال پښتونستان

۷ـ آنرا تنفس میکنیم ـ مهند نامرتب ـ نام یك ماه عربی .

۸ـ حیوان و هم با آن شکار میکنند ـ دروازه کوچك ـ یك‌بزبان خارجی .

۹ـ نیمه قانع ـ پول جاپان ـ حکم سر ندارد .

۱۰ـ کاروان خودش است ـ دامن درپښتو ـ

۱۲ـ نام نظام نوین‌ما ـ همیشه.

۱۳ـ نشه می‌آورد ـ مادرعربی‌ـ دوتا پنج .

۱٤ـ منطقهٔ در ننگرهار ـ محل بی پایان ـ مادرعربی .

۱٥ـ کلمه بی‌معنی ـ همین حالا دردست تان‌است ـ اینهابااسرائیل درپیکار اند ـ

۱٦ـ تکرار یك حرف ـ اجبار . کرم ؟

۱۷ـ یکی‌ویك نام است ـ کرم بوت ازآن ساخته میشود .

۱۸ـ طرار بی‌پا ـ آواز بی‌انتها‌ـ چالاك .

۱۹ـ آنچه درمورد لباس وفیشن ازآن پیروی میشود .

۲۰ـ فدای بی‌پایان ـ کیمیا الف ندارد.

۲۱ـ کسانیکه مجاهده میکنند ـ یك کشور افریقائی .

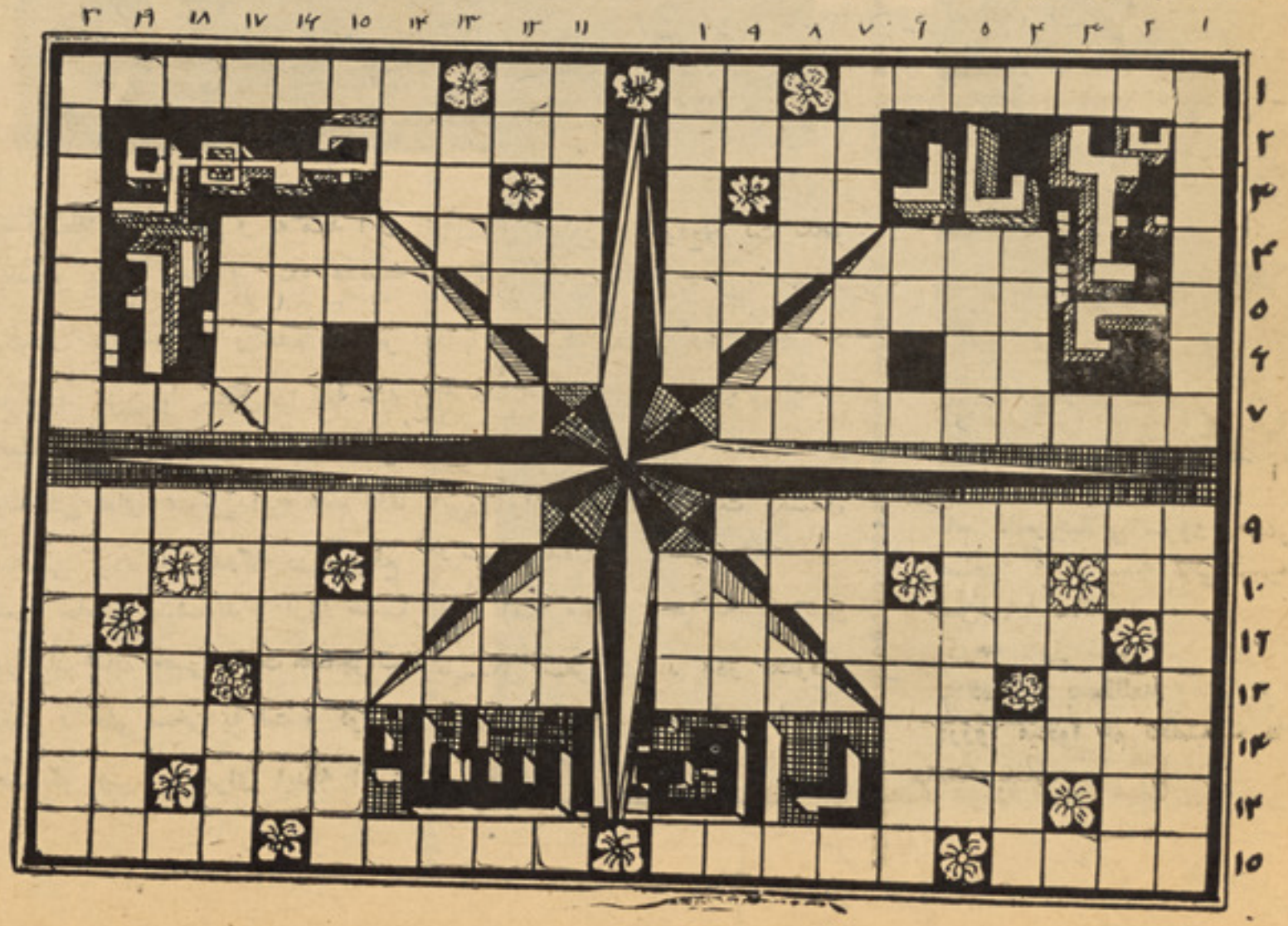

ازین گلیشه چه میفهمید

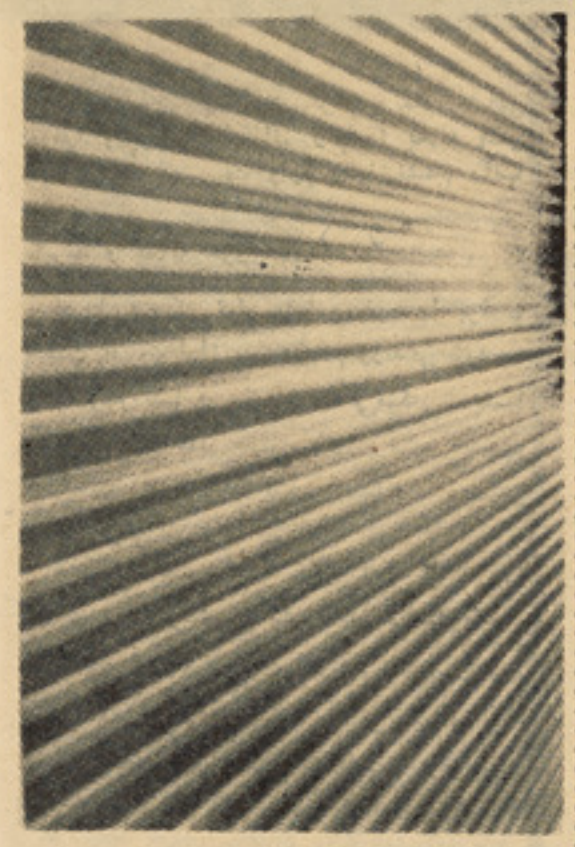

به این کلیشه که از خطوطمتعدد تشکیل یافته است بادقت نگا ه کنید که آیاتصویری ازاشعه آفتاب است یا قطعه‌ای از یك لباس یا چیز دیگر ؟

بهر حال در صورتیکه تشخیص دادید چیست ، ما را هم بیخبر نگذارید .

یك فور مول قدیمی

میدانید که سال قمری را که‌از محرم شروع و به ذواحجه ختم می شود معمولا ۳٥٤ روز حساب می کنند ولی در هر چند سال یك‌بار آنرا ۳٦٥ روز بشمار می آورندایں عمل از آن سبب صورت میگیرد که سال قمری در حقیقت ۳٥٤ روز و ۸ ساعت و ٤۸ دقیقه میباشد وباید کسر آن با افزودن یك روز به تعداد ایام یکی از سالهای آینده جبران شود .

اینك یك فورمول قدیمی را که در کلمات ذیل خلاصه میشود .

ـبهزی جوح کادوط)

و با موضوع فوق مربوط است برای شما نو شتم ، لطفا به ا یا م گرفتن تو ضیحی که را جع به ایام سالهای قمری داده شده ،مفهو م فورمول مذکور را کشف نمو ده برای ما بنویسید .

کدام حیوانات

تصو یری را که ملا حظه میکنیـــد از پیوند اعضای حیوا نات‌مختلـف بوجود آمده است، آیا میتوانید که‌هریك از اعضای این معجون مرکب را بگو ئید که از کدام حیوان د یگر بعاریت گرفته شده ؟

کتاب شناسی

در اینجا اسم چند کتاب و چند نویسنده را در کنار یکدیگر بـه نظر شما میر سانیم ولی باید تو جه داشته باشید که هر کتابی اثـر همان نویسنده ای که نامش در پهلوی نا م کتاب آمده است نمی باشد و باید برای تشخیص‌مولف‌حقیقی هـر کتـاب از حـافظـه و معلومات کتاب شناسی خوداستفاده کنید :

بها رستان	ابوریحان‌بیرونی	تاریخ جهانگشای	الکساندردوما
اخلاق‌ناصری	ملاحسین کاشفی	ترجمان البلاغه	جـوینـــی
اخلاق‌محسنی	سعـــد ی	گلستـــا ن	رادو یا نـی
فیـه ما فیـه	جـــا مـی	سه تفنگدار	ابر کا مو
بینـوایـان	خواجه نصرالدین	جنگ و صلـح	ویکتورهوگو
التفهیـــم	مولانا جلال الدین	بـگا نـه	تولستوی

این مرد کیست؟

این شخص نه کدام هیپی، نه‌کدام زندانی ونه کـــدام مرتاض هنـدی می‌باشد، او از بهترین و مشهو ر ترین خوا نند گان اروپا ست کـــه ملیون ها صفـــحه از آواز ها یش بفروش رسیده در میان طبقه جوان طرفداران بیشماری دارد.

درین کلیشه بریده هائی از هر قسمت مضا مین این شماره بنظر شما میرسد، آیا میتوا نید بفهمید که هر قسمت مربوط کدام مضمون این شماره است ؟

هنر پیشه‌شناسی

درین کلیشه عکس چند زیباروی سینمای هند بنظر شما میر سد.اگر موفق به شناختن همهٔ آنها شد ید اسم هر کدام را با یکی از فلم‌هایش برای ما بنو یسید .

HORSE - BRAND - SOCKS.

باپوشید ن جو رابها ی ز یبا و شیك اسپ نشان نه تنها به‌اقتصاد ملی خود کمك میکنید بلکه با عث تقویه صنایع ملی خود هم‌میشوید. بوت پلاستیکی وطـن از نـگاه جنسیت ، زیبایی و دوا م بربوتهای خارجی برتری کامل دارد وبا خرید آن اقتصاد خودرا تقویت مینما یید

برای دو نفر کسا نیکـه موفق بـه‌حـل جدول میشوند بحکم قرعه یك سیت جراب اسپ نشان‌وپنج‌جوره بوت‌پلاستیکی وطن جایزه داده میشود .

مسابقات دوراول پهلوانی کلپ های آزاد خاتمه یافت

مسا بقات پهلوانی بین کلـــپ های آزاد پهلوانی کابل که چند ی قبل از طرف ریاست المـپیك در جمنازیوم مکتب مکروریان دایر شده بود خاتمه یافت .

درین مسا بقات از جمله ۱۸کلپ پهلوانی ۱۱ کلپ آن اشتراك نموده بود وپهلوا نان از وزن اول‌الی‌وزن هشتم مسابقه دادند وهدف ایـــن مسا بقات آشنایی پهلوا نان بـــه سیستم های‌جدید پهلوانی وانتخاب آنها برای تیم پهلوانی المپیك‌بوده است .

در وزن اول (٤٨ کیلو گـرام) یازده پهلوان در وزن دوم (٥٢ کیلو گرام) بیست ودو پهلوان در وزن سوم (٧٥ کیلو گرام)چهل وچهار پهلوان در وزن چهارم ٦٢ کیلوگرام چهل ونه پهلوان در وزن پنجـــم ٦٨کیلوگرام کیلوگرام نزده‌پهلوان‌در وزن‌هفتم٨٣ کیلو گرام هفت پهلوان ٢٧ پهلوان در وزن ششـم وهفتـم٧٤ و ٨٣ کیلو گرام هفت پهلوا نو در وزن هشتم ٩٠ کیلو گـرام دو نفر اشتراك کننده انتخاب شـــده بودند شرکت داشتند .

درین مسا بقات شش پهلـوا ن قهرمان شنا خته شدند ،در دوردوم مسا بقات سیستم (گر یکور من)شامل میباشد که بیست روز بعـد شروع خواهد شد .

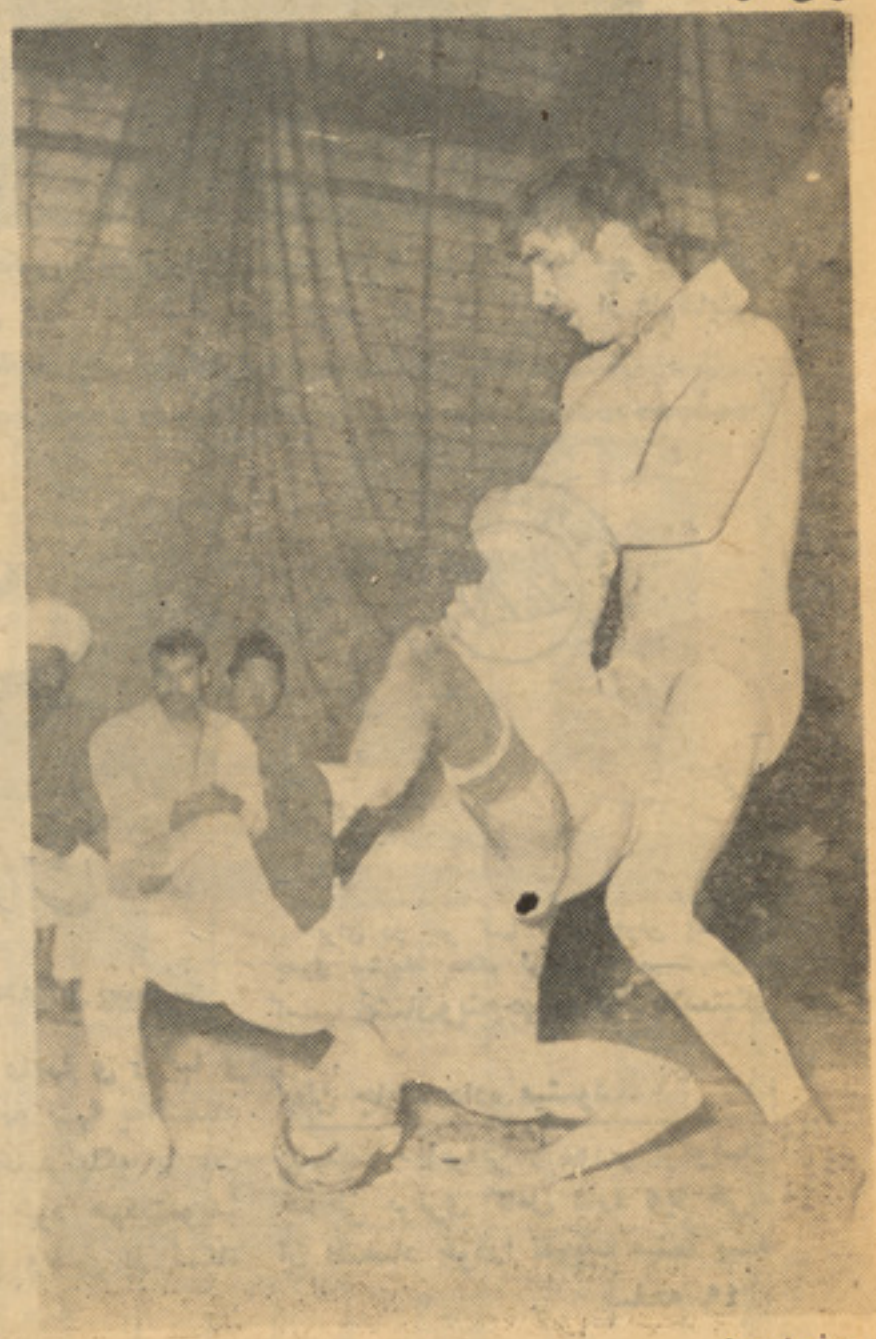

اسپ وفوتبال

اسپ با انسان یکجا به بازی‌میپردازد

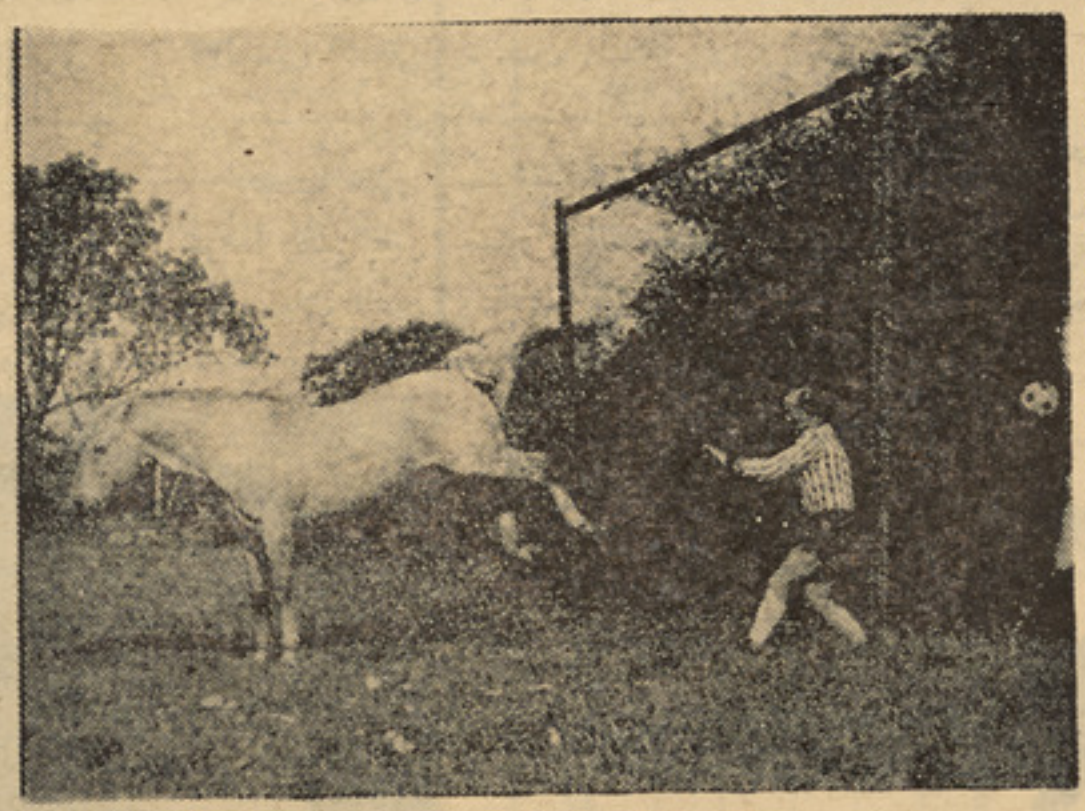

وبالاخره‌گول را به ثمر میرساند

بعد از آن کـه‌ورزش در جها ن‌اهمیت خودرا قایم کرد از انسانها تمرین .آن حتی به حیوانات سرایت‌کرده امروز در اروپا از بس فوتبال ا همیت فـرا و ا ن حا صـــل‌نمـو ده حتـی حیـو ا نـــا ت را نیز فوتبال می آموزند در عکس توپ را در اختیار یك اسپ مـــی بینید که باصاحبش فوتبال میکند.

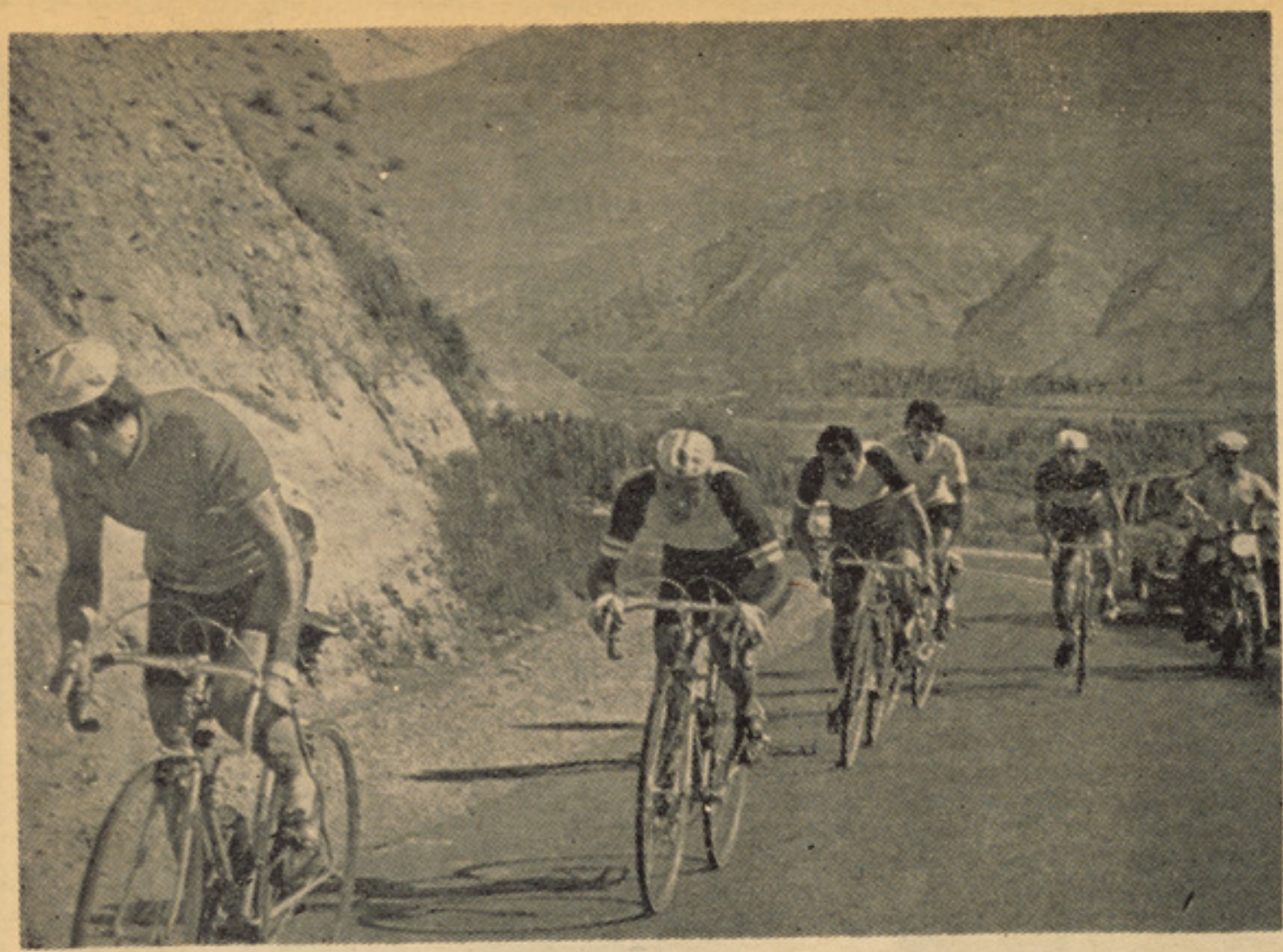

مسابقه بایسکل دوانی

یکی از ورزش ها ئیکه امروزدر جهان تما شاچی بیشتر داردمسابقات بایسکل دوانی است که مخصو صاً در ممالك اروپایی ورزشکـــار ان بیشتر درین رشته اشتغال داشتـه وهمه ساله مسا بقات بـز رگی از سراسر اروپا در یکی از کشور ها دایر میشود که امسال این مسابقه در جنوب ایطا لیه بود .

وزنه برداری

اسمای وزنه برداران کشوراتحادشوروی در صدر جدول وزنـه بر- داران جهان قرار دارد ودر هـــر مسا بقه ریکارد های جدیدی قایـم میکنند .

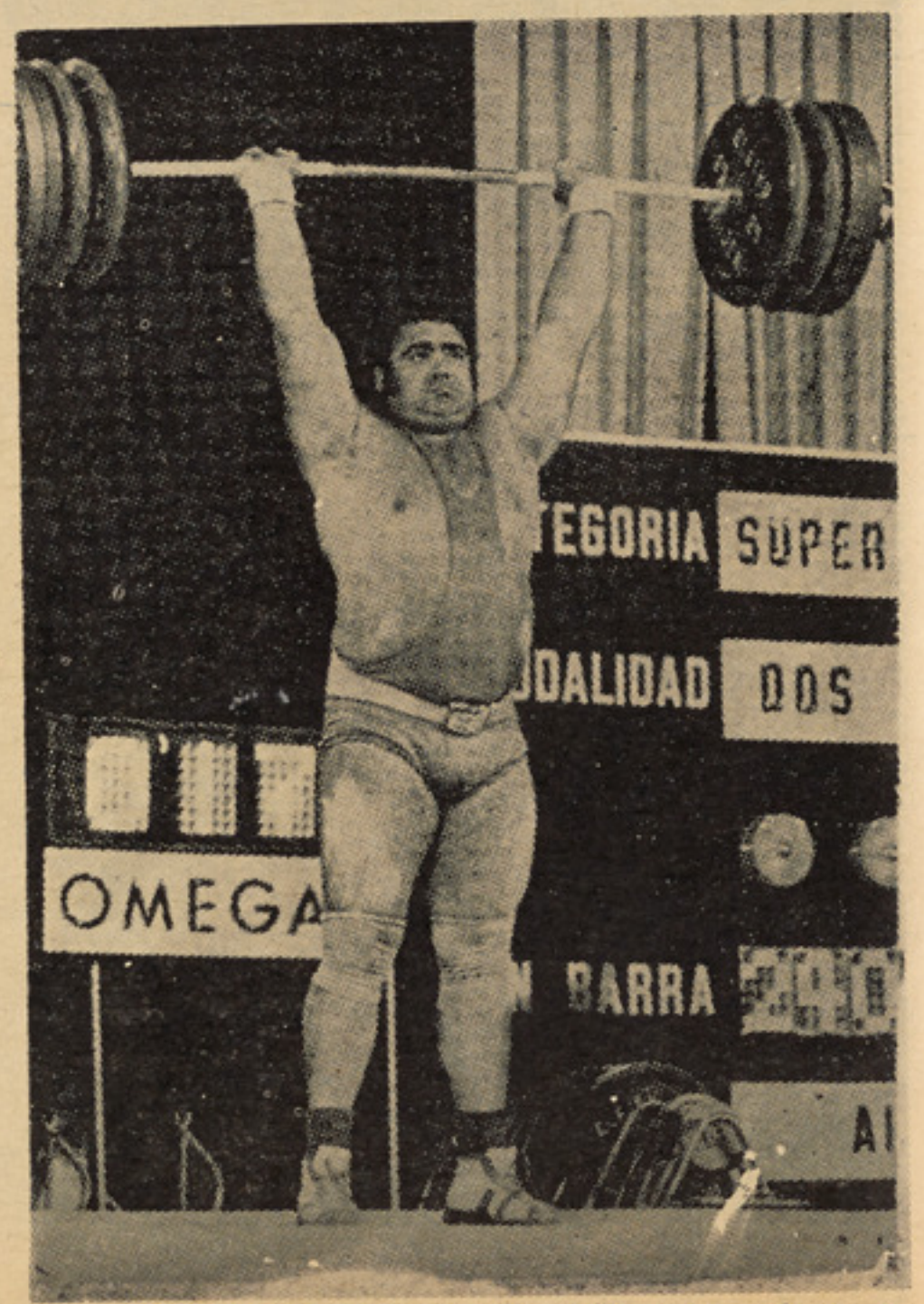

در این عکس واسیلی الکســف قوی ترین مرد جهان از کشـــور شوروی را می بینید که ۲٤۰ کیلو وزن را به راحت بالا کرده اســـت معلوم نیست قدرت اوتا کجا ســت

چهره های ورزشی

پیغله نازی

از جملهٔ دختران ورزشکار بـــا استعداد لیسه را بعه بلخی یکی هم پیغله نازی میباشد ،که در بیـــن ورزشکار ان‌آن لیسه خوب درخشیده ونام پر آوازه کسب کرده ا ست. پیغله نازی امسال ازصنف دوازدهم آن لیسه فارغ شده ونام خود رادر بین ور زشکا ران خوب در آن لیسه باقی گذاشته است .

وی شرایط یك ورزشکار رااخلاق وکرکتر سپورتی، روحیه قـو ی ومشق وتمرین زیاد را وانمود می کند ومیگو ید آن ور زشکا ر یکـه این او صاف را ندا شته باشـــد ورزشکار حساب نمیشود .

بنا غلی صد رالدین صد یقـــی کپتان تیم فوتبال لیسه نجات‌است از آوان کودکی به ورزش علاقـــه زیاد داشته‌وآنـرا شـروع کـر ده است از سال ۱۳٤۲ الی ۱۳٤٤ به تیم کود کان لیسه نجات شامل‌بوده بعد از آن به تیم اول شامل وبرای اولین باردر سال ۱۳٤۷ درتورنمنت معارف اشتراك کرده در همان سال کپ قهرمانی معارف رابه نمایندگی از لیسه خود بدست آورده است .

وی آرزو دا رد نا بسا ما نـــی های که در رشته های مختلفه‌ورزش که‌در گذشته موجود بـود تکـــرار نشود .

بناغلی صد رالد ین صد یـقـی

سرنوشت

در شماره های گذشته خواندید:

«واندا» دختر یست که‌در شرکت عطـــرفروشی یك وکیل دعوی بنام(ژیو) کارمیکند. یکی از همصنفی های دوره شاگرد ی اش‌است میرود ،وتصادفا درآنجا یك همصنفـی سابق دیگرش راکه «موریس» نام دارد وراکه‌یك‌بچه دلپسند است نیز ملاقات‌میکند. (موریس) و«واندا» متقا بلتا به یکد یگـرابراز دوستی نموده وبعد از چندی باهم ازدواج میکنند . یك روز «واندا» مـیگویـدکه انتظار طفلی‌را دارد و دیگر نمیتواندکار کند. اما «موریس»بخاطر معیشت خـــو دوهمسرش در پهلوی درس، بعداز چا شـت کارمیکند چندروز بعدطفل تولد میشود . اما(ایرین) همینکه میشنود «مو ریس» بعد از چاشت کار میکند، متاثر میگردد . واینـــك‌بقیه داستان :

در گفتار پوریس یک نوع اضطراب و پریشانی حکمرماست
نه من هیچ چیزی نمیدانم، چرا که من با او نبوده‌ام. و حتی هیچکس با او نشست و برخاست نداشته... شاید مرده باشد.
چه؟ مرده، مطمئن هستی؟
۲۳۲

اما تو چه میدانی که او بیکار است؟
ممکن نه، یک دختری تنها، بدون وظیفه و کار، حتماً در شهری مانند ما نابود میشود...
۲۳۳

یکروز تصادفاً در آن عطرفروشی که او کار میکرد رفتم و فوراً دانستم که او دیگر در آنجا نیست.
خوب... تو هم...
۲۳۴

بلی من هم... اما من قطعاً سعی نکردم که بدانم او در کجاست و چه میکند. البته با وجودیکه بهترین دوست من است.
و برای من... همسرم بود.
۲۳۵

ایرین به قبلاً به ژیو یک فون کرده و با او وعده ملاقات گذاشته است.
حتماً «واندا» بوده؟
اگر اشتباه نکرده باشم شما موارد موزل «ایرین ویردی» هستید. ما دوستی داریم که بارها درباره شما با من گپ زده است.

بلی، خواهش میکنم بنشینید. چه کاری برای شما کرده میتوانم؟
کمی مشکل است. کاریست وابسته به «واندا» میدانم که شما قبلاً با هم نامزد بودید.
بقیه دارد

هزار و یک گپ

فلم جدیدی بنام حاکم ساخته میشود ، چون هنوز مراحل اولیه فلم آغاز شده کار فلمبرداری آن بصورت‌اساسی شروع نشده است زمینه هیچگونه پیش بینی درباره فلم مذکور برای مخلص شرمندوك میسر نیست، صرف بنام یك اقدام باید ازآن استقبال کرد •

بناغلی ولی لطیفی که زمانی خودش هنرمند تیاتر بود وبعداز تکمیل تحصیلات عالی دراتحاد شوروی بوطن باز گشته‌است

این فلم رادایرکت میکند • در افغانستان

این اولین کار هنری بناغلی لطیفی بعداز تکمیل تحصیلاتش میباشد که ببینیم چه چیزی ساخته خواهد شد بهرحال موفقیت لطیفی راخواهانیم •

۵۷

مخلص شرمندوك درین صفحه کمتر بمسایل که جنبه بین المللی داشته است تماس گرفته ام، امااین مساله رانمیتوانم نادیده گرفته به آن بیعلاقه بمانم • این‌خبر

راکه در روزنامه انیس خواندم برای کشور ماومردم ماازهرحیث جالب است ، اینك خبرمذکور رایکبار دیگر نقل میکنم «کمیته

اقتصادی مجمع عمومی موسسه ملل متحد فیصله نامه رابتصویب رسانید که درآن برای اولین بار حق دسترس آزاد کشور های محاط بخشکه رابه بحر تایید نموده است•»

افغانستان متاسفانه به اثر دسایس استعمار درقرن نزده درچوکات فعلی درآمده شکل یك کشور محاط بخشکه رابخود گرفته است • ازهمین سبب فضای تنفس بهتر

اقتصادی برای کشور مامانند چند کشوردیگر محاط بخشکه تنگ گردیده است • درحالیکه

سرحد جنوبی کشور ما فاصله چندانی‌با بحرآزاد ندارد • بازهم حق استفاده ازبحر آزادبرای ما میسر نیست ، خدا کند این تصویب مجمع عمومی مو سسه ملل متحد جدی تردرساحه تطبیق‌گذارده شود واساسی ترین پروبلم کشور های محاط بخشکه حل گردد •

۵۸

همکاراین صفحه بناغلی احمدغوث «زلمی» بازهم نوشته ای‌را ارسال‌کرده اندکه ازنظر خوانندگان میگذرد :

بابه‌عبدل جگرخون

بابه عبدل صبح وقت بعدازینکه یك پکر جنگ خودرا طبق معمول بامادر اولاد ها زد جگرخون ازخانه بیرون آمد وبه قصد خریدن کدام پاوگوشت خوب آنهم اگرتصادفا پیدا شود بطرف بازار روان شد •

اما بدبختانه بهردوکان قصابی که‌میرفت وگوشت خوب میخواست قصاب چشمان خود رامیکشید وکم میبود که رویش را بخورد

بازهم ازین دوکان به آن دوکان میرفت اما نتوانست گوشت دلخواه خودرا پیدا کند بسیار وقتش به سبب خریدن گو شت گذشت میخواست دوباره به خانه برگردد امادرهمین لحظه‌صدای نی گلوبه‌گوشش طنین انداز بودکه میگفت : «بخدااگه امروزگوشت خوبش پیدا نکنی دنیاره سرت شو میکنم کوشش کوگوشت خوبش پیدا کنی که چاشت بوبوی گل غنجه میایه هوش کنی‌که مره نشرمانی فامیدی یانه ؟ اومردکه تره گفتم چرا چشمایت راه کشید. برو دگه‌که ناوقت میشه •»

ازبازگشتن خودبه خانه منصرف شده وخواست که پیشتر برود وبیشتر جستجو کند •

زیرا ضرب المثل معروف «جوینده یابنده است» راشنیده بود •

دلش شدکه بسرویس شهری بالا شود، وزودتر خودرا به یك قصابی دیگر برساند، امابناه بخدا ازین سرویس های شهری که مثل سابق همان پیروبار بود وهمان تنبه و تیله • فکرکرد که اول نمیتواند بسرویس بالاشود واگرخودرا به پایدان آویزان کند سبادا درین پس پیری جوانمرگ ویا خدای نخواسته سینه وبغل شود• از عزم دلش گشت وپای پیاده براه خود ادامه دادوگوشه گوشه درپیاده رومیرفت تاخودرا مقابل یك قصابی یافت، بازهم باهمان صحنه های قبلی مواجه شد• ایندفعه جنجال رایای خود وشرمندگی بوبوی گلو را مقابل حریفش (ننی گل غنجه) قبول کرده ازخریدن گوشت بکلی منصرف شد • همینطور بطرف خانه روان بودکه یکعده دختروپسر جوان ومفشن که لباس های دلفریب و رنگارنگ به‌تن وکتاب هازیربغل داشتند توجه‌اش راجلب کرد،که درایستگاهی ایستاده بودند •

ازدوریك جوان ساده لباس ومرتب راکه مثل دیگران کتاب زیربغل داشت دید ودر دل گفت ایکاش منهم مکتب میرفتم ودرس میخواندم تاچیزی از عالم علم ودانش می آموختم مثل این جوان کتاب زیربغل میداشتم وبطرف مدرسه روان میبودم اما افسوس وصدافسوس نشدکه نشد ، نزدیك رفت واز جوان پرسید: «آغاجان ای دختراو بجابه کدام میهمانی میرن همرای اوکتابها یشان •» پسرجوان وساده لباس به بسیار ادب واحترام به بابه عبدل چنین گفت : «پدرجان اینها یکتعداد ازمحصلین ومحصلات که به طرف درس روان هستند • بابه عبدل دوباره‌ازجوان پرسیدکه فی انیا که به‌یك مرکزعلمی میرن تابه جایی برسند وعلم‌یاد

بگیرند چراایقدر لباس های زرق وبرق میپوشند • درهمین وقت موترغرازه یی بعداز مدتی تشریف آورد وآنها به طرف موترکهنه وفرسوده هجوم بردند زیرا مجبور بودند تاخودرا به حاضری برسانند• یکتعداد کمی بالاشدند وتعداد زیادی ازسبب اینکه دگر حتی درپایدان‌جانمانده‌بود منتظرموتر دیگری که نمیدانستند چه وقت خواهد آمد منتظر شدند • بابه عبدل بعداز دیدن این صحنه درحالیکه سرخودرا تکان میداد راه خانه را تعقیب نمود •

از بالا به پائین بدون شرح

بقیه صفحهٔ ۲۹

یادی از رافایل...

به بهزاد و شاگردان وی که در لابلای نسخ خطی متعدد موجود در کتابخانه‌های اروپا ، امریکا و آسیا و یا در کلکسیونهای شخصی وجود دارد ، نسخه هایی برداشته شده ، بشکل البومهایی تدوین گردد و هر یک ازین آثار از نظر علمی تحت مطالعه و ارزیابی دقیق قرار گیرد ، در آن صورت ممکن است یک مقدار معلومات دقیق و کاملتری راجع به بهزاد و مکتب هنری وی بدست آورد چنین کار دقیق و پیگیر می تواند پرابلم بس مهم و مبرمی را که در هنر تصویری شرق بنام (عنعنات و نو آوری) یاد میشود ، تا حدی روشن سازد و این مسئله اهمیت آنرا دارد که توجه شرق شناسان و علاقمندان آرت و هنر شرق را سخت بخود معطوف سازد و اهتمام آنانرا جهت پی‌بردن به راه حل علمی آن سوق دهد .

ما طی این نوشته با در نظر داشت حجم مقاله‌ای که برای خوانندگان ملال آور نباشد ، در مورد نقاشان ومینا توریستانی که منسوب بمکتب هنری بهزاد اند معلومات عمومی و بس مختصری بخوانندگان تقدیم و معروفترین شاگردان ویرا معرفی مینمائیم :

۱ـ سلطان محمد : این نقاش معروف مینا توریست چیره دست یکی ازشاگردان‌ممتاز و پراستعداد کمال‌الدین‌بهزاداست شرقشناسان در باره زندگی و آثار سلطان‌محمد معلومات بغایت نا چیزی دارند او در نیمه دوم قرن دهم هجری (قرن ۱۶ میلادی) در تبریز بکار ایجاد هنری اشتغال داشت و در آنجا بحیث استاد ، مکتب هنری (هرات) را که‌توسط بهزاد اساسگذاری‌شده بود ، رهبری میکرد .

۲ ـ قاسم علی : یکی دیگر از شاگردان توانا و نامور بهزاد است که در اواخر دوره سلطانحسین میرزای بایقرا (۱۴۶۸ ـ ۱۵۰۶) میزیست سلطانعلی یکجا با استاد خود کمال الدین بهزاد در هرات وتبریز بسر میبرد ومستقیما ازوی آموخت و با تعقیب روشن استاد ، برموز و دقایق کار آشنایی پیدا کرد و سرانجام توانست در زمینه ایجاد آثار نفیس هنری بدرجه استادی‌برسدتاحدی یکه‌معاصرینش او را با لقب عالی (چهره کشا) افتخار بخشیدند .

مهارت و شایستگی قاسم علی در نقاشی مینا تور سازی بحدی است که غالبا هنر شناسان در تشخیص برخی میناتور های شگفت انگیز او در میمانند و نمیدانند آن تابلو از وی است و یا از بهزاد .

طوریکه از منابع مستفاد میشود قاسم علی تصویر استاد خود بهزاد را نیز کشیده بود این پورتریت اکنون‌در کتابخانه‌پوهنتون استنبول (ترکیه) محفوظ است طوریکه از لباسهای‌بهزاددرین پورتریت معلوم میشود ، ممکن است قاسم علی آنرا پس از آمدن بهزاد از هرات به تبریز کشیده باشد .

۳ ـ درویش محمد : یکی دیگر از شاگردان مستعد بهزاد مولانا درویش محمد میباشد که ازترکان خراسان بود و در زمان حکمرانی سلطان حسین بایقرا حیات بسر میبرد و بکار هنری اشتغال داشت.

درویش محمد در نزد همایون (۱۵۳۰ ـ ۱۵۵۶) یکی از شاهان سلاله بابری هندنیز سالهای چند بحیث مصور و رسام کار کرده است .

بقیه در صفحهٔ ۵۶

بقیه صفحهٔ ۴۴

چطورمیتوانیم ازکم

فکر کنید ناچار تسلیم میشوید . پس‌وقتیکه مجددا حالت اولیه خود را بدست آوردید و بدنرا بیحرکت کردید منتظر تحریك ثانوی باشید ولی این‌بار مصمم شوید که باین تحریك تن در ندهید بعد از ربع ساعت بیحرکتی یکنوع سستی مطبوعی درخود حس خواهید کرد واندك اندك خواب برشما چیره میشود . بااین ترتیب‌شدید ترین بیخوابیها هارا باطاعت خود درمیاورید وبجای بیداری ها وکم خوابیهای آزار دهنده استراحت و آرامش کاملا جایگزین خواهد شد .

بقیه صفحه ۲۵

نجوم واحکام نجومی

قواعد ستاره شناسی ، برخی از اصول ومبانی احکام نجوم ،شرح وتوضیح بعضی از تعبیرات و اصطلاحات نجومی وبالاخره شرح کوتاهی از زندگانی وآثار چند تن ازمشاهیر منجمان و ریاضی دانهای این سر زمین که خدمتی به علم و معرفت انجام داده اند .

امید است که این سلسله مقالات اگر هیچ فایده ای را متضمن نباشد باری برای درك وفهم اصطلاحات نجومی که در ضمن آثار ادبی به کثرت آمده است تا اندازه ای سود مند باشد .

واینك میپردازیم به اصل مطلب

اندر معرفت تقویم

تقویم چیست ؟

تقویم در لغت بمعنی راست گردانیدن چیزی که کج یا خمیده شده باشد ونیز بمعنی ارزیابی و تعیین قیمت چیزی ،آمده است و گاهی بمعنی راست شدگی ،برابری وتساوی هم می آید واما در اصطلاح عبارتست‌از دفتری که‌در آن تواریخ روزانه یك سال وحرکات سیارات وتغییرات آنها و بخصوص احوال آفتاب وماه ودگرگونی های آن دو از قبیل کسوف وخسوف وطلوع وغروب‌ودیگر دانستنی‌ها مانند اعیاد دینی وملی وتطبیق ایام ماههای قمری با شمسی وماههای اقوام و ملل دیگر در آن پیش بینی میشود.

علامهٔ شهیر ابوریحان بیرونی، برای تقویم ،نام قشنگ «دفترسال» را برگزیده واستعمال کرده است‌و ضمنا در وجه تسمیهٔ آن به تقویم گفته است:«واو رانیز تقویم خوانند زیرا که هرچ برابر هر روزی نهاده است اندر و،همه راست کرده و درست است .»

باید دانست که از تقویم درایام قدیم همچون دفتر یاد داشت نیز استفاده میشده است ، خواجه ابوالفضل بیهقی مورخ شهیر وطن مادر تاریخ نفیس خویش پس از ذکر یك واقعهٔ تاریخی که خود ناظر آن بوده است ،میگوید ،«ومرا که بوالفضلم این روز نوبت بود واین همه دیدم وبر تقویم این سال‌تعلیق کردم ».

انواع تقویم :

تقویم بر چند قسم است:

۱ـ تقویم زراعتی که آنرا تقویم شمسی نیز میگویند ودر آن ۱۲ماه سال را هر ماه ۳۰ روز می آورندو در آخر نیز پنج روز بنام خمسه مسترقه اضافه میکنند تا ۳۶۵ روز شود .

در این قسم تقویم تنها ایام‌هفته وروز های ماه شمسی رادر جدول بطرف راست‌می آورندودیگر قسمت های سفید صفحه را به دستورات در بارهٔ زراعت وگلکاری وباغبانی اختصاص میدهند .مثلا در برابر روز های ماه حمل مینویسند :نهال شانی تا نیمهٔ این ماه سود منداست واما درختانی را که دائم سبز می باشند تا آخر این ماه هم میتوان کاشت ،درختان تاك را قبل ازاینکه سبز وتازه شوند باید «تاك بری » کرد، گلخانه را اگر هوا خیلی گرم است باید هوا بدهند تا گلها در پانزده روز اول این ماه خود رامحکم کنند که وقتی از گلخانه بیرون آورده میشوند پژ مرده نگردند .

وهمینطور دربارهٔ حبوبات‌وسبزی جات که کدام نوع‌آن درین ماه‌باید کاشته شود ونیز در باره گلها که تخم کدام گل یا قلمه کدام گل‌یا نهال کدام گل در این ماه بایدکشت شود معلومات سود مندی بخواننده میدهد .

از این نوع تقویم نگارنده چند سال قبل یك نسخهٔ قلمی نزد یکتن از افاضل غور بنام میرزا عبدالجبار در کاسی چخچران‌دیده‌بودم که‌تاریخ کتابت‌آن سال ۱۳۱۰ قمری رانشان میداد ومعلوم بود که از ین قبیل تقویم در قدیم معمول بوده است . گمان میکنم‌اگر وزارت‌زراعت بتواند بااستفاده از تجارب علمی و عملی متخصصان‌زراعت وبا در نظر گرفتن آب وهوای مناطق مختلف کشور و کسب معلومات لازم از دهقانان وباغبانان محلی ،یك چنین تقویم زراعتی تدوین ونشر وتوزیع نماید زارعان کشور را بی نهایت سود مند خواهد افتاد .

بقیه درصفحه۶۱

بقیه صفحهٔ ۱۳

دین زندگی ،

میکند، درمعاملات وقیمتها روش بخصوصی تعیین مینماید، برای جوانی راهی‌می سنجد وخطوط روشنی ازحیثیت وچگونگی زندگی زنان و.. ترسیم میکند .

اسلام‌درمیان رنگها، نژادهاوطوائف مختلف بشری امتیازی ازنگاه انسانیت قایل نمیشود وهمه را اعم اززورمند وگدا، دربرابرقانون یکسان میشمارد، زیرا اگردینی ویاسیستمی‌که برپایه های امتیازات فردی یاطبقاتی ویا امتیازات نابجای دیگر بناگذاشته شود نمیتواند مبلغ مساوات وبرادری شود ومردم محروم و بلاکش رابخود جلب نماید .

اسلام قاصد وحدت ویگانگی جهانی بوده مرزهایی ازعقیده تعیین میکند تاجهانیان را بدوریك محور جمع کند وهمه را چون ملتی واحد بهم پیوند دهد، روی همین هدف میبینیم زمانیکه درملل کهن سلسله رسالت پیامبران الهی درملتها وقبایل‌مخصوص پایان می‌پذیرد خداوندبرای‌تامین سعادت‌انسانها وحدت‌جهانی رانجات بخش‌انسانها فرموده رسالت دیگری راکه درپرتو آن همه باهم هماهنگ شوند واز ملل مختلف یك ملت بزرگ انسانی که درآن نامی ازامتیازات ونژاد وطبقات ستمگر، دیگر نباشد بوجود بیاورد، اراده نمود همین بودکه رسالت حضرت محمد (ص) آغازیافت وخداوند برایش دستور دادکه توراجهت نجات واصلاح جهان انسانیت می فرستم .

اندیشه بزرگ وحدت واتحاد کلیه نژاد های بشری وگردآوردن ایشان در تحت یك لوای واحد بدین ترتیب بمرحله کمال نزدیك ونزدیکتر گردید، همه حدود جغرافیائی که سدها وموانعی ازلحاظ رنگ ونژاد بودندازبین برداشته شدواساس وحدت نژادبشری براصل بزرگ وحدت تمام نژاد انسانیت واینکه افراد بشر هرچه باشند وهرکس باشد یك ملت واحد ویگانه هستند، پی ریزی گردید .

اسلام تنهااین چیزهارا انجام نمیدهد بلکه اساس وحدت ملی ودینی رابنیان میگذارد و درائبات قواعد وروشهای ضروری وتفصیل جزئیات عمدهٔ آن دست بکار شده واصول هدایت بخش یك سیستم اجتماعی صحیح ویك سازمان معقول سیاسی راتهیه میدارد وبطور کلی مبانی این قانون راروی دو اصل عمدهٔ خداپرستی وتامین وحدت بشری که دوام وثبات تمدن صحیح انسانی به‌آن نیاز مبرم دارد، استوار میسازد .

درجهان مابمشاهده رسیده که بزرگترین سیستم های اجتماعی غیر اسلامی را زورگویی فشاروحتی سرنیزه هابه پیش می برد ولی برخلاف ، سیستم اجتماعی اسلام نیازمند آن نیست تاقدرتی مادی به عقب آن قرار گیرد وآن نظام رابرخلاف ارزشهای فطری انسانی بالای ملتی ویااجتماعی تطبیق کند .

ازخصوصیت دیگر سیستم اسلامی این است‌که جانب طبقات پائین اجتماع را درنظر گرفته وبالروتمند نمودن بیچارگان، ایشان را بسطح عالیتر اجتماع بالامی بردوبدین اساس اسلام درجهت مخالف سیستم های ضرسرمایه داری جهان قرار میگیرد ، زیرا این نوع سیستم هاهمواره میکوشد انسان رااز سطح بلند زندگی پائین سازند، طوریکه ثروتمندان باید بابیچارگان وتهی دستان اجتماع برابر ساخته شوند تابظاهر مساواتی عرض وجود نماید .

هکذااسلام با سیستم های خون آشام سرمایه داری ومظاهرفساد آفرین کاپیتالیزم سرستیز داشته قیود وشرایطی ویاچوکاتی برای سرمایه داری وطریق تحصیل وصرف ثروت وضع میکند تاتمام فعالیت های ثروت واثرات چشمگیر آن بداخل حدودی آمده طغیان ثروت آشوبی رادر قلمرو انسانیت‌خلق نکند وارزشهای مادی ومعنوی ملل زیر پای سرمایه داران خرد ونابود نشود .

بنابران میتوان گفت به هراندازه که زندگی اجتماعی وفردی درجهان اوج گیرد وبهرپیمانه که آشوب وخون آشامی قلب انسانیت را بشگافد، بهمان اندازه ضرورت تطبیق قوانین اجتماعی اسلام محسوس تروبرازنده ترمیگردد وخاصه درین عصرکه مظاهرخیره کن مادی میخواهد هرچه جزخودرا زیرسایه افگند واز خون پاك انسان هارودخانه هابسازد .

گرچه گردانندگان نظام اجتماعی جهان امروز مدعی اندکه توانسته‌اند این دنیای عظیم رابا همه شوروغوغایش تحت قانونی آورده اداره کنند، بی توجه به اینکه گذشت زمان وپدیده های روز افزون زندگی بشری پرده ازروی این گفتار هاواین ادعاها برداشته ومشت فریب شان رادربرابر جهانیان بازمیکند واین رویدادها نمایان گرآن است که این قوانین اجتماعی نمیتواند مسیر انسان رابسوی نجات بکشاند، ولی بااینهمه بازهم متاسفانه هستند عده‌ای که گول گفته‌هاوشعار هارا میخورند وقبول میکنندکه واقعا قانون اجتماعی ای جزقانون اجتماعی اسلام توانسته است بشریت رااززیربار فلاکت وبدبختی رهایی بخشد .

پایان

بقیه صفحه ٤٠

حادثه‌در نیمه‌شب

گرفته و لباسم را تبدیل نمایم یك شاورگرم مرا سر حال می‌آورد .

برید فوردگفت :

وتو فکر میکنی .تو درباره مافکرخواهی کرد .

لی گفت :

کو شش میکنم کوشش میکنم. قول میدهم .

در داخل اطاق لی بوتهایش را بیرو ن آورد وبعد دستش راسوی زنجیر پیراهن‌اش دراز کرد دراین لحظه آوازی را شنید از کارش دست‌کشید به آواز عجیب و مصر و گنگ که‌از پائین پنجره اطاق می آمد گوش فرا داد .

دراین وقت که سوی پنجره میدید در آستانه آن سر شخصی پدیدار گردید این سر جوزف بود چهره تاریك کابوس های شبانه اش که ازدیگران نسبت بلند بود ن موهای سیاهش فرق داشت و هنگامی که بدنش را سوی بالا میکشید دندان های سفیدش در سیاهی شب میدرخشید او دستانش را در لبه پنجره برای لحظه قرار داد ودر حالیکه به‌شدت تنفس میکرد بصدای صاف و قوی وبدون هیچ نوع توقفی گفت :

زندگی شما در خطر است .

لی دستش را نزدیك دهانش برد به اندازه ترسیده بود که‌نمیتوانست فریادبکشد بعد بایك جهش جوزف اندامش را داخل اطاق کشید ودر آن سرازیر گردید .

لی سوی دروازه دویده و آنرا باز کرد در حالیکه سراپا ترس بود ودرد عضلاتش را فراموش کرده بود سوی سالون ، بعد سوی زینه های که‌از داخل سالون بزرگ میگذشت و به کتابخانه وصل میگردید به دویدن پرداخت برید در آنجا بود و میتوانست که پولیس را در جریان بگذارد در آنجا لی میتوانست که محفوظ باشد .

دروازه کتابخانه بسته بود به آرامی و عجله با پاهای جوراب پوشیده اش دروازه را بی سر و صدا باز کرد و نفس سوخته خودرا داخل‌اطاق انداخت اما در این لحظه یك قدری به عقب رانده شده‌واین‌رانده‌شدن طوری معلوم‌میگردید که بایك‌دیوارقابل‌لمس تماس کرده باشد در آنجادر مقابل بخاری دیواری برید فورد ایستاده بود و دربین بازوانش دو شیزه ایزابل تا مکینس بطور شهوت انگیزی قرار داشت .

آنها طوری معلوم میگردیدند که برای‌چند لحظه کس‌را ندیده اندتا چه اندازه یکی در دیگری فرو رفته بودند اما آواز تنفس شدید و عذاب آورلی آنها رابخود آورد و آنها اورا دیدند چند دقیقه که برای آنها سالیان درازی معلوم میگردید در آنجا ایستاده وسوی یکدیگر نظر انداختند در خاموشی‌مطلق‌فرو رفته بودند بعدا لی متوجه خودش گردیده‌و فریاد زد :

ـ آه نی. آه نی.

عقب دستش بشدت روی دهانش فشار آورد و بازهم فریاد زد :

ـ آه نی . آه نی.

برید فورد شروع به خندیدن نمود لی حالا درك میکرد که‌این تبسم مانند تبسمی بود که‌او درزندگی اشی همیشه آنرا داشت. مانند یك پسر بچه ومانندیك مرد. این لبخند مانند تبسمی بود دروقتی که لی او رااز مرگ نجات داده بود روی لبانش نقش بسته بود .

همان تبسم با پیراهن رهدار وکفش های نرم چرمی و کرتی تابستانی مقبول عین‌تبسمی که‌او همیشه وقتی که با لی یکجا بود تحویلش میداد در پائین چشمان لی یك چیز دیده میشد وآن عبارت‌از انعکاس خودش بود و هرگز جوابی برای هیچ نوع سوالی نداشت .

برید فورد بحرکت درآمد دستش را سوی سامان و اشیای بالای بخاری دراز کرد چشمانش هنوز هم روی لی میخکوب شده بود ودر صور تش لبخند مرگ آفرین موج میزد لی حالا میدانست که سوظن ومحافظه کاری های مخفی اش زیادتر از لحاظ‌بخشیدن و آمرزیدن بوده است برید فورد لارینس یك دیو بود همان دیو همیشگی او میخواست که لی را فریب‌داده و قانع اشی سازدبه او دروغ گفته بود و این دروغ را دروغ های‌دیگر مخلوط کرده بود دستان برید فورد سیخ بخاری را محکم گرفت در این لحظه ترس واقعی سوی لی سرازیر گردید او دانست که‌درآنجاهیچ نوع‌کمکی وجود نداردودرانجااو محفوظ نبود در آنجا فقط فریب بود و هم بود ودسیسه بود حوادث و شواهد ی که او آنها را از دست داده بوددر مغزش دوباره جان گرفت وکیل آنتی راروزی که موترسفید رنگ را بکرایه گرفته بود دیده‌بود اواوراق مهم‌راجهت امضا آورده بود برید فوردبه دیونپورت‌میگفت که بسیار خوشحال است که آنتی را میبیند و آنتی میگفت که او باید برید فورد راوارث دارائی اش بسازد و نتیجه خوبی کارش را مشاهده نماید اگر بلای سر لی می آمد برید فورد لارینس تمام دارائی و پول خانواده ایلیتون را تصاحب میکرد و حالا برید فورد لارینس مقابلش ایستاده بود در حالیکه میخندید سیخ بخاری را در دستش گرفته بود .

لی فریاد کشید وقتی که‌میخواست ازآنجا فرارکندشنید ایزابل تا مکینس میگوید:

بخاطر داشته باشی .

او خود را به برید فورد نزدیك کرده و باآواز سردی مانند یخ گفت :

بقیه صفحهٔ ۱۳

حضرت انس بن مالک

میگویند عمرش ۱۰۳ و۱۱۰ بوده وفاتش درسال ۹۱ ویا۹۳ اتفاق افتاده است .

انس (رض) اززمره رجال حدیث بشمار رفته ازجملهٔ همان شش تن صحابی است که احادیث رابسیار روایت نموده‌اند :

درصحیحین «بخاری و مسلم» ۳۲۹حدیث ازاوروایت شده که بخاری ومسلم به تعداد ۱٦۸ آن اتفاق داشته ۸۳ حدیث را بخاری ۷۸۱ رامسلم بطور انفراد روایت نموده اند.

باقیداد

بقیه صفحه ٥٥

یادی ازرافایل ...

٤ ـ استاد محمدی : بر اساس معلو ما ت دا نشمندا ن معر و ف افغانستان مرحوم فکری سلجوقی که به تاریخ فرهنگ و مدنیت‌قرن ۱٥ هرات عمیقا و کا ملا وا رد بو د، استاد محمدی نیز یکی ازشاگردان بیشمار کمال الدین بهزاد و منسوب به مکتب هنری او میباشد او پسر نقاش ورسام معروف هروی‌الاصل سلطان محمد است نظر بمعلوما نی که در برخی از منابع افغانی ذکر شده ، استاد محمدی (آخرین‌نهال پر ثمر) دبستان هنری نقیسی‌است که توسط بهزاد اساس گذاری گردید در تابلو های او غا لبا تما یلات دمو کراتیك تسلط دا شته تصویر زندگی مردمان عادی زحمت کش منعکس میگردد .

آثار وی ازین لحاظ دارای‌اهمیت خاصی میباشد . تصویر زندگی دهقانان عادی‌رنجبردر سایه مناظر زیبا و دلفریب طبیعت با مهار ت استادانه و آفریننده استاد محمدی جان میگیرد واز تیره شبان قرون وسطی که‌درظلمت قیرگون مناسبات و شرایط عقبمانده فئودالی فرو رفته و تحت نفوذ سلاطین و حکمرانان مستبد و متقذین بهره کش ، بر دوش مرد م ستمکش سنگینی میکرد ، چون چلچرا غی تا بناك میدر خشد و از ا ند یشه پیشرو و تصور دمو کر ا تیك این هنر مند چیره د ست هر ا ت سخن میگوید .

٥ ـ مظفرعلی : یکی ازشادگران و برادر زاده بهزاد میباشد مظفر علی در اواخر دوره حسین بایقرا د ر هر ا ت میز یست ا ستعداد خلا ق این هنر مند مخصوصا پس ازآنکه باکمال‌الدین بهزاد از هرات به تبریز میرود ، بشگفتن آغاز میکند .

بقیه در صفحه٦۳

بقیه صفحه ۲۷

بدتر از مرگ

شدید بود ادست . اکنون‌خودت فکر کن من تنها حدس زده‌ام چه‌من‌والیاس تمام‌شب را یك لحظه از ماهی گیری فارغ نشدیم.

الیاس داخل صحبت شده بتایید اظهارات گفت :

ـ باید شکارمارااز نزدیل‌ببینی میشودآنرا بهترین شکار فصل‌بحساب در آورد شاید این باوقدم کریج بوده وسبب کشایش درشکار شده است .

ستادرد بخا موش گوش فرا داد ووضعی نداشت که مبا حثه را طولانی کند ، حتی موقعی‌که باطیاره‌کوچك بحری بسوی «پیـر» پرواز کرد ، باز هم‌ا زاو حرف زیادی‌شنیده نشد .امادر دل از یکسو بخاطر اینکه قضیه را ازاوپنهان داشتند نسبت به پسر خاله اش وکریج احساس خشم میکرد واز جا نبی از اینکه انتقام سرافینو گرفته شده بود ، راضی معلوم میشد .ولی در هر حال پلهٔ ناراحتی اش بر رضایتش می چربید .

حتی اینقدر هم به او توضیح ندا دندکه آنها درین ماجرا چه نقشی بعهده داشته‌اند لاجرم این ناراحتی رابه خاموشی استقبال کرد .

در آتن موقعی که سوار مو ترخو د بود باآنها روبرو شد کریج را باخود بهوتلی که در «پیر» اجاره کرده بود ، برد در را ستاورو بسوی کریج‌روکرد و کریج به زبان انگلیسی وبا آواز خیلی پست برای اینکه راننده چیزی نهمد به او گفت : راستش از اینکه‌چرا تراهم باخود نبردیم ، جـدا ناراحت بودم ، ستاورو باورکن !

ستاورو تبسم کرد : «میدانم وگاهی هم‌فکر میکنم غالبا تو خیلی بیشتر ازما ، رومی باشی .

چند لحظه بعدموقعی که بهوتل‌رسیدند کریج از او خدا حافظی کرد ، باتاق خود رفت وپس از هر اخیر دیگر ترجیح داد یك شاور بگیرد . پس از تراشیدن ریش شاور و پوشیدن لباسهای پاك با خود گفت حالا با این‌سرووضع مرتب میشود بدیدن رئیس رفت .

ـ من بتو گفته بودم باید خودت راکاملا آماده کنی‌ولی نگفته بودم بروی و سر خود بیك کار پیچید مدست‌بزنی .

ـبنظرم آمدکه این کار ممکن است علاقهٔ شما را به خودجلب کند .

بعد تصمیم گرفتیم یکسری به ته وتوی کار بزنم ببینم چه میشود .

ـ گفتی یك سری بزنم ولی رفتی‌و آدم کشتی وبرگشتی

ـاو خودش خودرا بکارد برابر کرد .

لویتس عزید :نمی‌خواهم برای من‌داستان بخوانی . حال بحث و مشاجره راباتو ندادم.

کریج گفت :

ـولی در هر حال درینبانه های دایتون بلیز ویك پارچه سیرامیك داخل است .

ـ گوش کن پستر . غولها و برا دران گویم‌باهم درین راه مرده اند او بغیر ازآشیل که زرافسا نوی دارد ، نمیتواند باشد

ـ آیالفظ یك مرمی ساده در این جعبه بود ؟

ـخدای‌من : گاهی اوقات مردم به‌خا طر جزئیات عقل خودرا ا زدست میدهند. ولی خوب هرچه‌باشد داده‌ام بشعبهٔ مربوطه‌اش تامورد مطالعه‌راردهند ولوازهمه اکنون‌میدانم که نتیجه درخشانی ازان‌بدست‌ما نخواهدآمد.

کریج هم‌یك‌لحظه از حرفزدن بازایستاد ومشغول خوردن بیف‌استك‌خود شد و غیراز صدای بهم خوردن دندانهاو الاشه های‌گوشت آلود لومیس که مشغول خوردن غذای خود بود ، صدای دیگری بگوش نمیرسید . وقتی باکریج موقع رابرای دنبال کردن صحبت مناسب تشخیص داده گفت :

ـمثل اینکه دخترك تکهٔ خوبی بوده ، نیست ؟ خیلی عجیب‌است که اورا روز از دست داده یی‌اگرچنان دوستی در منطقه‌حرم برای خودکمایی میکردی‌خیلی بریمابرادرانش بود .

ـ هرموقع باشد او را دوباره بدست خواهم آورد.

ـ عجله نداشته باش فعلا کارتو نجات ناکسوس است

ـبسیار خوب ، پس آن حریف غول‌پیکر چه میشود ؟

ـ من بتو گفته بودم باید خودت راکاملا

بقیه صفحه ۳۰

برگزیده الفرید هیچکاك

یقینا متوجه هستی که وقتی یك نفر دومرتبه به زندان رفته باشد درمرتبه سوم چـــه سرنوشتی درانتظارش میباشد . این نرگاو هاامروز درباره محکومین به زندان بـــرای دفعه سوم نسبت به آن زمانی که در سینما

صامت، تصاویربه سرعت صدمتره روی‌پرده میدویدند، زودتروعجولانه ترتصمیم میگیرند.

توبهیچوجه وقت آنرانداری که یك سیستم مطمئن تردا برای نجات خود طرح کنی و آماده بسازی . وامادرصورتیکه نزدمن بیمه

شوی، اصلا به آماده ساختن کـدام پـلان ضرورتی پیدانمی کنی . عمل نجات توا ز

بند بخودی خود انجام میشود در حالت الف مرحلهٔ ب وسپس مرحلهٔ ج تطبیق می‌گردد.

وآن درست وقتی‌که پولیس به دستهای تو دستبندبزند، چرخها بصورت خود کار بـه حرکت می افتد .

ـ«توفکر میکنی من نمیتوانم چنان نقشه راطرح کنم‌که بمانند سیستم توکار کند؟»

هیدیکر به‌تایید حرف های‌پسراظهار داشت: «البته که می توانی . امامن نسبت به چنین نقشه ایکه ازطرف توترتیب شود، تردید دارم . نخست اینکه من در مصرف طـرح نقشه‌ام نسبت به توارزان ترم واز جانب دگرتوبه چه کسی ممکنست اعتماد کنی ؟ یگانه آشنایی که توخواهی داشت نگهبانان زندان خواهند بود وبالای اینچنین اشخاص

بازهم تاآنطرف خیابان هم اعتماد نمیتوانی داشته باشی . امااینهمه امکان نزد من در چوکات یك معامله کـاملا استوار و میسر است . من غیرازهمین معامله کدام دعـوای

میراث تقسیم نشده ندارم . توپلان راازمن میخری واقساط هفته وار خودرا به وقتش

می پردازی . وهرگاه توبرای بارسوم بچنگ قانون بیفتی من دست بکار میشوم وترادر

ظرف ٦ ساعت اززندان بیرون می آورم . به این تفصیل این معامله برای تو تصور نکنم تحمیلی باشد .

باقی درشماره آینده

بقیه صفحه ۲۳

هنرمندان هند درافغانستان

نوع رقص موجود است ولی‌حرکات پا ازهم خیلی فرق دارد تنهاحرکات پاهای هنرمندان هندی را میتـوان دررقص های مردم هسپانیه دیدکه باناله می‌رقصند یك آهنگ موزون‌را داراست .

رقاصهٔ مشهور کتك

آنها در جـواب سوالـــی در مورد سارنگ نواز شان گفتند:

که ممکن سا ر نـــگ ـ نوا زان خیلی زیا د ی در کشو ر هنـــد موجود باشند اما بنظر ما به پایه‌اقبال احمد خان نمی‌رسد مخصوصا در رقص کتك زیـــرا هر حصه از رقص کتك یك آهنـگ مخصو ص میخواهد مثلا ممکـن است دریـك پارچه هم صحنه‌های ازشادی باشد وهم از غم پس و ظیفهٔ سارنگی‌است تابادست های خویش‌آهنگی بنوازد که تما شاچی به کو چك تر یـــن حرکات آن بخوبی‌بفهمد.

احمد اقبال خان‌که دراکثرخواندن‌های فلمی سارنگ نواخته دریـن رشته‌یـد طولی دارد وبه پایه اش کمتر کسی میتواند برسد .

این عده هنر مندان در حا لیکـه ازپذیرایی و مهمان نوازی افغانهـا به قدردانی یاد می‌کردند گفتند که‌وقتی میخواهیم کنسرتی‌دهیم یعنی وقتی میخـواهیـم بروی ستیژ بـه‌هنر نمائی بپردازیم در افغانستان اصلا احسا س بیگانگی نمی کنیـم‌زیرا آن نوع پـذیرائی که درهنـد میشویم به‌همان قسم‌خودرا دربرابر تماشا چیان افغانی خویش می‌یابیم امیدواریم دنبالهٔ این دید وبازدیـدهنری وروابط فرهنگی میان مردمان افغان وهند بیش ازپیش گسترش یافته و ما کانسرت های هنرمندان افغانی را در شهر های هندوستان ببینیم.

مخصوصا آرزو داریـم هنـر وموسیقی فلکوریك افغانی را با همه اصالتش درهندتماشاکنیم‌تاازیکطرف مردمان هند باهنر فلکوریك افغانی آشنائی یابند وازجانبی زمینهٔ‌تحقیق‌هنر فلکور افغانی برای پوهنتـون های هند نیز مهیاگردد ماآرزوداریم کانسرت های افغانی کـه درهنـد تشکیل میشود همه ازهنر محلـی‌مردم افغان باشد .

بقیه صفحه ۴۳

سردی با نقاب بقه

سپس بصدای بلند گفت : (این کارلو است ! .)

الك گفت : (من شرط مـی بند م که او هاگن است یکدفعه ریشش را بردارید تا دیده شود تو بقـــه ریشت را بردار ما میخواهیم نخست در باره ارقام حرف بزنیم واز عدد هفت شروع می کنیم .)

دیك باور نمکرد قبول کندمکیاژ آن بقدری فریبنده بود و باچنا ن مـــهارتی ریش را بصـورت خود چسپانده بود که هرگزباورنمیکرد اوهمان مدیر کلپ باشد اما وقتی

صدایش را شنید ، باورش آمد که الك حق بطرف میباشد هاگـن با تردد شروع کرد به حرف زدن عدد هفت ؟ تصور میکنم نمـبر ۷ موفق خواهد شد علی الرغم موانع در داخل دستگاه شما نفوذ کند بدون آن که مورد سوظن واقـــع گردد او با پولیس روابط بسیار خوب‌دارد آقای الك! شـــما چـر ا بدنبال من‌پای خودرا لچ کرده اید؟)

من شما را بخاطر نقشی که در شام ۱۴ مي هنگا م قتل انسپکتر گفته بازی کرده اید میخواهم.

هاگن از شنیدن این جمله‌تکان خورده با هیجان اظهار کرد : چر ا از برادنمی پرسیداو هم آنجاحاضر بود شاید اوبحیث شاهد بتوا ند به نفع من شهادت بدهد لطفا یك دفعه از کلکین به بیرون نظر کنید او در پائین ایستاده است)

دیك کلکین را باز کرده سرش رابیرون برد . یك تعداد مرد م در بالا پوشش های‌خواب آنجا ایستاده انتقال کسانی راکه گرفتار شـده بودند تماشا میکردند .

انعکاس یك چراغ نظر دیك‌را بخود جلب کرد دیك صدای مجهول او را صدا زد : صبح شما خوشش آقای کلونل گاردون چطور موفـق شدید بقه ها را دستگیر کنـید ؟ وعلاو تا شما سر د سته شا ن ر ا دیدید ؟)

باقی دارد .

د ۱۵مخ پاتی

په برلین کی د ردیو

کی له (۳۳ تر۴۵) کزته څرخیږی) تصویر ښودونکی ریکاډونه په یـو ملیمتر کی (۲۸۰) خپی ځای کـړی صرف لس دقیقی دوام کـولی شی خوپه عادی ریکارډونوکی یوملیمتر باندی دیارلس خپاندی کرښی حك شوی وی دیو عادی انسان ویښتان له شلونه تر ډیرشو پوری دغسی کرښی لری بایدوویل‌شی چه عکس ښودونـکی ریکـارډونه د هر ډول عصری او مودرنو تلو یـژ یو نـی دستگاهوکی په کار لویدلی او تری استفاده کیدی شی .

لومړی مخصوصه دستگاه به یی د۱۹۷۴ کال د جنوری پـه شپږمه نیټه په کار ولـوئیږی چه وروسته تردی به پـه مختلفـو ساحو کـی د تخنیك لـدی ابتکـار څخه کـار واخیستل شی مثلا پدی سلسله‌کی به دالمان دخورلسو مهمو ښارونو

غږیدونکی عکسونه به ریکارډ شی اوبیا به دشاگردانو لپاره د درسی موادو په حیث په‌کار و لوئیږی په همدی توگه دمهموکسانودپوزتریت زراعتی چاری ، طـبی مـوضوعات، توریزم اوسیاحت، اودفوټبال‌دلوبی جریان به په همدی شکـل خپـاره شی .

سمدلاسه د فلپس کمپنی له خوا دغابنونو ډاکترانو لپاره یوه په‌زړه پوری سلسله پـه عکس لـرونـکی ریکارډونو کـی ثبتیږی چه پنـځه خلویښت دقیقی دوام کـوی دغـه ریکار ډو نه به په کال (۱۹۷۰) کی میدان ته ووځی .

ددی دپاره چه مختلفی فابریکی اوتخنیکی موسسی دیو مثبت‌رقابت په اساس کار کوی اوپه‌عین‌زمان‌کی دوستانه اړیکی سره لری نو و یل کیږی چه دوه کـالـه وروسته بـه دتلویژون لپاره هم دوه کاناله پکار ولوئیږی یعنی په همدی ترتیب چه دراډیویی خپرونـی د کیـفیت ښه رسیدلو په خاطر دستیرولهسیستم څخه کار آخیستل کیږی دتلویژون په خپرونوکی هم دوه کـاناله چـه دستیرو نشراتوله عهدی څخه‌وتلی شی پکار لوئیږی چه په یوه خواکی کیدی شی سـړی د هنـرمند آواز واوری او ووینی او بلـه خواکـی «هنرمنده» ښکاره‌شی.له ریکارډونه علاوه په راتلونکی وختوکی به‌دتیپ (فیتی) اوکیسیت ریکارډر په وسیله همدغه آرزو ترسره کیږی .

داوریدونکو سره تماس : ـ

دی کی شك نشته چـه صنعـت خورا گړندی پر مختگـ کـوی او ابتکاری اړخونه لری چه هرخـوك دخپل ذوق په مطابق هغه آخلـی، همدا اوس دآلمان «۹۲» په سلوکی کورونه دراډیو آخذه دستگاوی لری اوپه سلو کـی «۸۲» کـورنوکـی دتلو یژ و ن ستیشنو نه ایښی دی. په همدی ډول په زیاته اندازه‌دتیپ ریکارډر اوکسیت ریکارډر او نورو مختلفو وسایلو په مرسته هم خلك کولی شی چه خپـل هـنری ذوق ور وزوی‌اوپه خپله‌خوښه هغه‌شیان واوری چه آرزو اوهیله‌یی لری .

ددی دپاره چه دراډیو اوتلویژون علاقه لرونکی لاپسی زیات شی او ددوی دعلاقی په مطابق په زړه‌پوری پروگـرامونه تهیه او خپـاره شی نو دکمونیکشن یا مفاهمی د کوټی په نامه راډیوگانوکی یو ځای غوره شوی چه مستقیما د لیدونـکو یـا اوریدونکو سره تماس نیول کیږی داسی امکانات هم برابر شوی چه حتی د هغو لیدونکو عکسونه نورو خلکوته وښیی چه ددغی کوټی‌سره دخبرو تماس نیولی یاپه خپرونـو باندی کوم انتقادی یا اصلاحی نظر ولری .

په المان کی د «ای، آر، ډی»یعنی دالمان دراډیوگانو اوبرقی خپرونکو موسسا تو اتحادیه چه په «۱۹۵۲» منځ‌ته راغلی دتلویژون دلومړی او دوهم چینل د خپرولو نه وروسته پدی هڅه‌کی دی‌چه د اوریـدونکـو نظریاتوته په خاصه توگه انعکاس ورکـړی ، د خبرونـو ، سیاسـی موضوعاتـو علمـی تشبثا تو او د ژوندانه دمختلفو اړخونوپه باره‌کی خلك وغږیږی او ددوی لپاره دغـه چانس وی چه د خپلو پوښتنو پـه مقابل کی قناعت ښبونکی ځوابوته واوری اویا خپل نظریات په مقابل لوری قبول کاندی .

په برلین‌کی دوروستی نندارتون له اهدافو څخه یوهم داوچه دکومو امکاناتو په مـر سته همفـکر ی او همکاری منځ‌ته راتلی شی اوبه دغه لاره کی دیادولو وړگامونه‌هم اوچت شوی چه ترزیاتـی اندازی پـوری دډاډ وړ بلل کیږی .

سه هنرمند

در هنگام سالهای مشکل ، هنر مندان به صورت طبیعی ، رویا های روز های خوش آور صلح‌را میدیدند این یك واکنش طبیعی بود ،مانند اینکه یك عسکر پس از باز گشت از جبهه در زمین عطر آگیـن بهاری نفس بکشد . به این ترتیب ، آنان باروحیهٔ خستگی ناپذیر به‌ایجادآثار می پرداختند .

آنان زنی باسگ از چخـوف ، فورما گوردیف گورگی ، اورویدا ل تولستوی و دون کیشوت سروانتس را در همان هنگام جنگ تصو یر نمودند .

پس از جنگ نیز آنا ن آتش تیز هنر کار تونرا علیه آنانیکه در سر، هوای بر افرو ختن آتش جنگ‌جدید را مـی پـر و را نـنـد ر و شن کـر د نـد . د ر ما ه مـی سا ل ۱۹۵۸ کنفرا نسی از کار تو نیست ها در پاریس بر گزار گردید که ککرینسکی که اکنون شهر ت بین المللی بدست آورده بودند ، نیـز شرکت نمودند .

آنان اکنون در بسیاری فعا لیت های هنری ، مقام داوری هنر ی‌حصه می گیرند آثار این مثلث هنر ی، در مجله طنز آلود و فکاهی کروکوایل هم اکنون نشر شده و آنان ، همیشه در عشق یا هنر خویش ، وفـادار مانده اند .

ژوندون

ژوندون مجله‌خا نوا ده ها ژوندون هرهفته با مطالب نوو خواندنی راپور تاژ ها ومضامین علمی و هـنر ی منتشر میشود .

با خواندن ژوند و ن هـر هفته بر دانش خـو د بیفزائید .

اشتراك ژوند ون در شش ماه‌دوم‌سال بنفع شما است

ژوندون

بقیه صفحه ٦

اعلامیه جهانی حقوق بشر

عقاید خود بیم واضطرابی نداشته باشدودرکسب اطلاعات‌وافکارودر اخذ و انتشار آن بتمام وسایل ممکن‌و بدون ملاحظات مرزی آزاد باشد .

مادهٔ بیستم –

(۱) هر کس حق دارد آزاد دانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد .

(۲) هیچکس را نمیتوان مجبو ر بشرکت در اجتماعی کرد .

مادهٔ بیست ویکم –

(۱) هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود ، خواه‌مستقیما و خواه باوساطت نمایند گانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید .

(۲) هر کس حق دارد باتساوی شرایط ، بمشاغل عمومی کشور خود نایل آید .

(۳) اساس و منشاء قدرت حکومت اراده مردم است ، این اراده باید بوسیله انتخاباتی ابراز گردد که‌از روی صداقت و بطور ادواری صورت پذیرد انتخا بات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و بارأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تامین نماید .

مادهٔ بیست و دوم –

هر کس بعنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتما عی دارد و مجازست بوسیله مساعی ملی‌وهمکاری‌بین‌المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی وفرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادا نه شخصیت اوهست بارعایت تشکیلات و منابع هر کشور بدست آورد .

مادهٔ بیست و سوم –

(۱) هر کس حق دارد کارکند کار خود را آزادانه انتخاب نماید ، شرایط منصفانه و رضایت بخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد .

(۲) همه حق دارند که‌بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی ،اجرت مساوی در یافت دارند .

(۳) هر کس که کار میکند بمزد منصانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی اووخانواده اش را موافق شئون انسانی تامین کند وآنرا در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگرحمایت اجتماعی تکمیل نماید .

(٤) هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود بادیگران اتحادیه تشکیل دهد ودر اتحادیه هانیزشرکت کند .

مادهٔ بیست‌و چهارم –

هر کس‌حق‌استراحت وفراغت‌وتفریح دارد بشمول محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های موقو ته بلاخذ ماشی .

ماده بیست وپنجم –

هر کس حق دارد که سو یه زندگانی او سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را ازحیث خوراك‌ومسکن و مراقبتهای‌طبی وخدمات لازم‌اجتماعی تامین کند و همچنین حق دارد که‌در مواقع بیکاری ، بیماری ، نقص‌اعضاء بیوگی ، پیری یادرتمام موارد دیگری که بعلل خارج ازاراده انسان وسایل امرار معاشش از دست رفته باشد از شرایط آبرو مندانه زندگی بر خوردار شود .

(۲) مادران وکودکان حق دارند که‌از کمك و مراقبت مخصوصی‌بهره مند شوند .

کود کان‌خواه براثر ازدواج‌وخواه بدون ازدواج بدنیا آمده باشند ،حق دارند که‌همه ازیکنوع حمایت اجتماعی بر خور دار شوند .

مادهٔ بیست وششم –

(۱) هر کس حق دارد که ازتعلیم و تربیه بهره مند شود . تعلیم‌وتربیه لااقل تاحدودی که مربوط به‌تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید مجانی باشد . تعلیم ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه ای بایدٔ عمومیت پیدا کند و تعلیم عالی‌باید باشرایط‌تساوی کامل بروی همه باز باشد تاهمه بنا باستعداد خود بتوانند از آن بهره‌مند گردند .

(۲) تعلیم و تربیه باید طور ی هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را بحداکمل رشد آن‌برساند و احترام حقوق و آزادی های بشررا تقویت کند .

تعلیم‌و تربیه باید حسن تفاهم ، گذشت احترام عقاید مخالف ودوستی بین تمام ملل و جمعیتهای نژاد ی یا مذهبی وهمچنین توسعه فعالیتهای ملل متحد را در راه حفظ صلح‌تسهیل نماید .

(۳) پدر و مادر در انتخاب نوع تعلیم و تربیه فرزندان خود نسبت بدیگران او لیت دارند .

ماده بیست وهفتم –

(۱) هر کس حق دارند آزادانه در زندگی فرهنگی‌جامعه خود شرکت کند ازفنون وهنرها متمتع گردد ودر پیشرفت علمی و فواید آن سهیم

(۲) هر کس حق دارد از حمایت باشد .

منافع معنوی و مادی آثار علمی ، فرهنگی یا هنری خود بر خود دار شود .

ماده بیست و هشتم –

هر کس حق دارد بر قراری‌نظمی را بخو اهد که از لحاظ اجتما عی‌و بین المللی حقوق و آزادی هایی‌راکه در این اعلامیه ذکر گردیده است تامین کند و آنها را بمورد عمل بگذارد .

ماده بیست و نهم –

(۱) هر کس درمقابل‌آن‌جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد و کامل شخصیت او را میسر سازد .

(۲) هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزاد یهای خود فقط تابع محدود یتهایست که بوسیله قانو ن منحصراً بمنظور تامین شناسا یی مراعات حقوق وآزادیهای دیگر ان و برای‌رعایت مقتضیات صحیح‌اخلاقی ونظم عمومی‌و رفاه همکاری درشرایط یك جامعه دمو کرات وضع گردید ه است .

(۳) این حقوق وآزادیها در هیچ موردی نمی تواند بر خلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد .

ماده سیم –

هیچیك از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یافردی باشد که بموجب آن بتواند هر یك از حقوق وآزادیهای مندرج در این اعلامیه را از بین ببرند و یادر آنراه فعالیتی بکنند .

بقیه صفحه ٤١

ابراهیم حارس

هیجان زده گفت :

– نکن ! به نقصم است ، مرا بکدام بلا خواهی داد :

شوخی‌کردم وگفتم : مگر از رادیوآهنگی را نشنیدی که میگوید :

دل عاشق مثال گرگ وحشی
که گرگ از هی ،هی‌چوپان نترسد !

خنده سر داد و گفت :

کمر باریك من ،شام تاریك من ، چه معنی دارد ؟

فهمیدم که نمی خواهد درین مورد چیزی بگوید

در حالیکه تقریبا جدی شده بود ازش‌خواستم بگوید

برا ی کارهایت در آینده چه نقشه ای داری ؟

قیافه‌ای راضی‌رابه‌خودگرفت معلوم میشد که این سوالم به میلش است .

گفت :

آرزوی یگانه ای من برگزاری نما یشات آثار هنری ام در داخل و خارج کشور می باشد که این آرزوی من متاسفانه تاحال برآورده نشد مو علت آن نبودن آرت گالری درداخل کشور است ، وی پی هم تکرار می کردکه بنویس اگروزارت اطلاعات وکلتور کمکم کند می خواهم آثارم رادر خارج مملکت بنما یش‌بگذارم.

گفتم : اگر آرزوی دیگری داری بگو :

باجدیدیت پاسخ داد :

آرزویم اینست که هنر و هنر مندتقویه گردد زیرا هر یکی ازپایه های‌محکم زیربنای فرهنگ یك ملت است .

بیادم آمد که ابراهیم در موسیقی نیزکم وبیش دسترسی دارد می پرسم :

میانه ات باموسیقی چطور است ؟

پاسخم داد که با موسیقی میانه بسیار خوبی دارم من از زما ن سابق یعنی در آنوقتیکه نقاشی میکردم ومتعلم مکتب بودم با موسیقی نیز سرو کار داشتم چنا نچه‌در آن هنگام ، اطاقی‌داشتم که‌یکعده همصنفانم به اطاقم می آمدند ، من تنبوری داشتم که بین رفقامعروف بود ازجمله همصنفانم احمد طاهر نیز به اتاقم می آمد وبا تنبورمن مشق و تمرین‌میکرد ، ابراهیم در حا لیکه می خندید و سرش را شور میداد ، گفت:

احمد طاهر برای اولین بار در یکی‌ازکنسرت های‌مکتب باتنبورمن بصفت‌نوازنده تنبورروی سنتیژ ظاهر شد ..

فعلا من اکوردیونی دارم، گاهی که از کار فارغ میشوم، اکوردیون‌میزنم وآوازمی‌خوانم فقط برای خوشی خودم می خوانم .

به‌ابراهیم گفتم سوال آخرم اینست‌که: درمورد جوانان ماچه عقیده داری؟

وی چنین‌اظهارعقیده نمود :

جوانان از استعداد های خوبی در زمینه های مختلف بر خوردار می باشند ولی‌بعضی از کار های عده ای‌ازجوانان مرا متاثرمیسازد

طور مثال چند رو زپیش به خانه یکی از دوستانم رفته بودم دیدم که عکس راجیش کهنه وامثالش را بر درو دیوار آویخته بودوهردم ا ز فلمها صحبت میکردو ا زهنر پیشه های بازاری ، و مثلامیگفت فلان هنر پیشه مقبول است و آند یگر ی..

ابراهیم وقتی می‌خندد دندا نها یش معلوم میشود، وازین قبیل گپها ..کم مانده بودکه بگوید مثلا نمره بوتش چند وبر شانه اش چقدر است . من ازین قبیل گپها سخت متاثر میشوم . منظورم این نیست که این عده فلم نبینند ویا در باره آن تبصره‌ننماید تاثرم ازین است که در عوض به مسا یل جدی زندگی وجامعه علاقه نمیگیرند .

اینعده جوانان باید بدانند که شرایطفعلی جامعه بطرز تفکر سالم جوانان ضرورت مبرم دارد .

این‌عده‌جوانان‌که هرروزپیش‌دروازه‌های‌سینما برای دیدن فلمهای بازاری انتظار میکشندآیا بداست که هفته یکبار سری‌هم‌به‌کتابخانه‌ها موزیم هاوغیره جاهای فرهنگی بزنندویاگاهی هم کتا ب‌بخوانند و بمسایل درجه یك‌دنیا وکشور علاقه بگیرند ؟ ..

صحبت‌ماخیلی گرم‌شده بود : نگا هی بپاله های چای انداختم وبرای اینکه خاطرش راگرامی داشته باشم ، چای سرد رانوشیدم

وابراهیم در حال که پیهم سر زوری‌میکرد که‌چای گرم‌برایت درست می‌کنم،خداحافظی کردم . گفتمش اگراین گرمی صحبتهاجاری باشد ، چایها سرد خوا هد شد !

از قیافه اش حدس زدم که این سخنم برایش مضحك جلوه نمود ، در حالیکه‌خنده بلند سر داده بود اتاقش راترك گفتم .

بقیه صفحه ۷

انتظار از کنفرانس صلح ژنیو

مو ضوع دیگری که بین عر بها در مورد آن بحیث یك مساله مهم توافق حاصل میشود حضورنماینده مردم فلسطین در کنفرانس صلح ژنیو میباشد عربها باین عقیده اند که ریشه بر خورد های طولانی آنها با اسرا ئیل‌رانده‌شدن مردم‌فلسطین از وطن شان وتشکل یك دو لت متجاوز اسرا ئیل در سر زمین های عربی میباشد لذا وقتی کنفرا نس صلح ژنیو میتوا ند به نتایج مثبت پایان یابد که‌نما ینده مردم فلسطین در آن سهم گرفته مشکلات مردم آوارهٔ خود را توضیح نما ید وکنفرا نس صلح هم با توجه بحقوق آنها برای مشکل شر قمیانه راه حل در یابد .

کشور های غربی خصو صا آنهای که‌از اسرائیل علنی طرفداری می کنند هنوز در حصه کمی نفت شان از خود مقا ومت نشان میدهند اما در آینده بسیار نزدیك خصوصا وقتی پرده ضخیم برف بر روی‌این کشور ها بیفتد آنگاه این مقا ومت درهم خواهد شکست وفشار ر ا بر اسرا ئیل در حصه احترام به حقوق عر بهاوپایان‌تسلط‌آن‌قلمروهای عربی بیشتر خوا هند ساخت .همین

اکنون یك مامور عا لیرتبه جا پا ن مشغول باز دید از کشور ها ی عربی میباشد تا سیا ست‌حکو متش را در حصه طر فدار ی‌از عر بها از بحران شرقمیانه توضیح داردوباین صورت راه‌رابرای بدست‌آوردن‌مقدار مورد نیاز نفت از کشور های عربی

مجددا باز نماید ،زیرا اکنون کاهش تو لید وصدور نفت کشور های عربی بر چابان وصنعت آن کشو ر تا ثیر بسیا ر منفی وار د کرده است .

موقف اسرا ئیل

اسرائیل باآنکه‌از عملی‌ساختن‌مرحله دوم پلان صلح شر قمیانه واخرا ج قوای خود از قسمت های عر بی کانال سویز ابا می‌ورزد اما اخیراً اعلام نمود که حاضر است ازبعضی قسمت‌های صحرای سینا برون‌رود این تذکر تل ابیب اگر چه هیچ کمکی در حل مشکل شر قمیا نه نمیکند ، زیرا در آن صورت باز هم هم میگوید از مو ا ضع خا ص ومهم سینا خارج نمیشود اما بهر صورت یك نر مش اسرا ئیل رادر زمینه نشان میدهد واز ین صحبت آن معلوم میشود که اگر امر یکا بر آن‌فشار بیاورد وکنفرانس صلح ، اسرائیل را زیاد ملامت‌سازدآ نگاه ممکن است روی‌اخراج چندمرحله‌یی اسرا ئیل از قلمرو های عربی تصمیمی اتخاذ شود .

بهر صورت اکنون که آغا ز جلسات کنفرا نس صلح ژنیو د ر مورد بحران شر قمیانه نزدیك‌است صرف در حالتی میتوان به انجا م مو فقانه آن امید وار بود که برای موفقیت آن همکار ی‌همه جا نبه شود ، امریکا بان صمیمانه همکاری کند، خصو صا هنری کیسنجروزیر خارجه آن کشور که قرار است باز به شرقمیانه بیاید اسرائیل را بآن متقاعد سازد که بیش ازین، دوا م اشغال سر زمین های عربی نه تنها به‌ضرر هستی وبقای اسرائیل‌است بلکه منافع کشورهای طرفدار آن‌نیز متضرر میشود ـ نماینده مردم متضرر میشود ـنما یندهٔ مردم فلسطین درین‌کنفرانس امکان‌شمول را دریابد زیرا اسرا ئیل با شمول نمایند ه‌مردم‌فلسطین‌درین کنفرانس مخالف است ،زیرا برای آن مشکل است در اجتما عی سهم گیرد که‌در آن نماینده‌سر زمین‌که تمام‌مردم‌آنرا از وطن شان آواره سا خته است‌نیز شامل باشد ،اما یا سر عرفات‌رهبر مبارزین‌فلسطین به نمایند گی‌ازمردم خویش وهم کشور های عر بی‌درین نظر میباشند که صرف وقتی این کنفرا نس بحل مشکل شر قمیا نه توفیق خواهد یافت که اسرا ئیل‌به خروج از قلمرو های اشغال شده عربی مجبور ساخته شود و سوال متوطن شدن مردم آواره فلسطین در وطن اصلی شان جواب وا قعی یابد .

واین هم در حالتی ممکن است که کنفرانس ژنیو باصمیمیت وواقعیتی تما م ، آغاز بجلسه‌کند بدون خوف جانب متجاوز را محکوم نماید ر اه اخراج قوای اسرا ئیل از سر زمین های عربی پیدا گردد واساس پایان دایمی مشکل شرقمیانه روشن شود این ها همه در صور تی‌ممکن است که در مرحله اول فیصله نامه۲۲ نومبر ۱۹۶۷ شورای امنیت تطبیق گردد ودر تطبیق آن مردم آوا ره فلسطین هم‌بحق شان رسیده امنیت و حا کمیت ملی عربها از تجاوز ات بعدی تضمین گردد در غیرآن مشکل است بکنفرانس صلح ژنیو زیا د امید وار بود .

پو هنتون‌میعا دگا ه‌جوانا ن

ـ ها ... بیادم آ مد ... من خاطره فرا موش ناشدنی، از دوران شا مل شدنم در پو هنتون دا رم . سال‌اول به اصطلاح کانکور ز د ه شدم ، سال دوم که شا مل پوهنتون گردیدم ، مرا به پو هنخی گر فتند که درآن رشته هیچ علاقه‌یی نداشتم بالاخره سال سوم بود که به آرزوی خود رسیدم و خود را به پو هنخی انجنیری تبدیل کردم ... سه سال تلا ش برای شمو لیت در پو هنتون خاطره ای است که همیشه از یادم نمی رود ....

ازین جوان تشکر میکنم و او به سرعت براه می افتد ، در گو شهٔ دیگری ، زنی را می بینم ، ز نی نسبتاً مسن ... به هر حال شا ید هم ۲۵ ساله یا کمتر ...

من این زن را جای دیگری هم دیده بودم ، او دو طفل دارد وتربیه آنها بدوش اوست ، تاجائیکه‌شنیده بودم شوهر ا ین خانم هم در خارج تحصیل میکند ، از دیدن ا و د ر پوهنتون کمی تعجب میکنم ، بنزدش میروم و می پرسم :

ـ شما هم در پو هنتون د ر س می خوانید ؟

میگو ید :

ـ بلی

ـ در کدام پو هنخی؟

جواب مید هد :

ـ در پو هنخی ادبیات و علو م بشری !

راستی پو هنتون محل جا لبی است ، جوانان خوردسال ، ز نان، دختران و حتی ، تك‌تك مردان نسبتاً بزرگسال ... همه گرد هم و باشور و هیجان ، تحصیل میکنند .

در مقابل پو هنخی علوم‌دودختری را می بینم که بالا پوش های‌ماکسی درازی بتن کرده اند ، این بالاپوش ها ، از دور نگاه را جلب می کنند ، بسوی آنها می‌روم و چون با لا پوش های ماکسی آن ها ، یکرنگ بود ، پرسیدم :

ـ ببخشید شما خواهر همد یگر هستید ؟

یکی از آنها جواب جالبی برا یم میدهد ، بعد هردو می خندند، ولی وقتی کتابچه یاد داشت و قلم مرا می‌بینند ، مانند اینکه‌پی‌می‌برند که خبرنگار هستم ، لذا به ادامهٔ گفتار اول خود ، میگو ید :

ـ بسیاری بچه‌ها ، از خاطر بالاپوش های ما ، مارا آزار می‌دهند ماهم جواب های آماده یی داریم که برای شان می‌دهیم ...

اما ... شما ...

می‌گویم پروا ندارد ، لطفا جواب سوال مرا بد هید :

دختر دومی میگوید :

ـ نه ، ما خوا هرنیستیم، هردو همصنفی می باشیم از آن ها خدا حافظی میکنم ، امافکرم مشغول آن است که آمدآمد زمستان ، مو د ماکسی را ، به پو هنتون ر وا ج داده وشاید تا چند روز دیگر، اکثریت محصلات ، پوهنتون،کرتی های ماکسی بپوشند ...

یك منبع پو هنتون‌دربرابرسوالی میگوید :

ـ (۹۳۸ ، استاد و (۸۰۰۰) محصل در پو هنتون کابل و جو د دارند ، که از آن جمله (۴۰۰۰) محصلین در لیلیه بوده‌وبقیه‌بصورت نهاری می‌باشند .

بسوی اداره می آیم تا این راپور رابنویسم ... آری‌راپوری‌ازپوهنتون محلی که هزاران جوان در آن جمع می‌شوند وچندین سال درس می‌خوانند .

حادثه در نیمه شب

بخاطر داشته باشی طوری صحنه راترتیب کنی که‌دیگران فکر کنند او درداخل موتر مرده است .

لی شروع به دویدن نمود هیچ‌چیزی‌ازاو باقی نمانده بود اما غریزه غریزه حیوانی که دام پهن‌کرده بود راه مقابلش را پیش گرفت دراین لحظه از داخل سالون سایه بزرگی‌از دور پدیدار شد این جوزف بود جوزف او را تاپائین زینه هادنبال کرده و حالا انتظار شی را میکشید دروازه های که به‌اطاق‌ناتخوری وصل‌میشدنزدیك‌لی‌قرارداشت لی یکی از آنها را باز کرده‌ودرداخلش‌فرو رفت بعد سوی دروازه های که در اخیراطاق نان خوری قرار داشت و به اطاق دیگر وصل میگردید بدویدن پر داخت .

وقایع طوری معلوم میگردید که او چند لحظه مهالت دارد یك فرصت دیگر اگر چه کوچك بود اما میتوانست برای فرارش‌مفید واقع گردد همین طوری که میدوید ازعقب سرش شنید که برید فورد ایزابل راصدا میزند و آواز جنگ و زد وخورد بگوش می رسد این آواز شبیه آواز های بود که از حلق دونفر در حال نبرد بر میخاست .

از اطاق تاریکی که‌لی ایستاده بود به آهستگی و چالاکی از بین میز های متعدد گذشته وسوی دروازه فرانسوی که‌بخارج‌باز میگردید پیش رفت‌او هنوز هم وقت کافی برای فرار داشت و میتوانست که خود رادر بین جنگل آنطرف قصر مخفی سازد در این لحظه ناگهان آواز سقوط چیزی رادر تاریکی درعقب سرش شنید او تنها نبود تنفس داشت قلبش راازجامی کند بالاخره لی بدروازه فرانسوی رسید و بعد از آنجاخارج شد بایك تلاشی مذبوحانه به اطراف قصر میدوید و میخواست که خود را به محل‌توقف گاه موتر ها برساند .

در آسمان از ابرهای تاریك و دوره گرد اثری دیده نمیشد مهتاب جنبنده ودرخشنده توقف گاه را روشن ساخته بود نرده های که انتهای پرتگاه‌را نشان میداد در جلوش‌قرار داشت .

درنزدیکی های نرده هابود که‌برید فورد او رابدست آورد لی رامحکم گرفته و یا یکدست مانع فرارش گردیده واو را به اطراف چرخ داد لبانش با تبسم همیشگی اش از هم دور رفت اودر این لحظه‌ترسناك تر از یك موجود غیر انسانی که‌رونوشت بدترین شیطان هابود معلوم میگردید .

لی شروع به تقلا کرد و فریاد میکشید :

آه خداوندا ! برید خواهشش میکنم آه خدای من ! برید خواهشش میکنم .

برید فورد جواب نمیداد ولی دانست که درظرف چند دقیقه خواهد بود .

اما دراین لحظه شبحی که در تاریکی میدوید درزیر روشنی تراس بچشم خورد . آستین های پیراهنش پاره گردیده وآویزان بود. زخم های متعددی درچهره اش بنظر میخورد وفکر میشد که ناخن های دستی به سختی هرچه تمام تراین زخم هارادر چهرهٔ اوبوجود آورده است . خون از گردن او سرازیر گردیده بداخل پیراهن اش میشد . شبح سوی نرده ها دویده وبرید فورد رااز عقب سرمحکم گرفت . امابرید فورد باقدرتی که درآن مایوسی موج میزد ازنزد جوزف‌فرار کرده وجوزف به عقب افتید . نیم تنهٔ جوزف سوی پرتگاه ونیم دیگر سوی نرده ها قرار داشت وبرید فورد لارینس دربالای سرش ایستاده بود . درائرشدت تقلاوحرکات آنها برید فورد تعادلش راروی سیخ های نرده هاازدست داده وهردوبا سیخ های شکسته سوی سراشیبی مهیبی که درآن پائین قرار داشت فرو غلطیدند .

حالاتنها میشد آواز جنگ وزد وخورد آنها راشنید . این صدا طوری وانمود میکرد که برید فورد تمام وزنش راروی جوزف انداخته ودستاش روی گردن اوقرار داشته وبه آ ن فشار می آورد .

لی نمیتوانست که حرکت‌کند . این لحظه فرار برای اوبود . امااوقسمت ازاین نبرد وحشیانه ومرگ آوررانشکیل میداد . ونمیتوانست که ازآنجا فرار نماید . وقتی‌که دادوفریاد آنها فروکش کرد وزد وخورد به پایان رسید لی بایك دنیا وحشت که حتی قدرت سخن زدن رااز او سلب کرده بود بیحرکت باقی ماند . باقدرتی که مافوق قدرت انسانی معلوم میگردید جوزف بدنش رابیکسو متمایل ساخت وآنرابه شکل قوسی مانند یك‌کمان غول پیکر درآورد. دست برید فورد هنوزروی گلویش قرار داشت و وقتی‌که جوزف ازاو دور گردید برید فورد درهواچرخ زده وسوی عمق سراشیبی مهیب سرازیر گردید .

جوزف ازجابرخاسته وسوی لی برگشت. دراین لحظه اندام اوباداشتن چهرهٔ زخمی وپیراهن پاره وخونین براستی که ترس آور معلوم میگردید . سینه‌اش که دردریای عرق غرق گردیده بودبه سختی میکوشید که در اثر تنفس های نامنظم بالاوپائین برود . سوی لی دیده وقدمی برداشت . یك قدم کوچك ودستش راطوری بلند کرد که مانند درخواست ولتماس معلوم میگردید . اونام لی راگفته وتکرار کرد :

– لی .

دراین وقت‌بود که لی درك کرد چیزی را که درمقابل جوزف احساس میکرد ترس نبود بلکه عکس آن بود . جوزف یك‌هیولای‌ترس برای اونبود بلکه اورا ازمرگ نجات داده بود. باداشتن این حقایق امواجی ازتاریکی سوی اوسرازیر گردید وازهوش رفت .

وقتی‌که لی دوباره بهوش آمد مشاهده‌کرد که روی آرام چوکی درکتابخانه خوابیده است . برتاوایلا درآنجا بودند . ایلادستان وچهره‌اش رامالش میداد وآنرا خشك میکرد. برتابابطنوس چای مصروف بود وگفت :

– شماراجوزف به این جاآورد . او به طبقهٔ پائین آمد تامارا‌صدابزند : من نمیدانم که چه ماجراهای بوقوع پیوسته است . او کاغذی برای شما گذاشته است .

لی کاغذ پیچانیده شده رابادستان لرزان بازکرده وچنین خواند :

– متاسفم‌که شمارا ترسانیدم .

کاغذ مذکوربادستان قوی‌وخط خوش‌خوانی نوشته شده بود وچنین ادامه می یافت :

– اززشت بودن لباس وحرکت ناهنجارم معذرت میخواهم. من بقریه رفته‌ام‌تامعلوماتی راجع به برید فورد لارینس بدست بیاورم وقتی که برگردم همهٔ حوادث رابطور واضح تااندازهٔ که درقدرتم است بشما تشریح خواهم کرد .

ورقهٔ کاغذبه نام جوامضاء شده بود .

ایلا شروع به گریستن کرده وگفت :

– من بوحشت افتیده‌ام . همه رفته اند . حتی خانم ویلسون .

ایلابه گریستنش ادامه داده وگفت :

– وقتی که جوزف به طبقهٔ پائین آمد تامارا خبرکندگفت‌که آقای لارینس ازپرتگاه به پائین افتیده واحتمالامرده است . اوباید پولیس راازماجرا آگاه سازد. وقتی‌که راجع به آقای لارینس سخن میزد همه بوحشت افتیده بودند .

ایلادرحالیکه اشك هایش راپاك میکرد گفت :

– آنها همه یکجایی رفتند . ویلسون و خانم اش ودوشیزه تامکینس رانیز دیدم‌که باآنها رفت . آقای دیونپورت این جا بود اوهم رفت . آنهابه کمك موتررولس رویس سوی رفتند .

برتادرحالیکه یك پیاله چای به لی‌میداد گفت :

–کافی است ایلا .

لی گرمای چای راکه به آرامی از گلویش پائین میرفت احساس کرد وآنرا لاجرعه سرکشید . پیاله را بادست های لرزان نگهداشته بود .

درنوشیدن پیالهٔ دوم بودکه تیلفون زنگ زد. پیش ازاینکه برتاباچشمان اشك آلود گوشی تیلفون رابه اوبدهد لی دانست که اخبار جدید دربارهٔ چه باید باشد .

«آنتی مرده بود .»

جوزف صبح آینده قدری دیرتر بدیدن او آمد .

برتا گفت :

– اوبکلی فرق کرده است .

وادامه داد :

– حتی مانند مردم عوام حرف نمیزند . مثل یك جنتلمین حرف میزند. ولباس کارش رانپوشیده است .

لی گفت :

– لطفااورابه اطاق نشیمن ببربرتا، وبه‌او بگوکه درآنجا منتظرم باشد . من بزودی به طبقهٔ پائین می آیم .

نجوم و احکام نجوم

۲– تقویم عادی وآن بر دو قسم است :

الف – تقویمی که‌جز ایام هفته وروز های مربوط به ماههای شمسی وقمری‌ومیسحی وایام‌رخصتی‌عمومی وروز های قابل یاد آوری ولی‌بدون رخصتی مطلب دیگری که مربو طبه علم نجوم باشد ندارد وبصور ت تقویم جیبی یاد یواری یا سرمیزی چاپ ونشر میشود اساس در این‌گونه تقویم ،ماه شمسی است(حمل ثور وغیره)که ماههای قمری و مسیحی با ن تطبیق میشو د

ب : به تقویمی که‌براساس ماه‌های تعین‌ومحرم ،صفروغیره) تنظیم‌میشود

دو ماه های شمسی ومسیحی مسیحی (جنوری ،فروری ،وغیره) باآن تطبیق میگردد وگا هی‌ما همهای ترکی (بیر نجی آی ،ایکنجی آی و غیره) ورومی (تشرین اول ودوم و کانون اول دوم وغیره)را نیز در آن میگنجا نند وباو صف این اصلابرای یك‌سال شمسی تنظیم میشود .

در این قسم تقویم سه چهار صفحه اول به احکام عمومی سال ،زایچهٔ طالع سال، تطبیق ساعات تحو یل شمس به‌برج حمل‌در مناطق مختلف طول البلد وعرض البلد شهر ها و برخی مطالب دیگر اختصا ص داده میشود .

اگر تحویل آفتاب به برج حمل با ابتدای ماه قمری مصادف نبا شد از همان روز ماه قمری که برابر با اول حمل است ،متن اصلی تقویم را شروع میکند بطور یکه آخر ما ه قمری در پائین صفحهٔ دست چپ بیاید ،سپس در صفحه آینده که از سمت راست شروع میشود ا ز اول ماه قمری آینده شروع میکنند وآخر ماه قمری را به پائین صفحه طرف دست چپ ختم مینما یندیعنی هر دو صفحه راست وچپ مر بوط به یك ماه قمری است تا وقتی که سال شمسی ختم شود .

در این قبیل تقاویم ، گذشته از ستو نهایی که مخصو ص(ایام هفته و ایام ماههای می باشد ستون های دیگری برای خلاصه واقعا ت تاریخی که بایکی از روز های همان سال تصادف میکندوبرای اختیارات نجومی وبرای نصف النهار و برای طلوع وغروب آفتاب‌و برای نظرات احکامی‌ستارگان‌انسبت به‌یکدیگر ، نیزوجودداردومعمولا چندسطراحکام نجومی هر ماه در سر صفحه مربوط به هرماه نوشته میشود وهم مواضع سیارات رادر روزهای اول شانزدهم که در راس هر یك‌از دو صفحه‌طرف راست وچپ می آید یقین میکنند .

۳– تقویم رقمی که به خط مخصو ص نجومی نوشته میشود و درك مطالب آن تنها به منجمان یا کسا نیکه با خط مزبور آشنا باشند وضمنا معلو ماتی در باره احکا م واصطلا حات نجومی داشته باشند. اختصا ص دارد وخوا ندن ودرك مطالب آن کار هر شخصی نیست ولی در این سلسله مقالات کوشش خواهد شد که خوا ننده محترم هم‌با خط نجومی وهم باتعبیرات‌واصطلات نجومی آشنا شود تا بتوا ند از تقویم رقمی در صور تیکه مایل‌باشد استفاده نماید .

تقویم رقمی معمولا برا ساس ماه های شمسی وتقویم جلالی که شرح آن بعداً ازخواهند آمد تنظیم می شود ویك دنیا اطلاعات دقیق‌نجومی در آن ثبت وضبط میشو د.

(ناتمام)

مود و فیشن

در ایام سرد زمستان میتوانید ازچنین لباسهای گرم استفاده کنید.

بقیه صفحه ۱۱

لشکرگاه وطلای..

به مزارع و مراتع شادابی مبدل میشود .

دشت بزرگ ووسیعی بود ، پژواك ادامه داد :

ـ متخصصین درتحقیقات ابتدائی تائید کردند که خاك این دشت برای زراعت مساعد است وبا استفاده از آب نهر جدید شا لان میتوان درقدم اول سی و پنج هزار جریب زمین را زیر کشت آورد .

بناغلی پژواك هنگام باز گشت از مناطق مذکور مو تر ها ی را که بیشتر از حد معمول بارکرده بودند و مردم را روی هم انبا شته بو دند ایستاده کرده به قو ماندان ا منیه هدایت میداد تابه این موضوع رسیدگی کنند .

نظریات مفید و عا لمانه پو هاند پژواك ممکن است در اندك مد تی تغییر محسو س در آن و لایت بمیان آورد .

بقیه صفحه ۱۳

هنرمندیکه روش...

بدست میگرفت و کار میکرد وی معتقد بود که الهام بخودی خود نمی‌آید ونیازمندی به بسیار کار کردن وتمرکز دادن افکار دارد .

سوابینسکی اندرزی راکه خود درایام شاگردی درمدرسه فراگرفته بود همیشه بخاطرداشت وبه‌دیگران نیز گوشزد میکرد :

«نیهل پریترارتم» یعنی (هیچ نی بجز هنر) .

جشن سالگرد صد مین سال تولدی ماکس سوابینسکی که باآثار ارزنده وبرازنده وی حیات ملی را غنی ساخته است و شهرتی که نقا شی های وی ملورای سرحدات کشور خودش حا صل کرده است بانسان مجال میدهد که بقدرت جاودانه هنرعالی واصیل وی که از احساسات عمیق و هنرمندانه اش منشأ میگیرد به تامل و اندیشه فرو رود .

نوشته ی ـ چار وسلاو کبیچیك بمناسبت صد مین سالگرد تولدی ماکس سوابینسکی «تولد ۱۷ر۹ر۱۸۷۳ وفات ۱۰ر۲ر۱۹۶۳» که از طرف یونیسکو برگزار شده بود .

بقیه صفحه ٥٦

یادی از رافایل

٦ ـ مقصود نقاش : این رسام معروف و مینا تو ریست بنا م نیز از زمره پرورش یافتگان (نگارستان) (اکادمی هنر) هرات میباشد که توسط بهزاد رهبری میشد مقصود نقاش در اواخر دوره حسین‌بایقرا حیات بسر میبرد و به فن نقاشی اشتغال میورزید .

۷ ـ یوسف ملا : این رسا م مینا توریست نیزاز شاگردان‌مکتب بهزاد است و در اواخر قرن نهم و اوائل قرن دهم هجری (اواخر قرن ۱۵ و اوائل قرن ۱٦ میلادی) میزیست .

۸ ـ رستم علی : یکی دیگر از شا گردان مستعد بنیا نگار مکتب هنری هرات است که در زمان حکمروایی سلطان حسین بایقرا در هرات و تبریز حیات بسر میبرد و بحیث خطاط ماهر و رسا م توانا شهرت داشت این هنر مند در عین شاگردی خواهر زاده بهزاد نیز میباشد نمونه های خط زیبایی که توسط خامه توانا وافسونگر رستم علی نوشته شده بوددر آن روزگار در هرات ، تبریز ، سمرقند ودیگر شهر های مهم شرق شهرتی‌فراوان داشت و در بین علاقمندان هنر خطاطی دست بدست میگردید .

۹ ـ شیخ زاده خسروانی : یکی از چهره های درخشان منسوب به مکتب هنرتصویری تبریزکه توسط بهزاد اساسگذا ری گردید ، رسام ومیناتوریست معر وف شیخ زاده خسر وانی است او فن رسا می را در تبریز از بهزاد آموخت و تحت رهبری مستقیم وی چون نقاشی ومیناتوریستی مو فق بکما ل رسید .

۱۰ ـ شاه مظفر : این رسا م ومینا توریست از جمله شاگردا ن هرات کمال الدین بهزاد است .

شاه مظفر هنگا م جوانی در آسمان علم و فرهنگ هرات چو ن ستاره تابناك میدرخشید و بحیث شاعر ومفکر در سلك ما مو ر ین دولت قرار داشت واز تربیت یافتگان دست علیشیر نوائی بوداو در اوج ایجاد و آفرینش هنری ، هنگامیکه گلهای استعدا دش تازه بشکفتن آغاز کرده بود ، در ۲٤ سالگی زندگی را پدرود گفت .

۱۱ ـ میر سعید علی : از جمله شاگردان تبریز ی بهزاد است که در مکتب تصویری او پر ورش‌یافت و چون هنر مندی با استعداد درین عرصه عرض وجود کرد میر سعید علی علاوه بر تصویر زیبایهای طبیعت ، زندگی دهقانان رانیز با مهارتی شگفت انگیز وباشور وشوق خاصی رسم مینمود آثار هنری وی ازین رهگذر یعنی از رهگذ ر گرایش او به سخن دموکراتیك اهمیت اجتماعی خا ص را دا را می باشد .

۱۲ ـ محمود مذهب : از نقاشان معر و ف و شا گر د ا ن بخا رایی کمال الدین بهزاد ا ست د ر قر ن ۱٦ گرو هی از شا گر دا ن بهزا د د ر بخا را گر د آمد ه ، هم آ هنگ با شرا یط محیط خویش اسلوب نقاشی‌بهزاد را دوا م دادند محمودمذهب‌معروف ترین و ماهر ترین این گروه به شمار میرود .

یکی از کار های ارزنده این هنر مند تصویری است که از علیشیر نوایی کشیده و بیاد گار گذاشته است .

بعقیده مینا توریستان ارزش این اثر از آنجهت خیلی بلنداست که در یك مرحله بسیار نزدیك بحیات نوایی یعنی قرن ۱٦ رسم شده و باصل خود بسیار زیاد شباهت دارد حتی میتوان گفت شاید این اثر تمثال حقیقی علیشیر نوایی باشد این تابلوی منسوب به محمود مذهب درسال ۱۹٦۸ به مناسبت پنجد وبیست وپنجمین سالگرد تولد علیشیر نوایی در ازبکستان شوروی‌ضمن‌کتب ، روی پلاکاتها و غیره به تیراژ بسیاربلند انتشار یافت .

۱۳ ـ عبدالله : یکی از نقاشان و میناتوریستان معروف بخارااست که در قرن ۱٦ تحت تاثیر ایجاد هنری بهزاد ، اسلوب نقاشی اورا طور خلاف ادامه داده و آثار ارزنده ای بوجود آورده است .

در خاتمه با ارتباط بمکتب‌هنری بهزاد میخواهیم‌این نکته را به خوانندگان عزیز یاد آور شو یم که هم اکنون یك تعداد نقاشا ن ومینا توریستان چهره دستی وجود دارند که اسلوب نقاشی بهزاد را متناسب با ایجابات عصر وزما ن به نحوخلاق ادامه میدهند و درین زمینه بموفقیت های در خشا نی رسیده‌اند از جمله ادامه دهندگان سنن تصویری بهزاد،استاد حسین بهزاد (ایران) محمد سعید مشعل ارشاد سلجوقی (افغانستان) و چنگیزاحمروف (از بکستان‌شوروی) و یکعده نقاشان ومینا توریستان با استعداد دیگر را میتوان یاد آوری کرد .

آثار نفیس و درخور ستایش که توسط انگشتان هنر آفرین این پیروان مکتب تصویر ی بهزاد در سده بیستم آفریده شده یکبار دیگر بما اطمینان میدهد که این دبستا ن هنری با تمام دقت و ظرافت خود و با تمام فسونکاری هایی که‌طی‌بیش از پنجصد سال ، ملیونها علاقمند آرت وهنر را در شرق وغرب‌گرویده خود ساخته و بزرگترین کتابخا نه های جهان رازینت بخشیده است ، هماهنگ با گذشت زمان بحیات‌خود ادامه میدهد ویکجا با شرایط زندگی انسانها راه تکامل میپوید و هم اکنون در وجود بهزاد ها ، مشعلها و احمروفها سیمای جاودان رافایل شرق (کمال‌الدین بهزاد)را درخشان نگهمیدارد .

ژوندون

مسؤول مدیر :
نجیب‌الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲٦۸٤۹
دکور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲٤دالر
دیوی گڼی بیه ۱۲ افغانی
په کابل کښی ٤٥۰ افغانی

دولتی مطبعه

یك تخفیف بزرگ در فروشگاه بزرگ

فروشگاه بزرگ افغان تقدیم میکند

بیائید برای خود وفامیل خوداز بهترین بوت‌هـــای تازه‌وارد جدید خریداری نماید.

مشتریان محترم !

فروش بوتهای مردانه ، زنانه، بچه‌گانه ، دخترانه و طفلانه وموزه‌های زمستانی زنـانه بقیمت هـای خیلی ارزان و باجنسیت عالی تـا شبهای عیـد سعید اضحی ادامـه دارد .